دفتر اول

اکبرنامه

تصنیف

علامهٔ فهامه شیخ ابوالفضل علامی بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت مآب - نقاب دقائق غوامض نکات - ... حقائق امور و اشارات - دانندهٔ دقائق معانی
و ... بیان - دایره ... دهر و علامهٔ زمان - ... معانی لغوی و عملی

مولوی آغا احمد علی

جناب - فضائل انتساب - ... دولت حکمت و دانشوری - نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروری - عرائس افکار ... را
... پیرایی - ... انوار افکار دقیقه را جلوه آرایی - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - ...
... بدعت و براعت - ... سلیم - و ادیب مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسیتی بنگاله

در مطبع

مظهر العجائب المعروف به اردو گائید پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ ع از طبع جامهٔ نو برآمد

اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

سطر	غلط	صحیح
۲	پرکار	پرگار
۱۶	زموبد	موبد
۲۳	تنگنای	تنگنای
۷	عنایت نکردی	عنایت کردی
۱۳	کارگاه	کارگاه
۴	آفرین	آفرین
۷	زبان	زبان
۲۳	نسایم	نسایم
۷	افتاد	افتاد -
۱۲	قدردان	قدردان
۲۶	ونقوع	ونقای
۱۰	نوائر	نوائر
۲۶	دنیی	دنیا
۱۶	حرائد	جرائد
۱	فروع	فروغ
۱۰	دنجوری	گنجوری
۱۷	مکوّنات	مکوّنات
۲۰	کائنه	کائنه
۵	دور بین	دوربین
۱۱	خلونیان	خلوتیان
۲۱	ترقّیات	ترقّیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدت
ایضاً	۱۷	درلقمندان	درلقمندان
ایضاً	۱۸	بغرید	بغرید
ایضاً	ایضاً	قدرم	قدوم
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدام
ایضاً	۲۲	مترّصد	مترصّد
۱۴	۲۲	بنور	بنور
ایضاً	۲۶	خان اعظم	خان اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمت
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادان
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانان
۱۷	۱۳	نیّر	نیّر
۱۸	۷	بوارق	بوارق
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادهٔ	باده
۲۰	۶	نظام بخش	نظام بخش
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رسانیدند	رساند
ایضاً	۲۴	سپیده‌دم	[illegible]دم
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۹	قهقهٔ	قهقهه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	[illegible]
ایضاً	۲۵	برموز	برموزِ	۶۱	۹	جرا[illegible]ار
۲۴	۱۹	عاقبة	عاقبة	ایضاً	۲۰	[illegible]
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ	۶۲	۱۹	[illegible]
۲۸	۷	انواعِ	انواعِ	ایضاً	۱۷	[illegible]
۲۹	۲۴	زایچهٔ	رایحهٔ	ایضاً	۲۱	[illegible]خال
۳۰	۲۲	بی‌اندزه	بی‌اندازه	ایضاً	۲۵	[illegible]
ایضاً	ایضاً	متصّرف	متصرّف	۶۶	۶	[illegible]اج
ایضاً	۲۶	(۳)	(۲)	۷۱	۱۸	[illegible]از
۳۳	۱	دوارده	دوازده	ایضاً	ایضاً	[illegible]خشِ
ایضاً	۲۱	مدّکر	مذکّر	۷۲	۱۵	[illegible]وای
۳۴	۳	نسرالطّائر	نسرالطّائر	۷۳	۱۹	تنگویل
ایضاً	۲۰	مدّکر	مذکّر	۷۵	۷	خازدهای
۳۵	۱	بحو	نحوِ	۷۷	[illegible]	[illegible]زن
ایضاً	۲۲	جدره	درجه	۷۹	[illegible]۷	[illegible] شاه
۳۷	۱	حدخوّد	حدّخود	۸۰	۵	[illegible]
ایضاً	۹	خانّه	خانه	۸۶	۱[illegible]	[illegible]
ایضاً	۱۱	نادرستِ	نادرست	۸۷	۱۹	[illegible]حمود (۳)
ایضاً	۲۰	انتظام	انتظام	ایضاً	[illegible]	[illegible]رزی (۱)
۳۸	۲۶	خاته	خانه	ایضاً	[illegible]	[د] - (۴)
۴۰	۳	رصدبدد	رصدبند	ایضاً	ایضاً	(۴)
۴۶	۱	موکبِ	موکب	ایضاً	ایضاً	[illegible]
ایضاً	ایضاً	شاه	شاهِ	۸۸	۷	آمده
ایضاً	۷	اجلای	انجلای	۹۰	۱	کهمرو
۴۸	۱۴	اراجِ	اوجِ	ایضاً	۷	موکب
۵۸	۲۱	تسلّی‌بخش	تسلّی‌بخشِ	۹۲	۲	عیسی‌بخش
۶۰	۲۳	زبانزد مردم	زبانزدمردم	ایضاً	۶	مندراوّل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا
[illegible]	۹	مال آن	مال امان
[illegible]	۲۰	برهمنونی	برهنمونی
[illegible]	۵	مرکب	موکب
ایضاً	۱۹	محمدعلی	و محمدعلی
[illegible]	۱۳	بانقه	یانقه
[illegible]	۲۱	تلافی مشاق	تلافی مشتاق
[illegible]	۲۵	سپاه گران	سپاه گران او
[illegible]	۲	جوشن پوش	جوشن پوش
ایضاً	۴	هنکام	هنگام
[illegible]	۳	آرامشي	آرامشی
ایضاً	۹	هفادلک	هفتادلک
[illegible]	۴	مخطورات	مخطورات
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب
ایضاً	۲۳	اشتات	اشتات (۳)
[illegible]	۲۵	برواقت	برفاقت
۱۰[illegible]	۹	مشمول	مشمول
[illegible]	۷	قوجین	قوچین
[illegible]	۶	قورجي	قورچي
ایضاً	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
[illegible]	۱۲	عدس	عدل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید
[illegible]	۲۱	اشار	اشعار
[illegible]	۱۴	مرتب	مرتّب
ایضاً	ایضاً	برا ین	براهین
[illegible]	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۸	رضاجوئي	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتفّاق	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنپور	رنتنبهور
ایضاً	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مرده	مردم
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیب
۱۳۵	۱۸	گورکان	کورکان
ایضاً	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضاً	۲۳	برین	برین
ایضاً	ایضاً	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۳۷	۲	نرباد	نریاد
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدان
ایضاً	۱۱	هالول	هانول
ایضاً	۱۴	حکم	حکم
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلي	پیرمحمدعلي
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۴	بروج	بروچ
۱۵۴	۴	قبل	قیل
ایضاً	۱۷	چنانچهٔ	چنذقچه
۱۵۶	۲۳	امور	امور
۱۵۸	۱۱	چند	چند
۱۵۹	۷	باباجلایروتردي	باباجلایر
..	..	بیگ وقوچ بیگ	و قوچ بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	در غمیر	درضمیر
۱۶۱	۶	جنب	جنگ
۱۶۳	۱۷	پسران	پسران او
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
۱۶۵	۱۴	خرده شود	خورده شود
۱۶۷	۲	بعرض	بعرض
ایضاً	۱۹	سوه	سیوم
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعدات
..	..	۰۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکری	ماکری
۱۷۲	۱	ناص	ناصر
ایضاً	۴	پندپدیر	پندپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذات
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۶	زمین	زمین
۱۷۹	۲۰	واصل پور	حاصل پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطن
۱۸۶	۱۳	هردوار	مازوار
۱۸۷	۱۲	میکشت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ
۱۹۳	۲	۸ ا شا	حاشا
۱۹۴	۱	لورم	لوازم
ایضاً	۶	اتکه	انگه
۱۹۵	۱۵	ککهر	گکهر

صفحه	سطر	غلط
۱۹۶	۱	وسبع
ایضاً	۷	داده
ایضاً	۲۲	تنگ
۱۹۷	۱۶	ندارند
۲۰۰	۶	تاباز
ایضاً	۷	دربن
ایضاً	۱۱	فوت
۲۰۲	۲	بانو
۲۰۶	۷	دوازده
۲۰۷	۲۰	کاخانهای
۲۱۲	۸	دانسته
۲۱۸	۲۳	افشا
۲۲۳	۲۴	شاهنشاهی
۲۲۵	۸	توانید ا
۲۲۷	۲۳	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیگه
۲۳۱	۲۱	نصاف
ایضاً	۲۵	لکشر
۲۳۲	۴	ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمات
۲۳۴	۱۸	نداخت
۲۳۶	۱	زولانه
۲۳۷	۱	نه میرزا
۲۳۸	۱۰	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه
۲۴۰	۲۲	ومت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیب
[illegible]	۱	برهمزدگی	برهمزدگی
ایضاً	ایضاً	روزگا	روزگار
ایضاً	۲	طلب	طلب
۲۵۵	۸	کاهمرد	کمهرد
[illegible]	۳	اسماء	اسمای
	۱۴	هنگام	هنگام
[illegible]	۴	دولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	۱۷	معتقدمان	معتمدان
[illegible]	۳	بارجود	باوجود
ایضاً	۶	تیه	تیه
۲۶۱	۴	نزول	نزول
[illegible]	۱۹	متوجّه	متوجّه
[illegible]	۵	برسر	برسر
[illegible]	۲۳	ازین	ازین
[illegible]	۲	ازراه تملّق	ازراه تملّق
[illegible]	۱۷	اتّکه	اتکه
[illegible]	۲۰	تعلیم	تعلیم
[illegible]	۱۰	ع	ع
[illegible]	۱۵	مقدم	مقدم
[illegible]	۱۷	لوازم	لوازم
[illegible]	۲۲	نبرد	نبرد
[illegible]	۱۵	رگردان	روگردان
[illegible]	۱۶	پجشیر	پنجشیر
[illegible]	ایضاً	ملک	ملک
[illegible]	۲[illegible]	تشریف	تشریف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
ایضاً	۹	بنجشیر	پنجشیر
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادت
۲۸۰	۱۴	عالم	عالم
ایضاً	۲۷	بدولت	بدولت
۲۸۲	۱۰	دولدخانه	دولتخانه
۲۸۴	۲۱	جهانبزنی	جهانبانی
۲۸۶	۶	جال	حال
۲۸۷	۱۰	مسدحکم	مستحکم
ایضاً	۱۱	محصّنان	متحصّنان
ایضاً	۲۰	لنجایش	گنجایش
۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضاً	۱۶	اعراق	آغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمام
ایضاً	۹	قدر	قدر
۳۰۱	۱۱	کنف	کنف
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمان
ایضاً	ایضا	امّا بواسطهٔ	امّا بواسطهٔ
ایضاً	ایضاً	قندوزرا	قندوزرا
۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجید
۳۱۹	۱۰	نداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بار
۳۲۹	۱۸	سخدان	سخنان
۳۳۲	۴	مخدرات	مخدّرات
ایضاً	۹	ظلم	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	مشریفِ	تشریفِ
۳۳۴	۳	دلخواه	دلخواهِ
ایضا	۹	خنگِ	خنکِ
۳۳۶	۱۳	بتّغب	بتغلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مرجِ
ایضا	۱۴	ر	را
۳۴۵	۱۵	جانسة ن	جانستان

صفحه	سطر	غلط
۳۵۲	۱	همّت
ایضا	۳	ونی
۳۵۷	۴	حقائق
۳۶۰	۱۸	از جملهٔ
۳۶۹	۱۵	ودو
ایضا	۲۶	][
۳۷۰	۱۴	رباطقًا



• بسم الله الرحمن الرحیم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه دریک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه بریکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا برهمگی حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهی یابند - وچون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جزآن و آبها بلفظ آب یا دریا و جزآن تمیز می‌یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - وچون این کتاب دربیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریباً هرواقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمناً بذاتش نسبتی ست و نیز صفحهٔ ازذکرش (که بحضرت شاهنشاهی یا خدیوعالم - یا خدیوزمان و هم برین نمط آمده) عاری نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز محمود را کار بستم •

• شعر •

• حسبي الاه العالمین فانه • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •

• حرف باء •

• حرف پ •

• حرف تاء •

* حرف چ *

• حرف خاء •

• حرف دال •

• حرف ذ •

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف کاف *

• حرف گاف •

• حرف لام •

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف هاء *

* حرف یاء *

• تمام شد منظر اول •



❊ منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها وغیره ❊

❊ حرف الف ❊

٭ حرف باء ٭

• حرف چ •

• حرف حاء •

* حرف خاء *

* حرف دال *

• حرف غین •

• حرف فاء •

• حرف قاف •

• حرف كاف •

* حرف میم *

• تمام شد •

ادراک مخزونات او نهسلنا بمعرض

بسم الله الرحمن الرحيم

مرکب عنصري و پیکر هیولاني نقدے گرانمایه و گوهرے والاطبع که درکالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - و بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرّک و هوائے متموّج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بے دستیاری آن امکان نپذیرد و معموري خراب‌آباد صورت بے مددکاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هژده هزار
نیست درین بزم بسرمستیش * نیست حریفی بزبردستیش
کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه
هرچه درآمد بدل اهل هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش
از در دل هم بدر دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش
ماه سخن را برصدگاه هوش * مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشي مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آب‌نما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه[1] هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباجهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه -

دلنوازي - هم قافله‌سالارِ سخنوران جان و تن‌آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازي - و هم شهریارِ سخنوري - چراغ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیس وحدت‌سرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطن مشتاقانِ کوی خداجوئي - مرهم‌بندِ ناسورِ خسته‌درونان کنجِ ناشکیبائي - نوشداروي شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - مومیائیِ شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشي - رزم‌آرای دلورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاه اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جوبائي را جوع‌افزا - که خردپروران بیدار‌دل با همه سراسیمگیِ شوق و بے‌آرامیِ شغف دستِ نکرت از دامنِ آن‌عطیه‌خانهٔ ... هزاران جوش و خروش مروخوردهٔ مهرِ خموشي ... آنها از عطیهٔ خانهٔ ...

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت ○ عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند ○ لطمهٔ حیرت برو سیلیِ جهل از قفا

یعنی سپاسِ ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

○ مثنوی ○

حدیث آنجا که از یزدان‌شناسیست ○ سپاس‌اندیشيِ ما ناسپاسیست -

تو جرأت بین که همت میزند جوش ○ که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست ○ که این حرف کتان و ماهتابست

سخن را چند باشي محمل‌آرای[۲] ○ بدست‌آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا با آسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهد بود - تا حصّهٔ منِ درّهٔ خاک‌نشین با نسبتِ آفتابِ عالمتابِ قدس چه باشد - محبوسِ مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بےسروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداري چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبي چه نصیبه - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمن همتي گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحتِ نور چه نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفرینندهٔ کامیاب شناسائي نتواند شد تا دمے چند در هوای ثنای بدائعِ مکنوناتِ او زند - یا قدمے چند در صحرای

(۲) نسخهٔ [۱] محفل‌آرای -

ادراکِ مخزوناتِ او فهم اورا در معرضِ ستایشِ آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطانِ سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ انام انداختن - و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوی *

پای سخن راکه دراز است دست * سنگِ سراپردهٔ تو سر شکست
گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوانِ تو رسد لاغر است

ای برتر از کرسیِ عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحتِ عناصر و اجرام چون معرفتِ ذات و صفات نبخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همّتِ ما لازم نکردی - و چون نعمتِ بی‌منتها عنایت نکردی مفهوم‌شدکه بر ذمّتِ ما شکرگذاری واجب‌نفرمودی - چون درِ گفتار بسته دیدم درگاهِ کردار گشوده‌یافتم - بخود بیخود گفتم که اگر توانائیِ سخن‌سرائی نداری و بادپیمائی نمی‌توانی درد آزرده مباش - که این طریقِ چرب‌زبانانِ تهیدست است که لفظ را بفریبِ دلّالگی ببهای معنی فروشند - حمدے که از روی فرمانِ جهان‌مطاعِ سلطانِ خرد بر ذمّتِ گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهرِ شب‌تابِ خرد را که از بخششهای مهینِ مدبّرِ فیّاضست چراغِ روشنائی ساخته در رفت‌وروبِ عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمانِ کارگاهِ قضا و قدر فردے از افرادِ بنی‌آدم را در لباسِ تجرّد و تنهائی داشته اند نخستین کمرِ همّت در اصلاحِ خود بندد - آنگاه در صلاحِ دیگران کوشش نماید - و اگر بجانبِ جمعیّت‌آبادِ تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظامِ کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاحِ دیگرانرا بر اصلاحِ خود مقدّم دارد که مقصود از شبانی پاسبانیِ رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانیِ همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامرِ مَن لَّهُ الامر اقدام نماید - پس نهانخانهٔ دلِ خودرا از غبارِ خواهشِ گران‌پای و خشمِ سبک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایشِ دادارِ بیچون و پروردگارِ درون و بیرون متخلّق و متحقّق گردد *

چون میانِ من و دل سخن باینجا رسید عقلِ سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرے خوش شد - خاطرِ حیرت‌زده اگرچه از دشواری و درازیِ راه آزردگی داشت امّا از آهنگِ سازِ راه و نویدِ وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دلِ دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایشِ الٰهی نه آنست که صفاتِ کمالِ اورا دریابد - و آنرا بدرگاهِ او نسبت دهد - یا نعمتهای بی‌انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابرِ آن متاعِ ستودگیِ حدوث‌آلودِ خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگانِ پیشگاهِ سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن‌آرائیِ خود را ثناخوانیِ الٰهی نام نهد - و از تاریکیِ راه و باریکیِ مقصود افگارخاطر گردد - و طبعِ حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌سازِ وقت آنرا مقصود وا نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نفس سپاس‌دوست خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر خودبین خویش افکند - تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگی کنار مقصود را سزد - و بحمد دادار جان‌آفرین گراید - و چون این متاع سپاس‌گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم - و از شکر سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت سکرانداری این خودسرای برآمده خ د را آمادهٔ سپاس بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دل معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد - و نه همت سپاس‌دوست راضی میشد که مثل دانایان کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوی او بربندد - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نمودهٔ خود را از نیک‌اندیشان راست‌گوی ظاهر کند - زمانے دراز درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست (۲) درے از روشنائی گشودند - و دل هرزه‌گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباجه را بحمد آرایش دهی - حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان مینونسبی و سپاس ایزدی بتحریر میرود - و نیایش خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق میگرداند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ‌نهاد وجوب وجود است میرساند - و پیداست که در عالم عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تیغ سپردن - و مهم عالمے بشخصے گذاشتن جهان معنی درو نهادنست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی‌آرائے که آهنگ دریافت شمایم نسایم بهارستان معنوی داشته بر سریر کامروائی سربلند باشد - سیما خدیو زمانے که باین دو حالت شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب‌دل و شاداب‌خاطر شود - خاصه آن قبله‌گاه خداآگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیز نگارین

---

(۲) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معاني و بزم‌افروزِ شبستانِ حقائق شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و انیسِ صفوتسرای وحدت گشته ببختِ بیدار بر تختِ اقبال نشیند - و فرمانروائیِ صورت و معني و عقده‌گشائیِ ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگِ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهیِ زمانِ مسعودِ ماست که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و ابد است - با چنین اسبابِ فراوانِ حمدِ حقیقی که تو داري چگونه درین تکاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدنِ این پیامِ روح‌پرور صبحِ دولت دمید - سرمایهٔ سعادتِ جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالمِ صورت رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان‌اللّه این چه سرّیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کتاب می‌آرند و دیباچهٔ کتاب را برای ثنای ایزدِ جان‌آفرین می آرایند - در صحائفِ جهانیان حمد را بطفیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شکرنامه مقصود را بطفیلِ ستایش مینگارند - در روشِ قدیم ستایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاهِ خردشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامدِ الٰهي بسخن التجا می بردند - و درین دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسانِ کامل که پادشاهِ حق‌پرست است پناه مي برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدولتِ خداجوئي و خدایابیِ او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق صحبت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معني مرتفع گشت - غفلت که راهِ مخالفتِ هشیاری میرفت باز آمده از ملازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسانِ تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدانِ درگاه است - خودپرستیِ کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کردے - چشمِ بینا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادتگاهِ ایزدپرستی درآمد - حسدِ ناتوان‌بین که بادِ ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادارِ داناي توانا دمِ منازعت میزد خردِ رهنمائی حاصل کرده از گروهِ مستغفرانِ درگاهِ عطیت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دولتست - دردِ طلب که صحتِ ابدي همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش‌افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دودمانِ آدم - پرده‌برانداز اسرارِ غیبی - چهره‌گشای صورِ بے‌عیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ دوربین بعید باشد که ناظمِ آدابِ شهنشاهی - قاسمِ ارزاقِ بندگانِ الٰهی - باریک‌بینِ دقایقِ موشکافی - صاحب‌عیارِ جواهرِ صرّافیست - تا در عالمِ وجود پیشوائیِ اربابِ تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیِ اصحابِ تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیانِ بنی‌نوع کشاکشِ اختلاف بواطن را سراسیمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

فراخ‌حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی عنایت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هرآینه اندکی از بسیار از مکمن بطون بساحت ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شمعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم میمنت پیرای که این سعادت بخشید - این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالمپناه زمان ماست - یعنی آن شهنشاه معارف‌پیرا - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانهٔ درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شاهنشاهی - نقش خاتم یداللّهی - فروغ خاندان گورکانی - چراغ دودمان صاحبقرانی - صاحب‌سر بیچونی - وارث سریر همایونی - مخترع قواعد کشورستانی - غرهٔ ناصیهٔ سپهر هدایت - قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت - گرامی‌ساز گوهر آدم - ولیعهد نیراعظم - انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر - مقدمهٔ جنود فتح و ظفر - لب لباب امتزاج لیالی و ایام - زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و افضال - خال رخسار سلطنت و اقبال - قوة الظهر شخص خلافت - مسرة الصدر عدل ورافت - فروزندهٔ گوهر بخت و نیکبختی - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت‌شناس گوهر همت بلندان - گره‌گشای کار فروبستگان - مرهم‌بند ناسور دل‌خستگان - صاحبدل روشن‌رای - جان‌بخش جهان‌پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم جان و جان عالم - روشن‌ضمیر حق‌بین - طریقت‌پسند حقیقت‌گزین - هشیار خرام دوام آگاهی - بیدارنشین تخت صبحگاهی - یکتای خلوتکدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارف اطوار سبل - کامیاب صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعالی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الهی - بینای روابط تقییدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاقی - منهل متعطشان زلال وصال - مقصد متحیران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف گرامی - مورد علوم لدنی و رموز الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروز خلوت در انجمن - زودرس دیرگیر - بسیاربخش اندک‌پذیر - دیده‌بان سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بیسر و بن - دقیقه‌شناس حفظ مراتب - موی‌شکاف تقسیم رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرخ‌طالع بلنداختر - بردبار گران‌سنگ - صاحب‌فر عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرور دشمن‌گداز - ملک‌گیر عالم‌آرای - عدوبند کشورگشای - صاعد ارایک عظمت و جلال - رافع رمایت حشمت و اقبال - پاسبان دولت و دین - نگهدار تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوار صف‌شکن - شاهباز شیرافکن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشید بنیان سلطنت و ریاست - موشح ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل - مستوثق حبل متین عدل شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دل رزمگاه تمام‌جگر - در بزم عشرت

ابر درربار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلادت رمح مصقول - دریای موج‌انگیز عالم عطا - سحاب آتشبار نیسان وغا - انفاسش مجمره‌گردان بزم روح - الطافش مروحه‌جلبان صبح فتوح - عدلش بر اعتدال فروردینی از طبع خورده‌انگیز - خُلقش بر نسیم اردی‌بهشت از خندهٔ لب‌ریز - عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن - عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار مؤتمن - ظاهرش فرّ جمشیدی و شکوه فریدونی - باطنش دانش سقراطی و بینش افلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیّاض - دل را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاس نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدق معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیار دانشش قلب زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلباب تجبّر بر مفارق غوایم دریده - طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانی عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگر سنگین‌جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین‌جگران آب ساخته - دلذنگی روزگار اثرے از گرهٔ ابرویش - گشادگی زمانه پرتوے از شگفتگی خُویش - دعای بقایش بزبان خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلندی نامش نامواران اکناف را پست کرده - تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده - صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ثابت و سیّار نموده

* مثنوی *

آن شهنشـــاه آســـمان‌پایه * چتر اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزای افسر و اورنگ
تخت قدرش بدولت ارزانی * شخص بخشش گشاده‌پیشانی
حضرتش قبله‌گاه حق‌طلبان * دانش چشمه‌سار تشنه‌لبان
زیر پا کرده از یک‌اندیشی * تخت شاهی و قطع درویشی
نه فلک بر مراد او دوّار * هفت اختر بکار او سیّار
بزم‌ساز زمان به‌هشیاری * پاسبان جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جام لبریزه ز بادهٔ خون
بیم خلقان ز گرمی خویش * وهم قیصر ز چین ابرویش

آسمان‌جلوهٔ زمین‌تمکین * صاحب عقل کل جلال‌الدین

نور خورشید ذات و ظل الله * گوهر تاج و تخت اکبرشاه

این جهان کهن ازو نو باد * کوکبش آفتاب‌پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینندهٔ شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید-و از جمع نقصان پذیرد-بدولت‌اخلاص کیمیاگر شدم-و خاطر مفلس‌را توانگر ساختم-دست نوال گشودم-و در خزینهٔ گشادم-نیکبخت بودم دولتمند شدم- حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم-بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم -ساده‌لوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل‌گشت - ناکردهٔ من بکردهٔ مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موتی گشت -از بارعام بدولتسرای خاص آوردهٔ من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیدهٔ رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم‌پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان‌نوامیس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بدنها خانهٔ عدم فروزنته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و ثنای گروهی که در پیشگاه دریافت این کمی بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این بی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یابد سفارش سپهسالاران معرکهٔ نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلربیگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروای زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند * شعر *

چه یارا مها را که رخشندهٔ مه را * سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خودرا * بران حضرت از ذره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده‌اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درماندهٔ بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید - و التماس مغفرت و رضوان‌کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بهیچ نام نامرد شود - و در بازپرس انصاف بهیچ طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آوردهٔ خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفاتِ نثرپردازانِ نظم‌گستر فراهم آورم - تا حقِّ عبودیّت و ارادت ولیِ نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسانِ عالمِ شهود و آیندگانِ قوافلِ وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعثِ قوي بود بر اقدامِ این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاهِ خاطرِ اخلاص‌مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقِّ مخلوق میگذاری حقِّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌رسیدگی ادا میکني درمعنی بحمدِ خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوصِ تربیتِ این‌نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستعدّانِ سعادت برین پاشِ قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و واپسترینِ قوافلِ اربابِ سعادت نظر بعزِّ مراد - **ابو الفضل** بن مبارك که کلاهِ چهارترکیِ ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ همت‌طرازِ عقیدت بر هژدهٔ هزارِ عالم افشانده - پرتوِ اشارت تافت که سوانحِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزاي ما‌را بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم‌که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائلِ آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروشِ غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحي نمود - لاجرم غایتِ تکاپوي و نهایتِ جست‌وجوي در جمع‌کردنِ جرائدِ احوال و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و قدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمندِ راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغزِ درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می در آوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که با خدمتِ قدیم درستی و راستی متیقّنِ بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالي شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهاي خودرا ببارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجاح[2] نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آوردهائی که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و انچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتابِ گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال و جزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابر حکمِ پادشاهي که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود باز آمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهمِ الٰهي که قانونِ واقعه‌نویسي از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهي پرتوِ ظهور یافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایفِ دراتِ تحقیقِ تواریخ بسی از سوانحِ گرامي نمودم - و نیز جذبه فزوان رفت - تا اکثرے از مناشیرِ معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشیني تا حال [که آغازِ صبحِ اقبال است] بحدودِ اقطاع شرفِ نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامینِ مُقدّسهٔ او سرمایهٔ این شکرفنامه گشت. و کوششِ بلیغ بجای آوردم تا بسیارے از عرائض که اعیانِ دولت و منتسبانِ عتبهٔ سعادت شرحِ سوانحِ اطرافِ مملکت و تفصیلِ سوانحِ اکنافِ ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معاني شد - و از اسبابِ تشخیص و تحقیق خاطرِ مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهاي هوشمندانِ خبرت‌گزینِ روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ براي شادابی و سیرابیِ این گلشنِ دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و ناجوریِ خزاینِ مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرتِ شاهنشاهی که بقوّتِ حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیّاتِ وقایع و سوانح را که از یکسالگي [که عقلِ هیولاني در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظرانِ حقیقت‌بین اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحیحِ شنودهای خویش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزلکِ تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطرِ اخلاص‌مند را ببذلِ مجهود کارفرمای این مطلبِ عالي گردانیدم - امید که بتاییدِ اخلاص • این خدمت بانجام رسانم - و آنچه از عجائبِ این نوبارهٔ چمنِ کائنات و فهرستِ کارنامهٔ مکوّنات درخورِ استعدادِ خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمعِ بصیرت بر سرِ راهِ خرد نهاده آید - و روشن‌ضمیرانرا سرمایهٔ مزیدِ آگاهي شود - سُبحان الله این چه دولتیست که عبادتِ الٰهي را در پردهٔ خدمتِ پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العملِ صوري و معنوي و آدابِ پادشاهی و بندگي را براي کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولتِ ابدیِ خود میگردانم •

و چون درین کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هرزمان نام والاشکوهِ این پادشاهِ آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهي عبارت را گرامي میسازم - و از پادشاهِ غفران‌قباب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنت‌آشیاني (۲) اکتفا نموده سخن دراز نمي کنم - و حضرتِ والدهٔ ماجدهٔ آن قدسي‌نژاد را بحضرت مریم‌مکاني [که حضرتِ شاهنشاهي را

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جنت‌آستاني •

این خطاب مستطاب درضمیر انور گذشته] اشارت می نمایم - و از جدّ گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

برضمائر مرآت نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین [که غیب نمایان اسرار الهام - و پرده گشایان اسرار عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کاملهٔ آمرزگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تاثیرات اوج و حضیض - و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیان پرده سرای بطون بپارگاه ظهور روی نماید - و یکتائی از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهاربازار ستم و داد گردد - چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد - و انانیت عظمی در هر سر - و انصاف نایاب - و محبت ناپدید - و خواهش در فربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمند دوربین داند که درهرچند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی مؤید و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت نه نیروی بازوی سعنویست - و مرد معاملهفهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایق افسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بےبها و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معاملهدانی دریابند که مقدار مدت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواندبود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بارعالم و عالمیانرا بدستیاری تائید الٰهی برفرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این

بزرگ حوصله داند دریافت در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد - چه هوشمندان کارآگاه زمانِ ما این دو عطیّهٔ کبری از سوادِ پیشانی نورانی این خدیوِ جهان می یابند و از کمال انصاف از شرحِ مناقب او بعجز اعتراف مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته‌اند - که ادراک رتبهٔ چنین خدیوے اندازهٔ طاقتِ بشری نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خدای خود می نمایند - و همگی همّت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوری رضای ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیر دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونی منارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطنًا بعد بطنٍ درمهدِ تربیت درآورده حضرتِ آلانقوا را طرازِ هستی بخشید - تا شایان آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمسهٔ بیشطاقِ داستانهای باستان و کتابهٔ مبانی تواریخِ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرتِ آلانقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسی‌مظاهرِ دیگران برای استکمال سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دانا برصحت ظهور میکند

* شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * کاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ واهب الجاب کرم در هر زمانے پیش از ظهورِ چنین برگزیدهٔ [که‌پس از هزار[(۳)] سال یکے بوجود آید] دولتمندان بخت‌بیدار را نوید قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تلوّنِ وقتی مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنونست - لاجرم پیش از تحقّقِ[(۴)] این امر دریچهٔ از عالم غیب مقابلِ مشاعرِ[(۵)] اوهام میگشایند - و مواجهِ روزنهای شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرآنچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا التذاذهاست که در غیرِ اینمعنی صورت نبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [اد و] میگرایند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -

(۵) نسخه [ج] مشارع -

...نی جنت‌آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری ...رآلود میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روی امید ...ات آورده بنعت تضرّع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی‌الحقیقت ... روزافزون عبارت ازینست میفرمودند

* مثنوی *

...اوندا بنور شمع ذاتت * بگوهرهای دریای صفاتت

...بان پاکان که چون گل پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشید شستند

که تاج دولتم را گوهری بخش * سپهر رفعتم را اختری بخش

ز ماهی ده شبستان مرا نور * که ظلمتهای عالم را کند دور

ز خورشیدی برافروزان وجودم * که افتد نُه سپهر اندر سجودم

بقائی ده بجان غم‌پذیرم * که گر صد ره اجل آید نمیرم

...ق چیزیکه حیات بی‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین ...ند شرفست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانیست که از زیت عنایت ایزدی ...تضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن ...د - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصاً چنین نادرهٔ ذاتی ...ل و حق‌شناسی مکمّل که اگر سردفتر اقطاب اولیا گویند لایقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را ... الآبا و جدّ اعلی نامند بنفس امر موافق - و هرآینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله در مسند ...ماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است ...ر طالب این مطلب عالی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع‌الاول سال (۹۴۷) ...صد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بعد از توجّه بمبدأ فیّاض ...لی سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ ...اب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق ...انه خلفی نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ...ت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشنی ... - و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایّام اضاءت یابد - و بعد ازانکه بشارت ...کان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت‌انتظام آن ...ٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است - و وجوه دراهم و دنانیر شکفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمعزولی
و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند

این خواب که از دیدهٔ جان پرده‌گسل بود ● خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف‌خان برادر شمس‌الدین محمدخان اتگه شنیده شد که شمس‌الدین محمد
در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده ● صورت واقعه
بپدر گرامی خود میر یارمحمد غزنوی که کدخدای درویش‌منش بود گفته‌اند ● پدر گرامی
از سماع این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی
عظیم بتو روزی خواهدکرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد ● و همچنان شد که از برکات
انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک بارج افلاک تصاعد نمود ●

دیگر از راست‌کیشان درست‌اندیش معلوم شده که در زمانے که حضرت مریم‌مکانی خُلّدتْ
ظلالُ اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا
بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئین حلی‌پوشان
سرادق عفت است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال
این ترانه میسرائید ● شعر ●

براه بخت نهادم جبین ظلمانی ● هزار آینه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم‌مکانی بر هودج میرفتند - در اثنای
راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش
و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظم (که برادر مادری ایشان بود)
فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد ● خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میداد
که در نظرش پرتو ناصیهٔ فروغ‌بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی
خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه
میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می‌یابد - تعجب نموده حیران آثار
ازلی میگردد ● و ببعضے از محرمان درگاه الٰهی این را نقل میکند ● و این استفسار
بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الٰهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای دریافت
کردن تمامی آن نبود ●

هند

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف اتکگی آن حضرت
مقرب است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم حضرت

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیانِ کنارم درآمد * پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاده - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذتِ وجد و شوقِ تمامِ اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شگوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمتِ والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بمصداقِ * مصرع *

شکرِ این نعمت جاودانی سربلندی یافتم

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می‌پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالعِ قوی و سعادتِ عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازمِ رکابِ سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبالِ حضرتِ جهانبانی در خانهٔ مسقّف که دریچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند - و جمعی که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشگفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارینِ سرای عزّت واقبال نورپرورده بخت‌روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را از سرفرّے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روی نماید *

دیگر میر عبدالحی صدر [که از پاک‌نژادانِ عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشمِ مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّة که چراغِ خانوادهٔ سلطنتِ ما بتازگی روشن شد * من سرّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشاهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستارهٔ نورانی از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولدِ اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نورِ او زیاده میشد - وهم جرمِ او افزون میگشت - تا آنکه اکثرِ عالم را نورِ او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرمِ نورانی چیست - او جواب داد که نورِ مجسّمِ خلفِ الصّدقِ تست - و هرقدر از سطحِ غبرا که این نورِ جهان‌افروز پرتو بر ساحتِ آن انداخته درتحتِ تصرّف و تسخیرِ او درآید - و آن ملک از انوارِ معدلتِ آن گرامی‌نژاد معمور گردد * و روز ازین بشارتِ غیبی گذشته بود که خبرِ طلوعِ نجمِ سعادت از افقِ امّید رسید - چون از روی ملاحظه بوقتِ آن معاینهٔ روحانی و رؤیای صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصولِ سعادتِ ولادت و شهودِ بشارتِ کرامت در یک وقت بود * بزرگی را که چندین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنجا که چندین موهبتے از دنبالِ آن بود امثالِ این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینانِ نقدپرست اگر امثالِ این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتانِ دوربین را نظری قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتوِ آن نجمِ عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّرِ ظلمت‌سوز - و بر دریافتهای دولتِ دوامِ ملازمتِ این خدیوِ جهان که بر جلایلِ شمایلش واقف باشند ظهورِ امثالِ این امور جای ایستادن نیست *

و بر نکته‌دانانِ باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علی یزدی در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر و تعبیرِ تومنه‌خانرا ازروی ظاهر بروجودِ حضرتِ صاحبقرانی مورد آورده و از هشتم‌کوکبِ نورانی [که‌جهانے از پرتوِ آن روشن شد - و از جیبِ قاچولی بهادر بدر آمد] اشارت بروجودِ حضرتِ صاحبقرانی کرده که جدِّ هشتمِ آنحضرت است - امّا بر باطنِ نورمواطنِ دوربینانِ علمِ تعبیر و رمزدانانِ عالمِ مثال ظاهر است که از هفت‌کوکب هفت‌تن تعبیر نمودن که باکلیلِ فرمانروائی سربلندی نیافته باشند و بمتّکای دولت‌آرائی ارجمندی ندیده - از وادیِ تعبیر و اشارتِ مثالی دور است - بلکه آن هفت‌کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذاتِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهیست که بنورانیّتِ وجودِ ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نورِ ساطع این سعدِاکبر است که از جیبِ آن برجیسِ سعادت سر زده بود - اگرچه او جدِّ شانزدهمِ آن‌حضرت است ازروی شماره - امّا درین میان هفت‌کوکبِ برجِ عظمت اند - که نورِ این شهنشاهِ گیتی‌افروز در جبههٔ حالِ آنها کمالِ ظهور کرده (۲) - این هفت تن درمیانِ این هژده کس ببزرگی و گیتی‌آرائی امتیاز تمام داشته اند - و هشتمِ این گروهِ والاشکوه ذاتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست - که نورِ معدلتِ ایشان

---

(۲) نسخه [ج ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علّیهٔ این هژدهٔ بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدي را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحصان دقایق آثار صدق این معني مخفي نیست - چنانچه مجملی از کمالات این گروهٔ والا دربن شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیداربخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامي احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبرت مطالعه نمودهٔ عهد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطّلع گردد آفرین برین دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده‌تر چه باشد که دل اخلاص‌گزین من مصدر نکات حقّاني شدهٔ است - و خرد نکته‌دان من مهبط این دقائق ربّانی گشته - ازین جواهر شب‌تاب گوشوارهاي گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش‌پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیّر اعظم و سطوع سعد اکبر از سماي سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوع نیّر اقبال از مطالع سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهي از خدر معلّی و ستر مقدّس حضرت عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّدانتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - رضیّهٔ وافی‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماوي‌برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حطیم عبادت - مشکوٰهٔ حریم سعادت - ناصیهٔ طاعت ایزدی - باصرهٔ سلطنت سرمدي - قایمهٔ سریر سمو - قاعدهٔ کرسي علو - خاتون منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزین هودج عزّت - رفعت‌بخش طیلسان عصمت - عطیّهٔ والاي عالم بالا - خزینهٔ رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایدهٔ ربّاني - دولت عظمای موهبت آسماني - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - درّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستان عدالت - لوحهٔ نگارستان جلالت - بارقهٔ انوار ولیت و ولا - نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامن کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامن سرّي و قلبي - واسطهٔ عقد دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الٰهي - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآت حقیقت‌نماي وجه یقین - مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحهٔ برومندي - نهالهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ مبهمِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانو بیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - سیّاحِ بیدای ناسوت - سبّاحِ دریای لاهوت - مصباحِ مکامنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلّی - نخلبندِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ افاضت - دریادلِ مرحلهٔ تجرید - دریانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مجاهده - مستهلکِ بوراقِ مشاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراه حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلّیاتِ ذاتیّه - اجلای[2] مجالیِ انوارِ صفاتیّه - صرّافِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقّادِ ضمایرِ اربابِ وجد و وجود - میّارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون

* رباعی *

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام[3] * شیرانِ هوس را بادب کرده لجام

در بیشهٔ دل هزبرِ سرمست‌خرام * دریاکشِ عشق ژنده‌فیل احمدِ جام

[قُدّسَ سرّه] اتّفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شعریِ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّلِ شب هشتمِ[4] آبان ماهِ جلالی (۴۶۴) سالِ چهارصد و شصت و چارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمی سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهمِ هلالی - ششمِ ماهِ کاتک سالِ (۱۵۹۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوی - شانزدهمِ تشرینِ الاوّلِ رومی سالِ (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوّم است - و عرضش از خطِّ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی رایی توجّه بتسخیرِ ولایتِ تته داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتی‌آرای توقّف فرموده بود *

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال سانح شد آنست که پیش ازین ساعتِ مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهتِ تشخیص و تعینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجل - (۳) [illegible] [ا] مقام [ح] پیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

ساعتی فرخندهٔ که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولد در توقف افتد - حاضران مجلس استضعاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدرے فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم‌مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساختهٔ بوقوع خواهدپیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم‌مکانی را شدت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط بگستردند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند - ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند - گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند - پای رقص بخلخال جلوه درآوردهٔ بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند - و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروحه‌جنبانان صندلی‌ساعد بمعطرآمیزی هوابیز گشتند - تخلخه‌سایان عنبرین‌موی زمین را تازه‌روی کردند - پرستاران گلچهره بگلاب‌افشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی لباسان نوشخند بزعفران‌پاشی سیمبرانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن‌عارض بصندل کافورآمیز گرم‌رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرین در حواشی بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند - خنیاگران پرده‌ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند - و ترانه‌زنان نغمه‌پرداز افسون بیهوشی دردمیدند

* مثنوی *

هم از هندی زنان نازک‌آواز * چو طارسان هندی جلوه‌پرداز
هم از چینی‌نوازان سبکدست * ز ساغرهای بےمی گشته سرمست
هم از قانون‌نوازان خراسان * دل مشکل‌پسندان بردهٔ آسان
هم از دستانسرایان عراقی * نواساز نوید عمر باقی

الحق مجلسے شد چون عالم قدسیان تجردنهاد در غایت قرار و آرام - و محفلے چون بزم روحانیان تقدس‌نژاد مستغنی از بادهٔ و جام - تماشائیان ملأ اعلی بے واسطهٔ حسن بصر تفرج‌کنان گذشتند - و

نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند * شعر *

این چه مستیست که بی‌باده و جام است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگارنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ بازگویم که پس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام‌بخش ملک معنی و انتظام‌ارزانی‌کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند - و از مهد بطون صنایع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدایع وجلوات انسی آوردند - امّا شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامروائی روحانیان تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست *

همانزمان‌که نیّر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک‌خرام بجانب مخیّم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در مرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود و آبهای بینش ودرختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند * مثنوی *

تازه درختان بفلک چترسای * سایه‌فکن برسر ظلّ همای[۲]

غلغل مرغوله مرغان راغ * ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم‌رفتار سیاهی کرد - مهتر سنبل[۳] (که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب میرآتش‌[؟] بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسان ولادت نوردیدهٔ سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم * شعر *

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم * مژدگانی چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روان بادرفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوار رخش سعادت هم[۴] نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیانرا بشادمانی جاوید مژده دادند - و بطلوع نیّر اجلال از افق امّید نوید رساندند - که سپیده‌دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید - و سروبن بهار اقبال بر طبق امّید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدائی - (۴) نسخهٔ [ب] سعادت‌سم *

بدرگاه خداوندگاری ماندند - و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند * شعر *

تاج رفعت برسپهر و روي طاعت بر زمین * پاي دولت برسریر و فرق منّت در سجود

بعد از اداي وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئین دولت تازه شد - و نقّارهٔ عیش و شادي بآئین نشاط کیقبادي بلندآوازه گشت - بارگاه ترتیب یافته بآئین همایوني - دلکش‌تر از جشن کیومرثي و بزم فریدوني * رباعي *

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر * وین بزمگه از درون و بیرون بنگر

گر ذوق تماشای دو‌عالم داري * آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نواي جواني از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش‌کردهٔ را بیاد آورد * شعر *

ساقیان دست بجام می بیغش کردند * خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند

این چه مي‌بودکه ساقي بقدح ریخت فرو * که مسیح وخضر از رشك کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنّیان جادونوا سازهاي گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهاي رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهاي جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلف مراد تار بربستند - نائیان گرم‌نفس نفسهاي راست‌آهنگ برکشیدند - غیچکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند - دائره‌دستان آینهٔ اقبال درپیش رو نهادند - ظریفان شگرف از رنگ‌آمیزی ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند - ندیمان نادره‌حرف در بذله‌گوئي لبهاي مجلسیانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف‌آرای موج موج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علی‌الدّوام از همنشینان محفل‌نهاني و همرازان اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتّصالات کلّي و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علوّ ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني که در علوم ریاضي پایهٔ بلند و فکرتی فلک‌پیوند داشتند و ضمیر باریک‌بین آنحضرت آئینهٔ دانشاي اسکندري و جام گیتي‌نمای جمشیدي بود بدریافت والاي خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدي فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام بي برموز غیبي بردهٔ بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالي مطابق بشارت غیبی و اشارت ربّاني (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم

ملقب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فروگرفت - و از غرائب این نام بدایع‌انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک‌الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضے تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر * رباعی *

نورے که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست * ازجبههٔ شاهنشه والا پیدا ست
اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زبینات اسما پیدا ست

انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند - و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدالت‌امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرر نباید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشأ‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این سعد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و با است کاف آبست دشمن بالای خودرا که آتش است بر میدارد - و با که باد است دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره‌مند گردند *

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌منجِ رصدبند * نگاهی کن بعقلِ چرخ‌پیوند

بحسنِ طالعِ صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین

تماشا کن دربن فرخندهٔ منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقتِ نهضت راباتِ نصرت‌اعتصام از حصارِ امرکوت مولانا چاند منجّم را (که در معرفتِ اصطرلاب و تدقیقِ زیج و استخراجِ تقویم و تخریجِ احکام مهارتے عظیم و ممارستے تمام داشت) بجهتِ تشخیصِ زمانِ سعادت و تحقیقِ وقتِ ولادت ملازمِ درگاهِ عفّت‌قباب ساخته بودند- و او چنان بمعسکرِ والا نوشته معروض داشت که بارتفاعِ اصطرلابِ یونانی و حسابِ زیجِ گورگانی طالعِ سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد - و صورتِ زایچهٔ اقدس این است *

عطارد مشتری میزان شمس زحل عقرب	زهره سنبله	ذنب اسد سرطان
قوس		جوزا
مریخ جدی دلو قمر راس	حوت	حمل ثور

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع باسعانِ نظر و لمعانِ تامل بدو وجه متحقق شده - یکی آنکه جزو [۲] طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اولِ برج - و آن باتفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ مسندِ خلافت - و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعداکبر است - چه مشتری که سعداکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیّت در خانهٔ دوم است که تعلق باسبابِ معاش و قوامِ زندگانی دارد افاضهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امورِ معاش و معاد عالم را بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد بگشاید [۳] - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادِّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحب خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتی و عرضی دارند - و ایّامِ زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّهمّت و استقامت طبع و تعمیرِ عالم نیز در خانهٔ دوم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامرانی بروجه اتم تا عاقبة [۴] العاقبه مقارنِ حالِ فرخنده مآلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعداکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلوِ همّت و سموِّ منزلت بر همه خلایق فایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا میل نماید - و دانشورانِ روزگار و دانایانِ هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرام طوافِ آستانِ رفیع او بندند [۵] - و انچه در ضمیرِ الهام ورودِ او پرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله سالار او • هرچه نه از فکر بنوردش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • بحکمت ورزی و دانش پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن رانی شب و روز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید - و در اختراع مبانیء عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد - و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرّمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند - و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارد است - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده - یکی سعادت مشتری - دوّم سعادت زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده - واین بغایت نادر افتد - و نیر اعظم عطیّه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر است همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت رسانیده - و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متّصل است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کاری که توجّه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه این کوکب الجیش در بیت الشرف است درجه و مثلّثه و دریجان و آدرجان و اثناعشریّهٔ خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاریء اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته - و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ نوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف است با قوّتهائی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگیء شان و بلندیء رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند دراز عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست زائد النور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

و مربّی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوّت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس دوست (۲) لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و وتد سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از مثلثه و آدرجان اوست - مخدّرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئي و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمي عطیّهٔ نموده - و از نکوخدمتي کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل است صاحبش مرّیخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهي نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موادّ سرور و جمعیّت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین سعداکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیّد است صاحبش قمر زائدالنّور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول اماني و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هر بیدولتي را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگي و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوّة بفعل نمي آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ٭

---

(۲) نسخه [ح] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی
و مجملے از احکام بطرز اختر‌شناسان هندوستان

طالعِ سعادت مطالعِ آنحضرت بموجبِ حسابِ منجّمانِ هند اسد قرار یافته که برجِ ثابت است - و کمالِ غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - و نیّرِ اعظم که از جمیعِ افرادِ عالم نظرِ تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحبِ طالع واقع شدهٔ - و این نشانیست روشن که صاحبِ طالع بر شهریارانِ نامور و فرماندهانِ بزرگ‌قدر غالب و مستولي باشد - و روزبروز قوایمِ سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعدِ رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دستِ گردنکشانِ بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوسِ نبردش زهرهٔ صفدرانِ شیرمرد را آب سازد(۲) - و صورتِ زایچهٔ قدسی بموجبِ تحریرِ عمدهٔ منجّمانِ هندوستان جوتکراي که از ملتزمانِ عتبهٔ شاهي بود رقمزدهٔ کلکِ تصریح میشود ‏

سنبله مشتری زهره آفتاب میزان عطارد زحل	اسد	سرطان جوزا
عقرب		نور
قوس مریخ جدی قمر	دلو	حوت حمل

(۲) نسخه [ط] سازد ‏ بیت ‏ زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر ‏ که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر ‏

باوجود کمالِ بیتمیزی و بےتکلّفی حضرتِ شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکامِ این طبقه مقرراست که صاحب این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهکاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوی و رای متین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحب فرزندانِ ارجمند رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحب طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیب عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظام هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مخدّراتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیر اعظم چون در سیوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بپایهٔ او نرسند - بلکه نجم طالعِ اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداری او متّحد و متّفق باشند (۳) - و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکار دقیقه نماید - و زحل چون در سیوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگارانِ رضامند بیحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتی بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحب خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگ عظیم‌جثّه بر درگاه او باشند - هرچند بسنّ و سالِ بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقّت و تردّدِ او حاصل آید - و بدولت و اقبالِ دیرگاه بماند - چه ازین بطیءتر کوکبی نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّهای اوست - و نیراعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنگاه باشد - و آئینِ دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوست

---

(۳) نسخهٔ [ط] و اتفاق عالم و عالمیان بر طلب خوشنودیِ او بوده - و باختیار و بےاختیار بر جوی بخشش او معترف باشند -

خود است - بوصفی قوی‌حال که آن سعداکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوّت صوري و معنوی و ذاتي و عرضي بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکّام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه‌ناك بوده مطیع و منقاد گردند - وچون در خانهٔ مشتریست و نیّر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - وقمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - امّا باو نرسند - و تاب بارقهٔ قهر وعظمت او نیارند - و همیشه دوستيِ اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - وچون در جدي است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاري رهبري نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - وچون مشتري برو نظر میکند قدرت و قوّت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - وصاحب فرزندان شایسته گردد - وچون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئيِ فرزندان نیک‌نهاد کامران شود *

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسي میکند نیز ایراد مي یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیّاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - وغبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - وچون در عین قوّت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهي بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالي‌اساس و اماکن والابنیان مسرّت‌آرای گردد - وچون درین زایچه دوازدهم قمر مرّیخ است حصول اینمعني بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - وچون دوازدهم نیّراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قویحال صاحب‌اقبال بود - و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهّم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - وپای وقار در دامن تمکن و بردباري کشیده دارد - و زایچهٔ توهّم و شایبهٔ تغیّر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدّس ورود سعدین در دوازدهم اتّفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیّراعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - وچون مشتري و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولودِ مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزوِ طالع یا قمر در نهمهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بدست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلّق شود - و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجودِ بودنِ جزوِ طالع و بودنِ قمر در نهمهر خود قمر را پنج کوکب ناظراند - نیّراعظم - سعداکبر سعداصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ قدسي صاحب طالع در خانهٔ سیّوم است مولودِ اقدس را اگر برادرے باشد دیر نماند - و درمتانِ جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قوی‌حال باشد - و بسلطنتِ بےگزند و سعادتِ بےمنتها بهره‌مند شود - و صاحب دوم در سیّوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراعِ قوانینِ دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامونِ ضمیرِ والایش نگردد - و صاحب سیّوم در دوّم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوندِ سعادت‌پیوند بمهرباني پیش آید - و سایر نیک‌اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره‌مند گردند - و از حدایقِ انضال و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحب سیّوم سعد باشد مولودِ گرامي بسلطنتِ علیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سیّوم سعداصغر[۳] است - هرآینه دلالت دارد برخلافتِ کبری و ایالتِ عظمی - و صاحب چهارم که مرّیخست در پنجم جاگرفته - پدرِ والاقدر از وجودِ اشرفِ او مؤیّد بتاییداتِ غیبي گردد - و فرزندانِ عالي‌نژاد او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریست در دوّم است خزاینش فراوان شود - و ممالک عظیمه درتحت تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوّم است بنکاتِ موسیقي و دقایقِ ادوار و رموزِ نغمات باریک‌بین و موي‌شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سیّوم است بعضے از ملازمانِ درگاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمالِ قهرمانِ اقبال شوند - وصاحب هفتم زحل درسیّوم است امورِ شوکت و ابهت بتدبیرِ صایب خود انتظام دهد - و در خاطرِ او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمتِ من سربلند شدے - و صاحب هشتم مشتري در دوّم است بتدبیرِ والاي خود اموالِ فراوان و خزاینِ بےاندازه را متصرّف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مرّیخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوّتِ حافظه کند - و یادداشتِ قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

---

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقي هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بصفحهٔ ۲۴ سعداصغرش نوشته و بعضے زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرستش خالق پسندیده نماید - و بآئینِ نیکو در رعیت‌پروري و معدلت‌گستري بسر برد - و اورا فرزندانِ دولتمندِ حق‌پرست شوند - و متأدّب بآدابِ اطاعت و رضاجوئي باشند - صاحبِ دهم زهره در دوّم است بوالدین و بزرگ‌سالانِ خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحبِ یازدهم عطارد در سیّوم است خدمتگاران و ملازمانِ درگاه را دوست دارد - و پناهِ جهانیان باشد - و دشمنانِ او بے محنت و مشقّتِ او نیست و نابود گردند - و صاحبِ دوازدهم قمر در ششّم است منافقان و مخالفانِ او فراوان باشند - و از صدمهٔ صدای کوسِ دولت و غلغلهٔ هیجای عظمتِ او سراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روي بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتري یا زحل در دوّم واقع شود مولودِ مسعود پادشاهِ بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدي که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نهبهر زحل جاي گیرد دلالت کند که اکثرِ عالم فرمانبردارِ مولودِ محمود باشد - و اطرافِ ممالکِ او بدریاي شور منتهي شود - و ایّامِ سلطنتِ سعادت‌انتظامِ او امتداد یابد - و نیز مقرّر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولودِ اشرف بپادشاهیِ بزرگ و عمرِ دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقمِ ظهور دارد *

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزماني عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالی که قدوهٔ علماي روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزانِ آموزگار - قسطاسِ دقایقِ علوم - اقلیدِ مغالقِ فهوم - مرتقیِ مدارجِ علیا - مبیّنِ حقایقِ اشیا - نقّادِ جواهرِ معاني - حلّالِ غوامضِ یوناني - پرده‌شکافِ روابطِ نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکونِ اجرام و اجسام - عنقای اوجِ بلندپروازي - علّامة الدّهر عضدالدّوله امیر فتح‌اللّهِ شیرازي - برهنمونیِ بختِ بیدار بپایهٔ سریرِ ارفع اعلی مشرّف شد - و بمراتبِ رفیع و مدارجِ عالي خلعتِ امتیاز یافت - روزے راقمِ این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالعِ مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بلمودارِ صحیح غورِ تمام کرده بمیزانِ تحقیق بسنجند - خدمتِ میر از کمالِ تدقیق بضوابطِ فارسي و قوانینِ یوناني استنباطِ طالعِ اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتمادِ محرّر معتمدترین زایچهاست صورتِ آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید *

مشتري، زهرة (۲)، عطارد، سنبله — شمس، زحل، میزان	طالع اسد	ذنب، سرطان — جوزا
عقرب	هيلاج اول جزو اجتماع پس مشتري پس زحل	ثور
مريخ، قوس، قمر — جدي، راس	دلو	حوت — حمل

مرکزِ طالعِ اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سیّارة است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد است و قائم الاوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکزِ طالعِ سعادت‌مطالع از خانهٔ نیّرِ اعظم است هیچ کوکبی صاحبِ شرفِ خانهٔ او نیست - و حدّ مرّیخ است - و ربّ مثلّثه اش سعدِ اکبر است بشرکتِ نیّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دریجانِ مرّیخ - و نه‌بهرِ مشتري - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّیخ - و اثناعشریّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و این درجه مذکّر است و نیّرة و از نحوست خالي - و مستولي برین طالع نیّرِ اعظم است بنحوے از شرکتِ زحل - و زهرة در برجِ سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سي و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

(۲) در نسخه [ز] زهرة در برج طالع -

و دوازده دقيقهٔ سنبله‌است **مرکزِ خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله‌است خانهٔ و شرفِ عطارد است - و حدّ زحل - وربّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و وجهِ عطارد - و دریجانِ زهره - و نُه‌بهر عطارد - وآدرجانِ قمر - و اثناعشریّهٔ نیّرِ اعظم و هفت‌بهر و هبوطِ زهره - و وبالِ مشتریست - و مستولي برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري درپانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم القصرة و الظّفر دریك درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزوِ اجتماع مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکزِ خانهٔ سوّم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - وخانهٔ زهره است و شرفِ زحل - و حدّ مرّیخ - و ربّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتري - و وجهِ مشتری - و دریجان و نُه‌بهر و اثناعشریّهٔ و هفت‌بهرِ عطارد - و آدرجان و هبوطِ نیّرِ اعظم - و وبالِ مرّیخ‌است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مضیّه و خالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل[2] دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محی‌الدّینِ مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الاصدقا والخیر[3] (؟) و سهم العبید بقولے در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّراعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکز خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست[4] و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتدِ قایم‌است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و وبالِ زهره - و ربّ‌مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و دریجانِ عطارد - و نُه‌بهر و هفت‌بهرِ مشتری - و مستولی برین خانه مرّیخ‌است - و این درجهٔ مذکر و قتمه و خالي از نحوست و سعادتست - و سهم سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس‌است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ پنجم** بیست‌وهفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه ونُه‌بهرِ مشتري - و شرفِ ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجهِ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش مشتری بشرکتِ شمس و خدمتِ زحل است - و دریجانِ شمس - وآدرجانِ زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نُه بهرِ مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ا] درجه و یک دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبال عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکراست وقیمه و از نحوست و سعادت خالی - سهم السلطنة والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدجاجه و نسرالطائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است مرکزخانهٔ ششم بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حد مریخ - و وجه شمس - و رب‌مثلثه‌اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و دریجان و نه‌بهر عطارد - و آدرجان و اثناعشریهٔ و هبوط مشتری - و هفت‌بهر و وبال قمراست - مستولی برین خانه مریخ‌است بشرکت زحل و قمر - و این درجهٔ مذکر و نیّره و نحس است - ذ راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم‌الجیش و الاساری در بیست و چهار درجه وچهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم‌موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - مرکزخانهٔ هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حد و اثناعشریهٔ زحل - و رب‌مثلثه‌اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و دریجان زهره و آدرجان و نه‌بهر عطارد - و هفت‌بهر مشتری - و وبال شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم‌الالفة و البقاء و الذبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست ٭ مرکزخانهٔ هشتم بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهر مشتری - و شرف زهره - و حد و وجه و دریجان و آدرجان و رب‌مثلثه‌اش مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و حد و هفت‌بهر و اثناعشریهٔ زحل - و هبوط عطارداست - مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است ٭ مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مریخ - و شرف نیّر اعظم - وحد زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال زهره است - و رب‌مثلثه‌اش مشتریست بشرکت نیّراعظم و خدمت زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مریخ‌است بشرکت مشتری

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکر و نیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و دریجان زحل - و نهبهر و هفتبهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مریخ است - مستولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکتی از مریخ - و این درجهٔ مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السعادة برقول(۲) غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - و سهم العقل و النطق در نه(۳) درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج(۴) درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار(۵) درجه و صفر دقیقه جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نهبهر عطارد - و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و دریجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریه و هفتبهر زهره است - و این درجهٔ مؤنث وقیمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل - **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نهبهر و دریجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریه و هفتبهر و هبوط مریخ است - مستولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنث و نیره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده(۶) دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ج] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ج] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] یازده -

و بیست[2] و دو دقیقهٔ اسد است - و درین زایچه هیلاج اوّل جزو اجتماع مقدّم است - پس سهم السعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اوّل زحل است - پس مشتري - و از ممرّ سهم السعادة اول مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اول شمس است - پس مرّیخ ٭

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک وتعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدسیهٔ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیّر اعظم است دلالت میکند بر علوّ فطرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوّت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوم طالع است و متّصل بمشتری و در حدّ و مثلّثهٔ خود است باید که در همه امور مالي و ملکي بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون مستولي برین طالع شریف نیّر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلّق گیرد - و چون بحسب مقام نیّر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدّم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متّصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدّم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوي بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متّصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممرّ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حدّ خود و اتّصال عطارد باو مقوّی اینمعنی است - و برآنکه وزرا بقوّت عقل وامر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان نتماید - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندزاده‌های گرامي را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظر تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانے بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزو اجتماع مقدم‌است درین خانه است مقوی اینمعنی‌است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس از ممر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤیدے دیگراست برای اساس این سعادت * احکام خانهٔ سیوم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم و آهستگي و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوته‌بیني در مقام یکجهتی نباشند - اما چون آن مرکزے که صاحب طالع دروست خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و وجه و آدرجان و دریجان اوست و او در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست - و در مثلثه و وجه مشتري و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهاي نادرست این طبقه موجب زیادتیِ جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد - و چون اوایل سیوم (که تعلق ببرادران دارد) مورد سطوت نیر اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصه شربت واپسین درکشند - و اواسط و اواخر سیوم (که تعلق با خوان[۲] و انصار دارد) محل سهم السعادة بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیر اعظم است و او شریک کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگي و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهي ثابت‌قدم باشند - و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف خود‌است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظام احوال فرزندان گرامي - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روي نماید که موجب انبساط خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتفاق و سهم السعادت بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخل خانهٔ سیوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالت قوی میکند برآنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلے چنین‌است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد * احکام خانهٔ

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

چهارم چون صاحبِ مرکز این خانهٔ مرّیخ است و در شرف و وجه و مثلّثهٔ خود و حدِّ مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اوّل مرتبه ملک بسعیِ لشکریان در تصرّف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظرِ مودّت همیشه ملک در تصرّفِ اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرّف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبارِ این درجات که از اوّلِ عقربست جوزا ست که صاحبش در تحتِ شعاعِ نیّرِاعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحبِ طالع بسنِّ تمیز رسد سلطانِ عقلش ظهور کند - و والدِ ماجدِ مولودِ مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستانِ جاودانی نماید - و چون اکثرِ این خانه از برجِ قوس است و صاحبِ حد در دوّمِ طالع مولود دوستدار و حقگذارِ پدر باشد - و از ملکِ پدر روزیمند گردد * احکامِ خانهٔ پنجم چون صاحب اکثرِ خانهٔ سیوم [که تعلّق بمحبّان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مرّیخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایلِ احوالِ فرزندانِ مولود و اخلاص و ارتباطِ ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلّثهٔ خود و کدخدا ست و مشتری که در وجه و مثلّثهٔ خود است و شریک با کدخدا و صاحبِ مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندانِ مولود سعادت‌پذیر و معینِ دولت گردند - و تارکِ ادب از زمینِ رضامندی برنگیرند - و نسرطایر که بر مزاجِ مرّیخ است و مشتری و منقارالدّجاجه که بر مزاجِ مشتری و زهره است درین خانه است دلیلِ قوی بر فراوانیِ صیدِ مسرّت و سعادت است * احکامِ خانهٔ ششم چون صاحبِ این خانه که زحل است در شرفِ خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوامِ سرورِ مولود و حصولِ مال و منالِ فراوان و استدامتِ صحّتِ عنصر و اعتدالِ مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامونِ مزاجِ قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحّتِ کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مرّیخ است بشرکتِ زحل و هردو درشرف اند خدمتکاران و ملازمانِ سعادتمند فراهم آیند * احکامِ خانهٔ هفتم چون صاحبِ مرکزِ خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحبِ طالع را در اوایلِ جوانی پردگیانِ سراپردهٔ ازدواج از خاندانِ فرماندهانِ هند باشند - و چون زحل در بیتِ دوّم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیانِ شادروانِ عفّت از حکّامِ مالگذار و خزانه‌معمورسازِ او باشند - و چون سهم‌الالفة والمحبّة درین خانه است دلالت بر مزیدِ التذاذ در الفت و مودّت کند خصوص که سهم الالفة در حوت است که خانهٔ مشتری و شرفِ زهره است * احکامِ خانهٔ هشتم چون مرکزِ این خانه از حوت است و صاحبِ او مشتری در دوّم است در حدّ و مثلّثهٔ خود - و سهم‌الشّرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مرّیخ که در شرف است دلیل است بر عدمِ خوف و خطر و بحفظ و صیانتِ ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - وسفرهایی که درپیش آید متضمن تسخیر ولایتی باشد * احکام خانهٔ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامّه و ریاست عامّه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام‌دوستی - و چون سهم‌السّعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملّت باشد - و چون سهم‌العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانهٔ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت‌المالست دلالت کند برآنکه امّیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستان یکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه‌است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانیء او همواره بخیر و سعادت برآید * احکام خانهٔ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب درآنخانه در درجهٔ اوّل مقوّیء اینمعنی‌است - و چون سهم العلم و الحلم درین خانه‌است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم براحوال کوته‌اندیشان تیره‌رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ‌حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال‌را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک‌آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام‌است] بحمدالله والمنّه در مجموعهٔ اخلاق مهذّب این مؤدّب دبستان کبریای احدیّت بر وجه اتّم و نهج کمال مشاهد و معاین‌است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیّهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلّف و تصلّف ملکهٔ آن ذات سماوی‌برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام
مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذجی از احکامِ زایچهای طالعِ اقبال‌مطالع - و اگر عطیّاتِ کواکب و سعاداتِ نظرات و خواصِ بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم‌رسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمی‌رسد ز شمارِ دقایقِ شرفش * مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقتِ تحریر این گرامی صحیفه که محلِّ استکشافِ احوالِ سعادت‌ترین بود زایچهٔ بخطِ افادت و افاضت‌پناه تحریرِ عهد مولانا الیاسِ اردبیلی [که در علومِ ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاهِ قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بجنس منقول گشت - مجرّد از بیانِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهتِ اعتبارِ مستخرج و چه باعتبار آنکه این زایچه برخلافِ زایچهای دیگر مبتنی بر زیجِ ایلخانیست *

میزان / عقرب زحل شمس	زهره سنبله	ذنب اسد / سرطان
قوس		جوزا
قمر مریخ جدی / راس دلو	حوت	حمل / ثور

(۲) اسمای بروج مطابق نسخهٔ [د ر] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو برآنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - امّا تعیین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه‌است - و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامیء دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدّمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدّت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند - پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجّمان هند بر وفق رصد حکمای متقدّمین است که مبنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسداست بموضع سنبله - و مقدار مابه‌التّفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی‌که درهرهفتادسالی یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثر حکما برآنند بضرب هفتاد درهفده - وبقول بطلمیوس [که درصد سال قطع یکدرجه باشد] فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینان حقایق معانی و دقایق‌شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدّوله امیر فتح‌اللّه شیرازی بقواعد یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در دفتر[۲] دوم مشروح است - بلکه حکمت الٰهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است نه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سرے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود [۳]اتّفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهی حقیقت زایچهٔ مقدّسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - وبالجمله هر یکی از زایچهای طالع را [که انموذجے در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود - اگرچه زایچها باهم اختلافی دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تامّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت سرمدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذّت بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی‌است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میدانست - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدّان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر - (۳) نسخهٔ [ج ح] اتفاق و [ز] اتقان -

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّاتِ كواكب و سعاداتِ علويّات را بميزانِ تامّل بر سنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقرانی چه خبر ميدهد - و اين زايچهای قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان الله باوجودِ تباعدِ مستخرجين از روی زمان و مكان و حال و تخالفِ ضوابطِ هريكے از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورتِ‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مولود بپايهٔ اعلی مراتبِ كونی و الٰهی رسد و ذاتِ مقدّسِ او مجموعهٔ مكارمِ صوری و معنوی گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسی و كامروائيِ صورت و معنی - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانبانی - و درجاتِ فرمانروائی - و مدارجِ علیای حق‌پرستی و خداشناسی - و درويش‌پرسی و غريب‌نوازی - و درازیِ عمر و صحّتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهی و خبرداری از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و سايرِ امورِ ملك‌رانی و جهانداری - و از غرايب آنكه جملگی اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند ساده‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسی از فروغِ دوربينیِ خود از صفحهٔ پيشانیِ احوالِ آن حضرت ميخوانند - امّا قوتِ ناطقه از ادای بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد * شعر *

ای صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته * عزّتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصويرِ اسامیِ گرامیِ دايهای سعادت‌پيرای و قوابلِ روحانیِ قوالبِ حضرت شاهنشاهی

همان زمان كه آسمان بفرِّ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نورانی شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامن عنصرِ قدسی و گوهرِ قدّوسیِ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهی و دريای معرفتِ ازلی شست‌وشو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال برِ وجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصدّيانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصرپرست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهای معتدل‌مزاجِ روح‌امتزاج بقماطِ سعادت‌ارتباط (كه از پردهای ديدهٔ پاكان پاكتر بود) پيچيده آن پيكرِ ربّانی و هيكلِ آسمانی را بحسنِ ادب و كمالِ احترام بر كنار و كنفِ قدسی‌سيرتانِ پاكذيل نهادند - و پستانِ مهربانی بخوشين لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند * شعر *

شير ز بهرِ لبش انگيختند * شير و شكر را بهم آميختند

شير نه از دايهٔ اميد خورد * كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقاوهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدّين محمّدِ غزنوی در تقدّمِ خدمتی شايسته بتقديم رسيده‌بود

حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی در قرب ایّام طلوع این نیّر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منش عصمت‌سرشت ارکه امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ مرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی‌ارکانی آن مایه‌ساز آسمانی راطامب داشته‌آن مولود فیض‌ورود را در ساعت مسعود بکنار امّید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان فخرنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولت بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشت او بی‌بی‌روپا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت‌یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و درآخر آن عفّت‌قباب پیجه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفّت‌قبابان بخور بشرافت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدّس بمدارج متنوّعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلّیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیِ رتبت قدسی‌منزلت این برگزیده در چه مرتبه ❊

و ازغرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اوّل چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسان زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکر خیال (که نجّاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای ده صدف را بخوبترین وضعی آرام

دادهٔ بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجستهٔآغاز شایستهٔ‌انجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کاسروا شدهٔ بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرف عقل مسلّم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
روی زمین همچوتو باغی نداشت * طاق فلک چونتو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسی موج داد * تا گهری چونتو بساحل فتاد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست * جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارسال یافت که در حضانت (۲) حضرت مریم‌مکانی متوجّه سرادق عزّت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّد غزنوی را فرمدادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند * شعر *

عهد گهوارهٔ ناگذشته هنوز * بخت والاش کردهٔ تخت‌نشین
چشم نگشودهٔ و بدیدهٔ دل * دیدهٔ در انتظام دنیا و دین
دست‌نگشادهٔ و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیر نگین
ناشکفته گلش یکی ز هزار * عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الٰهی بود قریب رسید و مسافت در منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر واهالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت سادت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حصانت -

میرسد موکب شاه در جهان دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت‌پیوند صاحب طالع قویست - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد - و مسرتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی ادراک دقایق رموز الٰهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی که نسخهٔ دیباجهای بدایع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادت قران معدین و میمنت اقتران نیّرین داشت بدولت واقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور موردالنّور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای سریرفرسای حضرت جهانبانی بعنایت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که اوج سعادت دوجهانی و دیباجهٔ دولت جاودانیست بوسه دادند * ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی را بادای شکرگذاری حضرت باری عزّ شانهٔ و جلّ برهانهٔ مقرون ساختند - و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بےنیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هرمو بر تنش درسجده خم بود

حافظان عنایت الٰهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنّم گشتند * شعر *

اینست امانت الٰهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی

اینست که در دلش نهادند * ماهیّت کنه حق کماهی

اینست که کعبهٔ درش را * گیرند شهان بقبله‌گاهی

اینست که پای دولت اوست * رونقده تخت پادشاهی

صحیفه‌خوانان هیأت بشری بچشم تعمّق و تفکّر نظاره کردند - وقیافه‌شناسان هیکل انسانی بنظر تأمّل و تدبّر مطالعه نمودند - * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدول آفرینش

ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند * زهی نور دانش زهی چشم بینش

انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقام ظلّ اللّهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب‌دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی ازتیزبینیش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلک قضانشان تقدیرنوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشــاه جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت
سنه ۹۴۹ ھ

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للّه الحمـــد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب [۲] یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلّف این شکرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیّر اقبال اگرچه راقم این شکرفنامه درنهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - امّا شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشم التفات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه بیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل اَرْقام آن اطّلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناخت منجّم فراتراست دریافته پرستار

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزوست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخه [ا ح] واقعست *

قدرتِ ایزدی بود - و للّٰه الحمد ثمّ للّٰه الحمد که مثلِ امام‌الکلام حسّان‌العجم لسان‌الحقیقة حکیم خاقانی در حسرتِ صاحبِ وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلمِ حقایق‌رقمِ اوست

* رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید

* رباعی *

هریک چند از خسان جهان سیر آید * روشن‌جانے ز آسمـــان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باقبالِ سعادت کامیابِ ملازمتِ این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفاتِ عالی مزاجِ زمانهٔ مشوده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردانِ بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشاهٔ تعلّق جز تحصیلِ خوشنودی او که عینِ رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلّقات و تقیّدات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرتِ گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرحِ احوالِ خود را از استسعادِ ملازمت و استظلال بظلالِ رافت و عاطفت و سربلندی از اوجِ عزّت و ارجمندی بغرهٔ معرفت در محلّ خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهدگردانید *

ترتیب انساب معالی‌القاب و تنسیق اسامیِ گرامیِ آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعدادِ القابِ مستطابِ آسمانی‌انتسابِ آبای کرام و اجدادِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی [که در مدارجِ رفعت و مراتبِ عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی‌بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانشِ خداداد و بینشِ حق‌بین چنانچه مقتضایِ عدالت و انصاف است در انتظامِ عالم و عالمیان طنطنهٔ نامِ نیکو را که عمرِ ثانیست بلکه حیاتِ جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال‌الدین محمّداکبر پادشاه بن نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه بن ظهیرالدّین محمّد بابرپادشاه بن عمرشیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمورگورگان بن امیر[۲] طراغای بن امیر برکل[۳]

---

(۲) در تاریخ تیموریٔ عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن ترافای بن برکل بن ایلنگر - و توکل و ایلنگیر تصحیف - و سوغوجیچن اختلاف بسیار دارد - و قاچولی را بعضے قاجولی نوشته اند .

بن الغکیر(۲) بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دومنین خان بن بوقاقاآن بن بوزنجر قاآن بن آلنقوا بنتِ جوینه بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسلِ قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُن‌خان بن اغورخان بن قراخان بن مغل‌خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب‌باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدِّ بیست و پنجمِ حضرتِ شاهنشاهیست احوالِ سعادت‌مآلِ این عالی‌نژادان در صحفِ صدورِ گذارندگانِ سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظانِ اَرقامِ دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوالِ دو هزار ساله بطریقِ تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهدشد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و اربابِ تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلکِ اجمال خواهد گشت ❋

نزدِ خردمندانِ دوربین [که با دلِ انصاف‌گزین و دانشِ خداداد تتبّعِ اخبارِ گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنانِ راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانتِ خود ساخته تکاپوی در سنجیدگیِ کردارِ درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحاتِ مسامع والواحِ اخبار رقمِ اشتهار دارد [که آغازِ آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلی که شایستگیِ قبولِ عقول و افکارِ دانایان [که تماشائیانِ بهار و خزانِ این چار چمن و پرده‌شناسانِ(۳) زیر و بمِ این هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثالِ این امور عقلِ درست‌اندیشِ دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه ازاحتیاط [که موقفِ اطمینان و محلِّ ادراک است] در ردّ و قبولِ آن توقّف مینماید - بدستیاریِ فروغِ جهان‌افروزِ خرد و مددکاریِ نقلهای معتبر و خبرهای معتمدِ روزگار مثلِ کتبِ قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرِآن [که از جولانِ حوادث مصون مانده و بنای قواعدِ نجوم و احکامِ ارصاد و غیرِ آن برآنست - و شواهدِ صدق و سداد از نتایجِ آن پیدا] و از ضبطِ تواریخِ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثارِ ملاحقِ(۴) انکارِ این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهرِ اسمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنیِ قدم چنانکه اکثرے حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هر یکي از اسما می‌آید ◦ - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق ◦

برآنند - یا بمعنی کمالِ طولِ امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروهِ سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلِّ ممالکِ هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبانِ هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند - یکی او سر پلی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سرپنی، یعنی برعکس اوّل - و هر کدام ازین دوقسم را بشش حصّه جدا ساخته اند - و هر حصّه را آره می نامند - و هریک ازین آرهارا نامی مخصوص نهاده‌اند بمناسبت خواصِّ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسمِ اول را سکهمان سکهمان بتکرارِ این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتدادِ این زمانِ فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوّم سکهمادست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّتِ او سه کوراکور ساگر است - و نامِ ارهٔ سیّوم به سکهم دکهمان[۲] اشتهار دارد - یعنی در موسمِ خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدارِ امتدادِ این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقاتِ اندوه و غم خرّمی و بیغمی روی دهد - و درازیِ این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمادست برخلافِ آرهٔ دوّم که سکهمان بوده - طولِ مدّت این آره بیست و یکهزار سال‌است - و ارهٔ ششم دکهمان دکهمادست برخلافِ آرهٔ اوّل - و مدّتِ او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامیِ آرهای قسم دوّم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اوّلِ قسمِ دوّم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششمِ قسم اوّل - و ارهٔ دوّمِ قسمِ دوّم نیز متّحداست بآرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل - و سیّومِ دوّم بچهارمِ اوّل مطابق‌است - و چهارمِ دوّم بسیّومِ اوّل موافق‌است - و پنجمِ دوّم عینِ دوّمِ اوّلست - و ششمِ دوّم عینِ اوّلِ اوّلست - و الحال بزعمِ ایشان از آرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل دوهزار و کسرے سپری شده‌است - پوشیده نماند که حسابدانِ هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند - و ده بکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده سنکه‌را سمدر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعمِ ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هر شکمے یک پسر و یک دختر بوجود می‌آمد - چنانچه درمیانِ عوامِ ما هم اشتهار دارد - و گمانِ این گروه آنست که از موی سرِ ابنها [که بجگلی موسوم‌اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(۲) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسمای اعداد در جلد دوم آئین اکبري بحروف و حرکات مضبط آورده - اما بکهرب در صفحهٔ (۱۰۴) ازان ببا و در صفحهٔ (۵۱) ازان بنون منضبط است . و در بیشتر نسخ اکبرنامه ببا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ر] بمیم -

خردانِ دیارِ دهلی مطبراست - و میگویند که موی طفل جگلی هفت روزه که بغایت باریک است تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه برآورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروشِ مذکور خالی شود پلوپم گویند - و هرگاه ده سمدر [که شرحِ آن گفته‌شد] از پلوپم گذرد یک ساگر شود - و کمیّت ادوارِ مذکور باعتقادِ این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمانِ این جماعت آنست که بجهت انتظامِ عالمِ صورت و معنی در هر شش آره بیست‌وچهار آدمِ گرامی از دارالملکِ کمون بعالمِ ظهور می‌آیند - و سپری میشوند که نامِ اول آدناتهه‌است و رگهو ناتهه هم میگویند - و روائی دستور العملِ این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگراست - و نامِ آخرین مهادیو است - و مدّتِ رواجِ احکامِ او بیست‌هزار سال است‌که امروز دو هزار سال‌ازو گذشته‌است - و اعتقادِ این جماعه آنست‌که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده‌اند - و چندین بار خواهندآمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهورِ اهلِ هند تابعِ اقوال و اعمالِ ایشانند] برآنند که مدارِ گردشِ روزگار بوقلمون بر چهار دوراست - دورِ اوّل را [که مدّتِ او هفده لک و بیست و هشت هزار سالِ متعارفست] ست‌جگ گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعارِ خود ساخته در مرضیّاتِ الٰهی سلوک مینمایند - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این دور یک لک سال است - و دورِ دوّم که مسمّی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سالِ عرفیست - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاعِ آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمرِ طبیعیِ مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیّوم که بنامِ دواپر اشتهار دارد امتدادِ آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روشِ جهانیان راست‌گفتاری و درست‌کرداریست - و عمرِ طبیعیِ آدمیانِ این زمان هزار سالست - و دورِ چهارم که به کل‌جگ شهرت دارد مدّتِ آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکےندے حضرتِ هستی‌بخشِ جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهادے و دانش‌نژادے را از مکمنِ ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از ساحتِ غیب و عدم بجلوه‌گاهِ شهادت و وجود می‌آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام‌باشد - و اعتقادِ ایشان آنست‌که‌این برهما صدسال عمر دارد که هرسالے ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دورِ مذکور - و هر شبی بدستورِ روز متضمّنِ

هزار ادوارِ مسطور است - و بزعمِ ایشان عددِ برهما که بوجود آمده‌اند علمِ بشری احاطهٔ آن نمیکند - و میگویند که آنچه از ثقات شرحِ احوالِ برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمرِ این شخصِ بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقمِ این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانیِ مردمِ دانشور راست‌گوی نکوکارِ هند از روی کتبِ معتبرهٔ ایشان نوشته - و آنچه در تصانیفِ شیخ ابنِ عربی و شیخ سعدالدّین حمویه (که از کبارِ اولیا و اعاظمِ اهلِ کشف و وجدانند) در شرحِ روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روزِ ربّانی متضمّنِ هزار سالست - و هر روزِ الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّفِ نفایس الفنون آورده که در تاریخِ خطائی چنانست که از ابتدای عهدِ آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیشِ ایشان ده هزار سالست - و امثالِ این روایات و حکایاتِ گوناگون در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی دور نیست که صورتِ صحّتی داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امامِ جعفرصادق علیه[۲] السّلام منقولست که پیشتر از آدم که پدرِ ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابنِ عربی میفرماید که دور نیست که بعدِ هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّتِ دورِ سلطنتِ سیّاراتِ سبعه‌است] نسلِ یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعتِ وجود پوشد - و پس از درازیِ سخن و کوتاهیِ کلام انموذجی از احوالِ برکت‌اشتمالِ این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرتِ شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخِ مبسوط نکرده درین شکرنامه درآرم - تا باعثِ مزیدِ آگاهی شود - و این فروغِ شناسائی را از متمّماتِ احوالِ حضرتِ شاهنشاهی دانسته برسمِ اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم ٭

ذکر احوال آدم[۳] علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسرے بمحضِ قدرتِ کاملهٔ ربّانی بے رابطهٔ صلبِ پدر و رحمِ مادر از عناصرِ اربعه مرکّبی معتدل پدید آمد - و بقدرِ استعداد و قابلیّتِ جسم روح از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانے که اوّل درجهٔ جدی بر افقِ شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در درجاتِ شرف بوده‌اند - و ظاهر[۴] این کلام بضابطهٔ اهلِ هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکی آدَم ٭ (۴) نسخه [د ه] ظاهرا این ٭

مشکل میشود - چه شرفِ نیّرِاعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّرِاعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیّرِاعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیّرِاعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده برآن مقرّرِ منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازیِ قامتِ این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالیٰ از ضلعِ ایسرِ او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مردِ معامله‌فهمِ مزاج‌روزگاردانستهٔ کارآزموده نظر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل‌هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعقّبات[۲] و غیرآن از علومِ غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر سمتِ قطبِ جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیک‌سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجفِ کوفه دفن‌کردند *

[۲] شیث علیه السّلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا[۳] خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواجِ او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهدِ خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعتِ او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالمِ صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تعقبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تعفنات و [ح] تعقبات * (۳) در برهان اقلیما بر وزن مسیما هم آمده -

رزایین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و اورا اوریای آول گویند - و آوریا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بسیارے از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضے برآنند که او نبیرهٔ آدمست - پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائی ندارد ٭

انوش

انوش (۲) - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهے از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی نژادے بود که مثل آدم بےپدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد - و آول کسےکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد ٭

قینان

قینان (۳) - از جمیع فرزندان انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگنهاد بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای ارمست - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضے برآنند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریب صد سال مراهم‌آور پریشانیهای روزگار بود ٭

مهلائیل

مهلائیل (۴) - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خروش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام یانش ٭ (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن ٭ (۴) در عبراني مَهْلَلْئیل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلِیل ٭

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمرِ او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال ٭

یرد

یردْ(۲) - رشیدترینِ اولادِ مهلائیل بود - بحکمِ پدرِ گرامی انتظام‌بخشِ جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصدْ(۳) و شصت و دوسال - و بقولِ نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادانِ خانوادهٔ اقبال همه در زمانِ حیاتِ آدم از بطونِ نیستی بظهورِ هستی آمده بودند ٭

اخنوخ

اُخنوخ(۴) - که بادریس مشهور است فرزندِ گرامیِ یرد است که بعد از گذشتنِ آدم متولّد شد - اگرچه کوچکترینِ اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ(۵) - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدیدِ نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقتِ آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسمِ سلطنت و دقایقِ حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقولِ اشهر علمِ اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از اغازیمون(۶) مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القابِ گرامیِ او هرمس الهرامسه است - و اوریای مثلّث نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان‌پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترینِ آن شهرها مدینهٔ زهاست(۷) که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخلِ حجاز میدانند - و این شهر تا زمانِ هلاکو(۸)خان آبادان بود - و گویند خانِ مذکور آنرا بجهتِ مصالحِ ملکی و صلاحِ رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافتِ آنها هدایت نمود ٭ آورده اند که در تعظیمِ نیّرِاعظم عطیّه‌بخشِ عالم (که بیشتری از دریافتِ فیوضِ انفسی و آفاقیِ او محروم بوده آدابِ شکرگذاریِ آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولتِ صوری و معنوی میدانست - و درهنگامِ نزولِ اجلال و تحویلِ اقبال از برجی ببرجی که هنگامِ ظهورِ فیضِ خاص است علی الخصوص در تحویلِ حمل جشنِ بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتحِ یایِ تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبی ٭ (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیرة النبی خنوخ و در عبرانی خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ج د] غازیمون و [ز] غاریمون ٭ (۷) نسخه [ج] رها ٭ (۸) در ترکی هولاکو بالضم ٭

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویّه و اجرام مقدّسه میگذشت ٭ و گنبدهای آهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است . امّا افضل ایشان سه تن اند - اوّل هرمس هرامسه که آن ادریس است - و اهل فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست - و فیثاغورس از شاگردان او - و بسعی این هرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سرنو رونق گرفت - وطن او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوم هرمس مصری استاد اسقلیفلوس[٢] - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانیدے - و مولد هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف[٣] اشتهار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا باسکندریّه آورد - از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبول آن می ایستند - و بروایتی درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولی چهار صد و پنج ساله - و نزد گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود ٭

متوشلخ

متوشلخ[۴] بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سال دیگر بزیست ٭

---

(٢) در برهان اسقلیفس ٭ ودر نسخه [ا ب ج د] سقلیدوس ٭ [٣] نسخه [ز] بمناف ٭
(۴) در عبرانی متوشیلح بیای مجهول و حای حطی و در سیرة النبی متوشلخ ٭

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت - و مدّت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - وگروهے اورا لمکان و لمک ولامخ (۲) نیز گویند *

نوح

نوح (۳) بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولّد شد - و او ممهّد رسوم عبادت و مشیّد اساس داداپرستی گشت - و قضیهٔ دعوت خلایق بر خداپرستی و نافرمانبرداری قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانے که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامه شهرزوری میگوید آدم در دور اوّل بود بعد از خرابی عالم بطوفان اوّل - و طوفان دوّم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائے که اینها مقام ساختند سوق الثّمانین نام نهاده شد - سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل‌پرستان روزگار [که در نقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتب چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی‌نشین همه ودیعت حیات سپردند - الّا هفت‌کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - و زنان ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد * و اکنون بزعم مؤرخان سکّان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و انتساب بنی‌آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - درگذشت - و در عمراو اقوال دیگر هم داستان‌طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد وبیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و دربرهان لامخ بمیم پدر نوح و پسرلمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبي لامک و در تورات لامخ *

(۳) در عبراني نُوَح و در عربي نُوْح *

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسندِ رهنمونی خلایق نشست - و مدّت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

امّا حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش (۲) - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسرِ حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدرِ ملوکِ عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - واهواز و پهلو پسرانِ اویند - و فارس پسرِ پهلو است - و (۴) یغن (۳) که شام و روم پسرانِ اویند - و (۵) بورج که درمیانِ مورّخان از وجز نامی نمانده - و (۶) لوز که فراعنهٔ مصر از نسلِ اویند - و (۷) عیلم که عمارتِ خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسرانِ اویند - و عراق پسرِ خراسانست - و کرمان و مکران پسرانِ تنبال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفادِ اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان واران وارمن و فرغان پسرانِ اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندانِ این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشدِ اولادِ نوح است - سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبتِ تمامی خانانِ بلادِ مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالتّرک گویند (۴) - و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق‌الثّمانین با اهل و عیال رخصتِ دیارِ شرق و شمال که نامزدِ او شده بود یافث از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیّتِ او آوردنِ باران بود باو داد - و چنان نمود که اسمِ اعظم برو خوانده‌ام بجهتِ این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدیدِ او بیرون نروند - یا واقع اسمِ اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیانِ ترکان بسیار است آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگِ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابرِ عنایتِ ایزدی درباریدن می‌آمد - و او را بمرورِ ایّام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلّی‌بخشِ کوته‌اندیشان تواند شد و هم مسرّت‌افزای خاطرِ بلندهمّتان والافطرت تواند گشت درمیان آورد - از و یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) سدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشش و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفین و [ب ه و ح ط] یقون - [۴] و سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابو الهند *

و (١٠) غز - و (١١) يارج - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و سدسان وغز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[٢] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیّت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهرشد - و در آئین او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّل ملوک عجم است او اوّل سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پُر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوي

دیب با قوي - بعـــد از عزلت پدر و باشــارت عالیـــش فرمـــانروا شـــد *

کیوک خان

کیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام بدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد *

النجه خان

النجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او صحبت دنیا شده از راه خودمندی عدول نمودند - چون مدّتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعني فرزند *

اورا دو پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدرِ بزرگوار ایشان ودیعتِ حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکرِ اورا منطوی ساخته بشرحِ احوالِ مغل و فرزندانِ گرامی او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایتِ خود آنچنان سلوک فرموده که دلهای رعایا درسلک بندگی و رضاجوئی او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعبِ مغل نه نفر بودند اوّل ایشان مغل خان - و آخرِ آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترینِ فرزندان بود - و هم در شغلِ جهانداری رشد و امتیازِ تمام داشت - بعد از پدرِ بزرگ‌منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدودِ دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهتِ یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزندِ گرامیِ قراخانست که در هنگامِ فرمانروائی از خاتونِ بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راهِ خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خردِ انصاف‌گزین بقبولِ آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتفاق فرمانروائی خردوست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعثِ انتظامِ احوالِ عالمِ گوناگون و موجبِ التیامِ اختلافاتِ روزگارِ رنگارنگ بود در میانِ جهانیان نهاد - و او درمیانِ ملوکِ ترک مثلِ جمشید بود در ملوکِ عجم - بفرهنگ درست و همّتِ بلند و بختِ ارجمند و شجاعتِ ذاتی ملکِ ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثر اهلِ عالم در سایهٔ عاطفتِ او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزدِ مردم است - مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلیغ و خلج و غیرآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و سهٔ دگررا اوچوق - وفرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که برثبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد ❁

کُن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرمانفرمائی و جهانداری با خرد دوربینی خود تدبیرات صایبهٔ ارقیل[۲] خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت ❁

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده ❁

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت ❁

---

(۲) در هر نه نسخه - قبل خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل خواجه - و این شعر نیز آورده ❁ شعر ❁
از ارقیل چون کن شنید این سخن ❁ پسندید گفتار مرد کهن

منگلی خان

منگلی خان - پسر دوستدار او بود - بعدازو برسریر فرماندهی نشست - و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت ●

تنگیزخان

تنگیزخان - بعد از رحلت پدر گرامی متصدّی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ●

ایلخان

ایلخان - فرزند گرامی اوست - پدر در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایّام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست ●

قیان

قیان - فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهر انسانے را بکمال معنوی رساند اوّل مرادے چند درضمن نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگان پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعت ظهور دهد - مصداق این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبت سریرآرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن‌فریدون بترکستان و ماوراءالنّهر استیلا یافت و باتّفاق سونج‌خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند - و بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را درمیان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارگنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغورخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرتِ شاهنشاهی بود تا هم نسبتِ فدائیّت بجای آید و هم مراتبِ غربت و عزلت و مشقّت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی (که مقصودِ اصلی از آفرینشِ این طبقهٔ گرامی است و هم سرمایهٔ این صحمدت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار کونیّه شده و قدردانِ طبقاتِ انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردست از نامرادی پیرامونِ حالِ مقدّسِ او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقّب گشتند - احوالِ فرزندانِ قیان تا زمانے که در ارگنه‌قون بودند - که دو هزار سالِ تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسمِ نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدنِ دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمانِ نوشیروان قیات و درلکین بجهتِ آنکه زمینِ ارگنه‌قونرا گنجایشِ این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و سرِ راهِ ایشانرا کوهے که معدنِ آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم‌گوزن دمّها اختراع نمودند - و آن کوهِ آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملکِ خودرا بزورِ شمشیر و نیروی تدبیر از دستِ تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریرِ کامرانی و جهانبانی متمکّن گشتند - و تخمین‌کیشانِ درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجدادِ عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمینِ مغول در طرفِ مشرق است و از آبادانی دور - دورِ آن هفت هشت ماهه راه است - سرحدِ شرقیش تا سرحدِّ ختا - و غربیِ آن تا زمینِ ایغور - و شمالیِ او پیوسته با قرغز و سلیکایست - و جنوبیِ آن متّصل با تبّت - خورشِ ایشان گوشتِ شکار - و پوششِ ایشان پوستِ بهایم و سباعست ●

تیمور تاش

تیمورتاش - از نسلِ سعادت‌اصلِ قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود ●

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفرازِ تاجِ دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت ●

یلدوز خان

یلدوزخان - خلفِ بزرگ‌منشِ منکلی خواجه است که درین آمدنِ قیات و درلکین بامارت

و سرداری سرفراز بود. و بعد از قیان فرزندانِ ایشان بطناً بعد بطنٍ در ارگنه‌قون سروری قبایل داشتند - یلدوز خان بمددگاری بخت کوکبِ دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اولوسِ مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزدِ قومِ مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند ●

جوینه بهادر

جوینه بهادر - پسرِ رشیدِ یلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمرِ پدر بر تختِ جهانبانی کامیاب گشت -

۸۷ ۹۱۰ حضرتِ عصمت‌قباب قدسی نقاب آلنقوا

دادارِ بدایع‌آفرین هرچه از مکمنِ خفا بمجلای ظهور آرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجبِ غفلتی که در نشأهٔ کثرت و لباسِ تعلّق ستونِ این بنای عالی‌اساس است از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظّارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ کارے نپرداختی - مبدعِ جهان‌آرا اکثرے از عجایبِ قدرتِ خود را از نظرِ جهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایبِ مقدّراتِ الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدّماتِ مکمنِ غیب بر میدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفلتی که در سرشتِ ایشان[2] ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامّهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکی ازان آگاهیِ غفلت‌زده‌های این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکی برداشته رنگ‌آمیزِ تعجّب میگرداند - ازان جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست - و او دختِرِ قدسی‌اخترِ جوینه بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنِّ بزرگی حسنِ صوری و معنویِ او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همّتِ والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتّفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرورِ خداپرست بود - انوارِ خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰهی بر پیشانیِ او هویدا - پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفّت - خلوت‌گزینِ مراقباتِ احدیت - مظهرِ تجلّیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدّوسی بود - چون بحدِّ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دین است به فوبون‌بیان[3] که فرمانفرمای مغلستان و پسرعمِ او بود پیوند کردند - و آن گوهرِ یکتای قدسی را قرینِ فرمانروائی انسی ساختند - ازانجا که او همسرِ نبود بملکِ نیستی شتافت - حضرتِ آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان ● (۳) نسخه [ح] زوبون بیان ●

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سربرآرائی الوس خود متوجه شد ●

شبی آن نوپرورد الهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چاربالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفت‌قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفس قدسیهٔ انسانی را از آدم تا این نوپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند - و پیشتر ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اجلال نماید قبائرا از تعلق‌آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اورا بطن ببطن در مدت دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سربرآرای گردانیدند - تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه بحضرت آلنقوا رسید - و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه‌گر آمد - آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم‌مکانی برای سرانجام نشأهٔ صورت و معنی بعالم بروز شتافت - افلاطون‌تجردے باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با درد چشم - و زحیر باطنی پرده‌در است - و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت‌قباب بفروغ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی‌نژاد اضاءت مییافت - آنانکه از بال همت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبب‌بین اند امثال این امور در وسعت‌آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت‌پرستان ظاهربین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند انها نیز در مبادی حال توقفی نمیکنند - خصوصاً فرزند بے مادر و پدر [که آدم اول باشد] قبول کرده‌اند و فرزند بے مادر را [که حوا نامند] پذیرفته اند - و فرزند بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - مکیف که مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد ● بیت ●

حکایات مریم اگر بشنوی ● بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدعِ جهان‌آرا که از عنفوانِ ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و تباینِ اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروهِ آدمیانرا بدانشِ والا و تدبیرِ درست و فطرتِ عالی و تصرّفِ عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایشِ حالِ آنها میکوشد همان طور گروهِ انبوهِ آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرمِ کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که درین کارِ شگرف اندارج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتانِ تیره‌رای سنگِ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بزودی شرمسارِ صوری و معنوی گشته بکوی (۲) عدم میشتابند - و مصداقِ آن‌حال این سانحهٔ نورانیست که چون چنین امرِ بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظرانِ ناقص‌خردِ ظاهرپرست که از دولتِ حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمتِ معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشینِ عفّت از کمالِ مهربانی نخواست که این نابینایانِ بی‌سعادت در وبالِ این خیال گرفتار مانند اعیانِ مملکتِ خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایعِ قدرتهای الٰهی و صنوفِ تقدیراتِ ازلی خبردار نبوده در بلیّهٔ سوی ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگِ خیالاتِ فاسده تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبتِ آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحتِ اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلانِ حقیقت‌شناس و معتمدانِ اخلاص‌پیوند در حوالیِ خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکیِ شکّ و ریب از سویدای دلِ ایشان بنورِ وارداتِ الٰهی و مشاهدهٔ انوارِ غیبی بروشنی گراید - و ظلمتِ اوهامِ فاسد از درونِ این تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانانِ بیداردل و خردپرورانِ دوربین حوالیِ خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دلِ شب که وقتِ نزولِ رحمتِ الٰهیست نورے فروزنده چون ماهِ تابان بدستورے که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضرانِ آگاه برخاست - لختی در مقامِ حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون‌ایّامِ آبستنی سپری شد سه پسرِ گرامی سعادت ولادت یافت - یکی بوقون قتقی (۳) - و تمامتِ قومِ قتقین از نسلِ او پدید آمد - و دوم بوسنتی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیوم بوزنجر قاآن است - و اولاد

---

(۲) نسخه [ا ه ج] گردون ٭ (۳) در نسخهای اکبرنامه بموحده و قمین بنای فوقانیست و در ظفرنامه بوقون بیای تحتانی وقمغی ... ٭

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند ∘

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسر ماند - بوقا - و توقیا (۲) ∘

بوقا خان

بوقاخان (۳) - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیّت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوشوقت شدند ∘

دوتمین خان

ذوتمین (۴) خان - پسر رشید اوست - پدر چون بآگاهدلی زمان گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قوم درالکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود بخ استگاری یکے از خویشان پسر عم خو' ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر ناداننی خود معترف شده هفتاد تن را که درکشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند ∘

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [۱ ا ۵] و ظفرنامه توقیا ∘ (۳) نسخهٔ [ح] بوقا قاآن ∘ (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے ود، همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی‌الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که ذوتمنن خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الا عجوبه ∘

عالم اهتمام نمود. قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند ٭

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیّت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیّت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت ٭

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامیِ اوست - پدر درهنگامِ گذشتن ازین جهانِ‌گذران ملک و دولت بار سپرد - مسندِ شهریاری و جهانگیری بوجودِ او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخشِ حالِ او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگارِ او - بسیارے از مملکتِ مغلستان و ترکستانرا بزورِ بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملکِ موروثی افزون ساخت - و تمام‌ترکستان در هیبت و عظمت مماثلِ او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکی هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر بیک‌شکم متولّد شد - ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جدّ سیّوم چنگیزخاناست - و دیگرے قاچولی نام داشت ٭

قاچولی بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتمِ حضرتِ صاحبقرانیست - مظهرِ انوارِ دولت و موردِ آثارِ سعادت بود - فرّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانیِ او میدرخشید - شبی بخواب دید که از جیبِ قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوجِ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبتِ چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبانِ دولتش طلوع کرد که آفاق را نورِ او فرو گرفت - و پرتوِ نورِ او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتی روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکبِ نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایرِ اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبانِ او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبتِ هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورتِ واقعه را قاچولی بهادر به پدرِ بزرگوارِ خود تومنه‌خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جانبی باشد - و والیٔ مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدار کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهرنهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخش سریر معدلت بودند - وطایفهٔ ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمت الٰهی [که در ظهور نشأهٔ جامعهٔ مراتب کونی و الٰهی چندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که قلادهٔ کاینات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائی قدر خدمت و لذّت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشی قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد [که منظور دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شادنشانی متصدّی انتظام مهام سلطنت گشت - وچون قبلخان از دارالفنای هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبله[۲] خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه ر] وظفرنامه قوبله *

و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قوبله‌خان به پشت‌گرمی اینچلین مهربانے که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از الذان‌خان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان‌کار تواند بود کرده برلشکر خطای شکست عظیم انداخت ✽

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسلهٔ درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد - بعضے از اعیان دولت التان‌خان [که تنگ‌حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیّر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از مواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجّه نموده‌ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهروضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ درستی سالجوقی نام که در سر راه ماوائی داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - سالجوقی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسبی دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیورت خود شتافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک‌دستان تیزپای از عقب در آمدند - و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او قین‌برقاق که بحسن صورت بےهمتای روزگار بود در حوالی دشت هم‌تگی غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التان‌خان بردند - و خان بانتقام آن‌سگ‌جانان گرگ‌منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قوبله‌خان که پسر دوم بود چون تخت‌آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همّت‌گماشته متوجه التان‌خان شد - و نبرد عظیم درپیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت سپاه اجل دررسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکسی را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه‌کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلّی شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای بهادر (۲) که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت‌بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغو چیچن

سوغوچیچن (۳) - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام‌بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی‌سپر غارت ساخت - و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون‌یلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنگوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفرنامه یسوکی - میگوید * شعر * پس از شاه برتان یزدان پرست * یسوکي بهادر بشاهی نشست * (۳) این اسم هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که درظفرنامهٔ یزدي آورده اعتماد نموده‌شد * شعر * زسوغوچچن بود پورے نکو * جهانگیر و فرماندهٔ و نیکخو *

خاتونِ وی اولون انگه که آبستن بود فرزندِ گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچن که خردِ بلند و دریافتِ والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموزِ حساب‌دانی و نظراتِ سعودِ آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبتِ چهارم از جیبِ قبلخان برآمده بود •

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی (که درین محمدت‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکرِ تموچین نیست که از شعبِ این شجرهٔ قدسیّه است لیکن چون پرتوی از نورِ مقدّسِ آلنقوا بود مجملی از ذکرِ آن ناگزیر افتاد - طالعِ مسعودِ تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآنند که در سالِ (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداریِ الوس و قومِ نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند •

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزندِ گرامیِ سوغوچیچن است پادشاه‌منشِ شهریارنشان بود - چون در سالِ تنگوزییل (۵۶۲) پانصدوشصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت ودرین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدارِ ملک وسلطنت و گیرودارِ لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز باردوی فنا کوچ نمود قراچار نویان ایّامِ صغر داشت - قومِ نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردمِ تالجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بندِ بلا افتاد - و عاقبت بتائیدِ آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قومِ جاموقه و تالجوت و قنقرات[۳] و جلایر و غیرِ آن کارزارها کرد - وقتی که سالِ عمرش از سی درگذشته بود سردارِ ایل و الوسِ خود شد - بنابر مخالفتِ بعضی از فرمانروایانِ ترکستان در چهل سالگی برهنمونیِ قراچارنویان پیشِ آونگ خان حاکمِ قومِ کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دست‌بردِ نیکو نمود - و رتبهٔ قربِ منزلت و علوِّ مرتبتِ او بسرحدّی رسید که مشامِ حسنِ اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهترِ جاجرات بود سنگو[۴] پسرِ آونگ‌خانرا با خود متّفق کرده دربابِ او سخنانِ ناشایسته و حقیقتهای ناپسندیده بهم بسته خاطرِ آونگ خانرا از راهِ راستی برده در خیالِ فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصوابِ قراچار نویان و تدبیراتِ درستِ او ازان مهلکه برآمد - و دو مرتبه درمیدانِ ایشان محارباتِ عظیم

---

(۲) در نسخهاي اکبرنامه تالجوت بلام و در ظفرنامه تائجوت بنون • (۳) نسخه (ج) فنقرات •
(۴) در ظفرنامه شنکو •

درپیوست - و تموچین ظفریافت - و درچهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت سه سال ازفرمانروائی و جهانبانی اوگذشت تب‌تنگری (۲) که از مبشّران عالم غیب و مژده‌رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربّانی تموچین‌را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی‌شاه‌شاهان (۳) - وروز بروز نجم‌سعادتش فروزانترمیشد - و سال بسال برق دولتش سوزانتر میگشت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقین (۴) و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی- چغتای - ارکتای- تولی- ترتیب بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و یرغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن(که نظام ممالک‌آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مفوّض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکتای اختصاص داشت - و سرانجام مهام سپاه و محافظت آردو بتولی متعلّق بود - درشهور (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمّد خوارزم‌شاه بجانب ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بپاها رسیدند - وچون از کار ماوراءالنّهر پرداخت از آب آموبه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی‌خانرا با لشکرےگران بولایت خراسان روانه ساخت - وبعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان‌آمد - وازآنجا متوجّه دفع سلطان جلال‌الدّین منکبرنی (۵) شد - ودر ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال‌الدّین را تا کنار آب سند هزیمت داد - وازآنجا بماوراءالنّهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - ودر تنگوزئیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت ودیعت حیات سپرد - وپیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیّهٔ ناگزیر دریں یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد - و در ممالک دوردست فتورے نرود - وفرزندان و امرا بموجب وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعش اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعش اورا باردوی بزرگ آورده اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند - و درپای درختی که بروزے در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتغتنگری * (۳) * شعر * نهادیم نام تو چنگیز خان * ازین پس‌تو خودرا تموچین مخوان * همه‌کس ورا اینچنین خواندند* بدان نام نیک آفرین خواندند * از انرو که معني چنگیز خان * بود شاه شاهان بتوري زبان * من ظفرنامه * (۴) نسخه [چ] ستین و [ر] سبقین * (۵) نسخه [ح] منبگری *

و در اندک روزگار از اشجارِ گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکمِ اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا درینمعنی سریست بدیع که جز دانای هوشمندِ دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراستِ ایزدی بود بعد ازان هم در کنفِ نگاهداشتِ الٰهی درآمد - تا کوته‌اندیشی بآن مقام دستِ بےادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهبِ عظمی است و چرا حراستِ ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ پاسِ او بود - اگرچه این بزرگ پیشِ عوام و در نظرِ اوّلِ خواص از مظاهرِ عظیمهٔ قهرِ الٰهی بود امّا در نظرِ دوربینِ هوشمندانِ اخصِّ خواص از مجالیِ الطافِ ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالتِ الٰهی (که فرمانروائی خلایق پرتویست ازان) بیدادے نرود و ستمی بظهور نیاید - و هر امریکه در عالمِ کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالحِ معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنهِ حقیقتش راه نیست - جز ضمایرِ بیداردلانِ دوربین بر حقیقتِ آن آگاه نے - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سالِ هفتاد و سیوّم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخِ ولادت و وفاتِ او که در تواریخ مذکور است مدّتِ عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبارِ شهور و سنینِ شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهِ دیگر از وجوهِ مشهوره - درین مدّت همواره انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالی باستصوابِ رای جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والاشکوهے را که چنین برادرے بجان‌وجهان‌برابرے رهنمونِ دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت‌رانی تارکِ عظمت باوج علّیین نساید ◦ ◦ شعر ◦

قراچار و چنگیز ابنِ عمند ◦ بکشورگشائی قرینِ همند

وهنگامِ نواختنِ کوسِ رحیل سریرِ خانی را باوکدای مسلّم داشت ◦

و مجملِ این قصّهٔ دلکش آنکه در یورشِ ختای شبی بر پیشگاهِ خیالِ او بصورتِ مثالی جلوه دادند که پدرود کردنِ این جهانِ سراب‌نما نزدیکست - فرزندانِ گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر امیانِ دولت و ارکانِ سلطنت‌را طلب داشته نصایحی که انتظامِ جهانیان از نتایجِ او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان‌که بآلِ تمنای تومنه خان رسیده بود و اسلافِ بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای‌گرامیِ خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده برحاضرانِ مجمعِ عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقت‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یولدوز بسر برند - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد - و دیار ماوراءالنّهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرّر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریك خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ قدسیّه را چغتائی گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهات - و خانزاده‌های و نوئینان بموجب و صیّت عمل نمودند - سبحان‌الله از مثل چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه بآل تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزین قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ سهو میشد - و عجب از سخن‌گزینان باستانی که درین باب با شرع حرف‌سرائی و حرص نکته‌گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین سهو و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حراست ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدّمات طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر بیش بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و با آنکه اوکدای بسال ازوی (۲) خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدّت حیات بی‌ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچارنویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بجای خردتر .

در اواخر ذیقعده (٦٣٨) ششصد و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن مواتکان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جدّ گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی‌فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوک‌خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردوی‌والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و درزمانی و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان کون قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (٦٥٢) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست ●

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و درسنهٔ (٦٦٢) ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکدای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا بامتدعای تمام برسم سالبوری تعین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مرانهٔ تبریزبار داد و بآداب بزرگی سلوک نمود ●

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ارشد اولاد والانژاد ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[٢] نسخه [ج] ششصد و هشتم ● (٣) بعضی جا بیسومنکا ● (٤) نسخه [ز] دوه ● (٥) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است ●

بایرن نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظرفریبرا پدرود کرد دوا خان بن براق خان[۲] بن بیسوتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حلّ و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملّت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر قویحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوی می نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ناصیت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - امّا قرعهٔ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقرّبان عتبهٔ صمدیّت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدّین کلال که امیر[۳] را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

(XVI) صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیّهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

(۲) بعضی براقخانرا نیز پسر مواتکان گویند * (۳) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا *

هوشمندان است) ایزدِ متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رأفت و چندین جلایلِ نعوت و شرایفِ صفات را امانت سپرده سرانجامِ گوهرِ یکتای خلافتِ شاهنشاهی نمود - مگر از قاچولی بهادر هفت شخصِ بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظامِ سلطنتِ صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباسِ متبوعیّت دریافته سامانِ کارخانهٔ جامعیّت بر وجهِ دلخواه صورت دهد - و آن بزرگانِ والاشکوه که در ارکندقون بسر بردند اگرچه احوالِ آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسمِ سلطنت نبود امّا معنیِ سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهتِ حراستِ عزّت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتبِ تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعدادِ قوّة[۲] بفعل مهیّا شد که گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بظهور آید خلعتِ مستعارِ تابعیّت که برای تومنهٔ‌خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را برگرفته بن... بظهور آورد که قابل و لایقِ سلطنتِ عظمیٰ تواند بود - و مصداقِ اینمعنی ظهورِ حضرتِ صاح... طرازندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورکانست - و آن والانژادِ عالی‌قدر در شبِ سه‌شنبه بیست و پنجمِ شعبانِ سالِ (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم سیچقان ییل بطالعِ جدی در ظاهرِ خطّهٔ کش که بشهرِ سبز مشهور است از بلادِ ایران[۳] از خدرِ مطهّر و سترِ مصفّای حضرتِ عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین تکینه خاتون در انجمنِ وجود قدمِ سعادت‌توأم نهاده جهان‌افروز گشت - و این قطبِ دایرهٔ خلافتِ عظمیٰ و مرکزِ محیطِ سلطنتِ کبریٰ کوکبِ اقبالیست که از بطنِ هشتمِ قاچولی بهادر در مطلعِ سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقولِ یکی[۴] از مورّخین رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافتِ والای خردمندِ دوربین امروز آغازِ طلوعِ کوکبِ اول و درخشیدنِ ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتوِ اشارت بریندمعنی تافته - درین زمانِ مسعود که حضرتِ صاحبقرانی سعادتِ ولادت یافتند در ماوراءالنّهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خا . بن بیسونتوا بن بیسوکن[۵] بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکتِ ایران ز... چهار ماه از وفاتِ سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرجِ تمام دران

(۲) نسخهٔ [ج] قریب - (۳) نسخهٔ [ا] توران و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] اران . در برهان‌کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب‌آن کَش است و در تاریخ‌تیموری نیز آورده - و الکشّ مدینة من مدن ماوراءالنهر . (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی . (۵) نسخهٔ [ز] مسون‌توا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌تو بن تیسوکان . و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسونتوا پسر موانکان بن چغتای خان است . چنانکه در صفحه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت .

سرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب فن (۸۰۵)
و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طرازدر گرامی
ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالمت و سلطنت
و سیورغتمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقر(۸) هشتصد و نه
و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد بر پیشانی
ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل ده حکومت
افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی و نود و ششم
بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان‌آرائی او بود مجملاً احوال
ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران فرزند چهارم
و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیرآن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ‌رسته
در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون
و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال رفیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت اردی
پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت درصبح
دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی‌کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده خارج *
نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواء
فتنه و فسادیکه از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازآنجا عنان
عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر
مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت‌یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت
لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ
و عرضش ششصد فرسنگ‌است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت -
و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه‌منصور را که کلاه گردنکشی
کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ
کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش
اولیای دولت قاهره گلزار بهار ساخته - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند
نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای
سند را جسر عالی بسته عبور فرموده - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم
بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم‌پیرای

است - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذل
اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانکشا نهضت داد -
ـه نوزدهم ذیحجه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای
ـسچهٔ فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره
ـن آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّدهٔ فتح و فیروزی ملازم رکاب معلّی گشته طغرای
ـر بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید (۲) بدست سپاه
ـصام گرفتار آمد - وچون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزا
ـت شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال
دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مص
نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکّه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان
آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر
اماکن شریفه و مشاعر قدسیّه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعدهٔ (۸۰۶)
ـصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب فیروزه‌کوه نهضت داد - و بے توقّف و اهمال در همان روز
فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غرّهٔ شهر محرّم (۸۰۷) هشتصد
ـفتم از راه نیشاپور بماوراءالنّهر ظلال اقبال گستره - و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده
طوی بزرگ که حیرت‌افزای (۳) ارباب همّت و سماح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام
و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجّه شد - و در شب چهارشنبهٔ هفدهم شعبان
(۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اُترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان
قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت‌سرای جهان باقی
تاخت - و نعش عرش‌پایهٔ آن حضرت بخطّهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد
رسانیدند - و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان‌آرای گفته اند * رباعی *

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفصد و سی و شش درآمد بوجود
در هفصد و هفتاد و یکی کرد جلوس * در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت‌قرین را چهار پسر والاقدر بود - اوّل غیاث‌الدّین جهانگیر میرزا - در اوایل
سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

(۲) [در نسخهٔ ۸] لفظ بایزید نیست * (۳) نسخهٔ [ج] حسرت *

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خودکرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد - دوم پیرمحمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیرعلی‌تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانئ عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (۷۹۶) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو[۲] درگذشت - فرزند سیوم جلال‌الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوال سعادت‌اشتمال او که درین سلسلهٔ علیّه مقصود بالذّاتست مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و انچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجّه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال‌الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۶۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیبے عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرماتوه

میگذرانید - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود - و در بیست و چهارم ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بودهٔ است ابابکر میرزا - الغکر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش ٭

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزند دولت‌پیوند میرانشاه است - و الدهٔ ماجدهٔاش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا - میرزا همواره بابرادر خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ انچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایل قدر ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیدهٔ بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و در بیماری که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزے یکی از مقرّبان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسرعمِ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند ٭

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادت ولادتش در هشتصد و سی (۲) بوده - در بیست و پنج‌سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّت هژدهٔ سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواند شد هشیاردل و بیدارمغز بودهٔ از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان که بدفع آلدون حسن آق‌قویلو (۳) رفته بود و از غایت بے پروائی و کمال بےتدبیری بدست او کشته شد

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم ٭ (۳) نسخهٔ [ب ز] قوینلو ٭

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگاهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهاردهٔ شب اسپان خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از ده روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بیحقیقت کم‌سعادت آن پادشاه بزرگ‌قدر را به بهانهٔ خون گوهر شاد[۲]بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است *

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد[۳] میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از دره‌گز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی‌ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند - آورده‌اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور[۴] و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند - ودست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهان‌گشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیزی و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اط] شاد * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ج] سد *

آشوبے نرمید - آن فرخندهٔ‌بخت بلنداختر سخن‌فهم و سخن‌گستر بود - و توجّه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد - همّت بلند از لوحهٔ حال او میتافت - و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیّت‌پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا درطرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - برفی عظیم بارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمّت عدالت منش گشت و از وفور جمعیّت آن دانائه آگاهی یافت باوجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعین درموده آن مال فراوانرا ضبط کرد - و باصحاب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود فراز یافت - همواره آن پادشاه درویش‌منش بصحبت درویشان خداشناس متوجّه بود - و دریوزهٔ همّت از دردلهای خداآگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت‌بخش سریر سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیّه و سیرام[۲] در تصرّف آن والاشکوه بود - چند نوبت برسمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتای‌خان و الوس مغلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایام تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیّه در تصرّف فرمانروایان چغتای بود - و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمرشیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و دریں اثنا قضیّهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست ●

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهرام - و نسخهٔ [ج] بیرام ●

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهوراست یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرے[۲] عظیم واقع شدهٔ عمارات آن همه بر سرِ جر است - بحسب سرنوشت بتاریخ روزِ دوشنبهٔ چهارمِ رمضانِ (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاهِ حضور آگاهی یافته از گسستنِ جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آوردهٔ بودند و فرصتِ پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسبِ صورت تدم درحضیضِ سفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا بادج علوی فرمودند - سنّ گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولادت ممدوح درسالِ (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند ٭

پوشیدهٔ نماند که فرغانه از اقلیمِ پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستانِ سرحدِ بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار[۳] مشهور است امّا الحال اثرے از رسوم و اطلالِ آنها هم نماندهٔ - غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآبِ خجند مشهور است از میانِ شرق و شمالِ این آمده بسمتِ غرب میرود - و از جانبِ شمالِ خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرفِ شمال میل کرده جانبِ ترکستان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایانِ ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوبِ دریای سیحون - و دو بطرفِ شمالِ او - از قصباتِ جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است - و از قصباتِ شمال اخسی و کاسان[۴] - آن گوهرِ یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترینِ پسرانِ گرامی حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان[۵] قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سالِ خوردتر از جهانگیر میرزا - مادرِ عصمت‌سرشتش از اندجان بود غنچهٔ جی امیّد نام - و از همه دختران عفّت‌قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس مکانی بپنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیلِ صفوی اوزبک را

---

(۲) نسخه [ا] جسرعظیمه [ب] جسر ٭ (۳) نسخه [ا ب] اترار و [ط] اطراز ٭ (۴) نسخه [ا ب د و ح ط] کاشان ٭ (۵) نسخه [ا ب] نویان [ج ط] یونان ٭

هزار منو زیر کرد آن پرده‌نشینِ صحیفهٔ عفت هر منو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار همراه قندز پیشِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد - و بعد از ده سال ملاقاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی واقع شد - حضرتِ گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقتِ آمدنِ ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکانِ ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدتے بجا آوردند - دخترِ دیگر مهربانو بیگم خواهرِ عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرتِ فردوس‌مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه‌چی بود - دیگر رقیهٔ سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوتِ میرزا عمرشیخ متولد شده بودند - و از (۲) انوش‌آغا دخترِ خواجه حسین دخترے شده بود در صغرِ سن رحلت نمود ❊

حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاهِ چاربالشِ هفت‌منظر - شهریارِ سماوی‌سریرِ علوی‌افسر - بلندی‌بخشِ همت بلند - سعادت‌افزای طالعِ ارجمند - آسمان‌حوصلهٔ زمین‌وقار - شیردلِ اقلیم‌شکار - عالی‌فرِ والاشکوه - بیدارمغزِ دانش‌پژوه - صفدرِ هژبرصولت - رفیع‌قدرِ قوی‌دولت - دریادلِ گوهرنژاد - پادشاهِ درویش‌نهاد - مسندنشینِ سلطنتِ حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاهِ غازی - گوهرِ عنصرش موردِ آثارِ علیه و همم عالیه بود - بے‌تعلقی (۳) و آزادگی با تقیدِ علوِ شان و سطوتِ عظمت از ناصیهٔ اطوارِ او پرتوِ ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همتِ سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوالِ او میتافت - ولادتِ مقدسِ آنحضرت در ششمِ محرمِ (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطنِ مقدس و خدرِ (۴) مطهرِ افتخارِ عفایفِ گرامی‌نژاد قتلق‌نگار خانم شرفِ وقوع گرفت - و این گوهرِ عمانِ دولت و دریِ آسمانِ اقبال از افقِ سعادت طلوع نمود - و آن عصمت‌معجرِ عفت‌طیلسان دخترِ دومِ یونس خان و خواهرِ بزرگِ سلطان محمود خان بود - و نسبِ عالیِ آن عصمت‌پیرایه برین نمط است قتلق‌نگار خانم بنتِ یونس خان بن ویس‌خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن السیفوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون‌توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا شهابی قراکولی در تاریخِ ولادتِ اشرف گفته ❊

❊ شعر ❊

چون در ششِ محرم زاد آن شهِ مکرم ❊ تاریخِ مولدش هم آمد - ششِ محرم

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا ۰ (۳) نسخه [ه و] بے تعلقی ۰ (۴) نسخه [د] صدر ۰

(۲) هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و ذکروا درو گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر مقدّس از مکمن غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تحویت سلوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتے که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدّین خواجه احرار بزبان فیض‌آثار خود اسم گرامی این مسعودطالع بظهیرالدّین محمّد تسمیه فرموده اند (۳) - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه در خطّهٔ دلگشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهے را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر برخود روا داشته‌اند مقدور بشر نیست - در وقتی که واقعهٔ ناگزیر حضرت عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده‌اند - روز دوم این واقعه سه‌شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّه قلعهٔ اندجان شدند - در محل رسیدن بدروازه شیرم (۴) طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزکند و آن دامن‌کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدرے نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجه‌خان یا سلطان محمود (۳) خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی (۵) را (که از بابریان و قدیمیان حضرت عمرشیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوس والا مشرّف شد - و بمقدّمات معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرابت اتفاقاتست ذکررا گنجایش دران نیست ● (۳) همچنین در هر نسخه [د] ببرم ● (۴) نسخه [ه ز] محمد ● (۵) نسخه [ح] مروزی ●

چون بارگ اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند - و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان‌محمودخان اتّفاق نموده بر سر عمرشیخ میرزا می‌آیند دریناولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده‌بودند) بر نگاهبانی قلعه لوازم جدّ و مراسم اهتمام بجای آوردن‌گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپهٔ (۲) و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابدپیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و مفوج وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده از داعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانب شمال دریای خجند که سلطان‌محمودخان متوجّه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخسی تردّدات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کاری نساخته از بیماریٔ که عارض او شد ازین خیال باطل عنان‌تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوّت همّت بلند و طالع ارجمند مظفّر و منصور شدند - وآن گیتی‌ستانرا مدّت یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه‌آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده‌اند- یکی در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان‌محمود میرزا (که از اندجان‌آمده) به‌نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح دوم از شیبک‌خان در سال (۹۰۶) نهصد و شش- و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّت الٰهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستانرا کامیاب سازد وآنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجّه بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند - وخود نیز لیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجود آنکه این بیدولت مرحلهٔ بے‌اعتدالی بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمان سلطان‌مسعود

---

(۲) نسخه [ح] اوراتپه •

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عم‌زادهای آنحضرت میشوند (۲) - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - درینولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بی‌سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج‌شش قطار خچر و شتر از مرصع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عم‌زادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشد (۳)) گرفته بود - طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع‌الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند - و تلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این سال زلزلهٔ عظیم درحدود کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار وشهر افتاد - و خانهای موضع بیمغان (۴) تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه دریک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اسامی عمر بسیاری از مردم فرو ریخت - درمیان بیمغان و بیک‌توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خودرا جمع ساخته متوجه دفع او شد - و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب‌بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس‌مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

(۲-۳) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرآئینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عم‌زادهای آنحضرت بوده‌اند یا میباشند و عم‌زاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همدامان جهانگیر پادشاه بوده * (۴) نسخه [ب د] لمغان *

بکومکی او متوجّه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنگاش اهل روزگار متوجّه خراسان شدند - و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتّفاق کوته‌اندیشان نامعاملهفهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزمان میرزا و مظفّرحسین میرزا (۲) را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجّه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمّدحسین میرزا و غلت (۳) و سلطان‌سنجر برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملّا بابای بشاغری (۴) و امیر محبّ علی خلیفه و امیر محمّد قاسم کوهبر و احمدیوسف و احمدقاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّد استماع این واقعه پرتال و اسبابرا بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام‌گذشته سحری برسر کابل رسیده اند - مخالفان هریکی از صولت هیبت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیش شاه‌بیگم مادر کلان خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکین و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه‌گنجایش رنجیدن و چه حدّ سر از حکم‌پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلّی بیگم که بس مضطرب و متوحّش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خاله‌زادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمّدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معدن مروّت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخهٔ [ا ج] مظفر حسین بدون واو ۰ (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده ۰ (۴) نسخه [ج] تساغری [و ح] شاغره

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان ببودن و رفتن مخیّر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و حاکم آنجا شاه‌بیگ ولد ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا معاودت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیر رای را کشت - و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرّف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسال (۹۱۶) نهصد و شانزده عریضه فرستاده معروض‌داشت که شاهی‌بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابرآن در شوّال این سال به‌نیروی توکّل نهضت عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست - وبا آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخمی رسید - و عنان جنیبت جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتّفاق نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند ٭

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنّهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش‌نهاد همّت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده‌اند - و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اول درشعبان (۹۱۰) نهصد و ده ازراه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر⁽²⁾ گذشته بعجم نزول اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگار آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایت گرم‌سیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرز دیگر - راه و رسم ایل والوس بوضع دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزّ بساط‌بوسی استسعاد یافت - در منزل جم مجلس کنکاش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [ج] جسر ٭

بسبب بعضی[۲] چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت توجّه فرمودند - بعد از تاختن کهت بنگش و نیوّر[۳] را تاختند - وازانجا عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله (که قصبه ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) رایاتِ اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدود کَی[۴] نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقرّ موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجّه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلّی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راهِ خرد کابل متوجهٔ فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر اوّل بغر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورگل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادینج[۵] ظلالِ افضال برساحت کابل انداختند - و برسنگی که بر بالای بادینج واقع شده تاریخِ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اولادِ عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - دربن تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه شنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادتِ باسعادت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی اتّفاق افتاد - چنانچه در جدولِ تفصیل رقم پذیر خواهد شد - مرتبهٔ سیوم روزِ شنبه غرّهٔ محرّم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجّه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد - امتدادِ آن تا نیم ساعتِ نجومی کشید - و سلطان علاءُالدّین سوادی معارضِ سلطان ویس سوادی بسعادتِ ملازمت مشرّف شده - و باندك زمانی قلعهٔ بجور بتصرّف درآورده بخواجه کلان بیگ ولدِ مولانا محمّد صدر که از اعاظمِ ارکانِ دولتِ میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت قریبی بآنحضرت بوده است - شش برادرِ او در نیکوخدمتی جانِ خود را در قدمِ رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند - خواجه خود از فرطِ عقل و فراست منظورِ نظرِ خاصِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی بود - چون آنحضرت را یورشِ ولایتِ سواد و تسخیرِ یوسف زئی پیش دیدِ ضمیرِ انور بود طاؤس خان برادرِ خردِ شاه منصور (که کلانترِ خیلِ یوسف زئی بود) دخترِ اورا آورده زبانِ عجز و انکسار گشود - و بعسرتِ غلّه نیز دران مساکن وحوش روی داده بود - و در اصل یورشِ هندوستان نیز در ضمیرِ جهانگشای تصمیم داشت - عنانِ عزیمت از سواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجامِ سفرِ هندوستان نبود امرا هم بدین یورش راضی نبودند - مشعلِ همّت افروخته بظلمت زدائی سوادِ هندوستان متوجّه شدند - صباحِ روزِ پنجشنبه شانزدهمِ محرّم با اسپ و شتر و بهرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [۵ و] باقی ● (۳) نسخه [و] دهنپور (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ح] لکن ●
(۵) دربعضی نسخه باد نیچ ●

بجاله گذرانیده بنزدیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه‌جود نوشته‌اند آن موضع مخیّم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگریرا جنجوهه - و بجهت دلاسای عبدالرحیم مقاولی(۲) را ببهیره فرستادند که کسے دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه‌حسن سپرده بکمک هندوبیگ مقرّر ساختند - و ملّامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاوّل خبر تولّد فرزند سعادت‌پیوند آمد - چون متوجّه تسخیر هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاوّل بجهت مصالح ملکی هندوبیگ‌را بسرانجام بهیره وداع‌کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه سلخ ربیع الاوّل کابل مستقرّ سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندوبیگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجّه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود - و سست رائی امرا و ناهمپائی برادران حسب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنونی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرّهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیّراعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت‌شکاف سواد عالم تواند شد پای عزیمت در رکاب توکّل اعتصام آورده متوجّه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلّم داشته خبرداری کابل نیز باو تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرّف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی

---

(۲) نسخه [ج] شقاولی •

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوس مشرف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت - و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچهکوت عبور فرموده شان(۲) واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیك و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از آب بهت عبور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند. بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست افتاد وکتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند - چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی(۳) و امیر ولی خازن(۴) و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب(۵) فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد ویک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] دولدی - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] انتصام ه

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و قتلق‌قدم بودند واز غول هم یونس‌علي و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را اسیر کردند - و گروهے عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در آردوی معلی بیاسا رسیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش‌کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی پت اتفاق اقامت امتداد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اربچیان پیراستند *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا سرانجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون نیکخواه بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتّاح بی‌منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول‌را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین‌تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایستهٔ دولت ساختند - و کارے (که بر همم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند نزولی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزارکس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظلّ الٰهی‌است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمی از دست چندین سران گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لال است - چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ٭ ٭ شعر ٭

گرم بخت امّید واری دهد ٭ فلک فرصت و وقت یاری دهد

بگوییّ هنـــگامهٔ راستــــان ٭ طــــرازم همه داستان داستان

درین جدول دیـــــر پایندگان ٭ کشـــم نقشی از بهـــــر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی پ امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از ودایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی‌را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند - و همدران‌روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بسست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال بر افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولی خازن ٭

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورغال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمینِ مبصّران جوهرشناس بهای آن نصفِ خرجِ روزمرهٔ ربعِ مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاوٴالدین بود که از اولادِ بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرتِ گیتی‌ستانی بجهتِ خاطرِ گرامی ایشان قبول نموده بازبایشان عطا فرمودند ٭

روزِ شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدنِ خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتادلک تنگهٔ سکندری بحضرتِ جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بی‌آنکه تحقیقِ مخزوناتِ او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوتِ مراتب و درجاتِ مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکه‌جوانان و سایرِ ملازمان زیاده از حالت و رتبتِ خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهلِ سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بی‌بهره نماند و جهتِ درجاتِ ریاضِ کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسمِ ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامیِ مخدّراتِ حرمِ عصمت و درارئ آسمانِ خلافت و همگی امرا و ملازمانِ غائب از بساطِ حضور بقدرِ لیاقت از جواهرِ نفیسه و اقمشهٔ نادره و زرِ سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبانِ دودمانِ معلّی و منتظرانِ عواطفِ پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعاماتِ‌گرامی فرستادند - و بمشاهدِ قدسیّه و مزاراتِ متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنانِ کابل وصُدّدره[(۲)] و ورسک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایفِ خواص و عوام از خوانِ احسانِ آنحضرت بهره‌مند شدند ٭

٭ شعر ٭

ز افشاندنِ دستِ گوهر نثار ٭ نشاطی نوانگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور ٭ که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صده و ورشک

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نفع چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعهای نواحی اکثرمتمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری(۲) را حسین خان لوحانی(۳) - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیرخان لوحانی(۴) و معروف فرملی(۵) که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار(۶) خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند *

و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه(۷) فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدی پروانچی و ولی‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] و رامپری (۳) نسخهٔ [ج] بوحانی [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج] نوحانی *
(۵) نسخهٔ [ح] فرملی (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند *

خصوصاً درین یورش هندوستان سخنان مردانهٔ عالی همتانه میگفت) راي او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمن چندین محظورات(۲) بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آوردهٔ باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولتمند است - شادي و غم و فراخي و تنگي باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیدهٔ یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روي خواهد نمود - باید که اعتصام بحبل متین توکل نمودهٔ دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه‌افزا نگویند - و هرکه میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بےحقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقهٔ نیست برود - و ما تکیه بر همت والا که مویّد بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم - آخرکار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهادهٔ بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغاني و سوغات (که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کردهٔبودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم پرگنهٔ گهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجهٔ خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورت خرد خردهٔدان نماید هراینه بخوبترین وجهی بمراتب علیهٔ رسیدهٔ کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامیی حضرت گیتي ستاني فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذب خواطر سپاهي و افزونیِ مخالف توسّل بهمت کشورگشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کردهٔ روي توجه بر گشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند - و به نیروي تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتات(۳) این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمدهٔ شرف خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] ممنوعات (۳) نسخهٔ [ع] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست ٭

نامی را وسیلهٔ شدهٔ بعتبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد بازگشتند - بفیروز خان از جونپور یک‌کرور تنگه و چیزی جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یك کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازي‌پور نود لک تنگه - و بقاضي جیا از جونپور بیست لك تنگه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و اسباب کامراني چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آمادهٔ گشت - و از عید شوّال چند روز گذشته‌بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند - و داد خوشدلی دادهٔ گنجینهٔ انعام در دامن عامّهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شدهٔ بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون بِبَن[2] آمدهٔ محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده‌بود امیرمذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملّا اَپاق[3] و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعی که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند ببن بجنگ پیش‌آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت دادهٔ بود دیگر روی بهبود ندید ●

کنکاش نمودن حضرت گیتی‌ستانی وگرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق‌رویه برذمّهٔ اخلاص خود ●

XVIII

چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بودهٔ خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط درستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه‌دل و دلاوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمدهٔ اندیشهای تباهٔ داشتند یا غرب‌رویه بجانب رانا سانکا و استیصال او که بس قوی شدهٔ بود و بتازگی حصار کهندار[4] را بقبض خود در آوردهٔ کُلَه‌گوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست‌آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مِبن (۳) نسخهٔ [ع] اباق و نسخهٔ [ح] آپاق (۴) نسخهٔ [ع] کندهار ●

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - دریں اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضای اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعیین شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار (۲) بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجهٔ جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میرآخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دار الخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیرخان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی (۳) (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را برفاقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنداور (۳) نسخهٔ [ج] شروانی •

سید مهدي خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتي پناه روانه ساختند - و او بتارک سعادت شنانته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده‌لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان‌جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند - و محمودخان پسرش بدوام ملازمت سرفرازي یافت - وحضرت گیتي ستاني در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معني کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه درمحرّم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت‌اثر رسید که از مترعظمی و مهد علیا ماهم بیگم والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانباني فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی‌ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست* و سیوم شوال سنه نهصد و سي و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد *

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت انصال و خبر طغیان رانا سانکا ووصول حضرت جهانباني بحضرت گیتی ستانی *

روزچهارشنبه بیست و چهارم صفرفرمان طلب بنام حضرت جهانباني صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپردهٔ خود بزودترین وقتي دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آوردهٔ قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد مهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع‌البرکات امیر رفیع‌الدین‌صفوی‌آمده زمین‌بوس‌نمود - و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیزگوالیار را پیشکش نموده شرف آستان‌بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپردهٔ افتخار ملازمت نمود - وهرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از مواد حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع‌الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم در بوارهٔ داورچیان قصد [illegible] بود بخیر گذشت - و بداندیشان این خیال خام ناگوار افتاد - و بجزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانباني رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضي جیا را که از تربیت‌یافتگان حضرت گیتي‌ستانی بود بمعاضدت این دو امیرگذاشته متوجّه استلام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعیّن فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهمّ او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدّمات امید و بیم او را در سلک بندگان

برآورده در رکاب نصرت‌اعتصام خود بدرگاه گیتی‌پناه آوردند - و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع‌الثانی در چهارباغ دارالخلافت آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت‌یافتهٔ بهار دولت و اقبال بود) بسعادت ملازمت حضرت گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّی اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر میرسید ٭

XIX مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن ٭

دولتمندے که خرد والا را (که ایزد جهان‌آرا تاج سلطنت معنوی برفرق عزّت او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هرآینه نقد آرزوی او درکنار نهند و کار او از اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت‌قرین حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک‌گیری و ملکداری سرموئی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّه دفع آن غنوده (۲) بخت پریشان‌روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزم استیصال این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرے گران حوالی بیانه را تاخته‌است - و جمعے (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنکر (۳) خان جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیان آگره و سکری‌پهت (۴) نزول اجلال اتّفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سپاه اقبال را وفا کند) در غیر قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشین منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی بنام فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ٭

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روزِ دیگر بآئینِ عظمت متوجّهٔ فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ساربان را جهتِ تعیینِ جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیرِ مذکور در نواحیِ کولِ فتحپور (که غدیریست پهناور وآبگیریست دورمسافت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّمِ سرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کسان بطلبِ مهدی خواجه و سایرِ امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازمِ حضرتِ جهانبانی و جمعی از نوکرانِ خاصِ خود را جهتِ زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادهها رسیده بموقفِ عرض رسانیدند که لشکرِ مخالف از بساور[(۲)] یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافتِ مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدیخواجه و محمّدسلطان میرزا و سایرِ امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولتِ آستانبوس سربلند شدند - دربن ایّام هر روز میانِ قراولان چپقلشها[(۳)] میشد - و بهادرانِ کارطلب دادِ دستبرد داده موردِ آفرینِ پادشاهی میشدند - تا آنکه روزِ شنبه سیزدهم جمادیالاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحیِ موضعِ خانوه از مرکزِ بیانه حوالیِ کوهی (که در دوکروهیِ مخالفان مخیّمِ سرادقاتِ اجلال بود) رانا سانگا با لشکرِ گران قدم پیش نهاد ❊

و آنحضرت در واقعاتِ خود مرقومِ کلکِ بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا دههزار سوار اعتبار میکنند) ولایتِ رانا سانگا بدهکرور رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیاری از سران و سرورانِ نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیّت و امدادِ او نکرده) فرمانبرداریِ او نموده ضمیمهٔ لشکرِ او شده بودند - چنانچه سلهدی[(۴)] حاکمِ رایسین و سارنگپور وغیرِ آن سیهزار سوار را ولایت داشت - و راول اودیسنگه باکری دوازدههزار سوار - و حسن خانِ میواتی حاکمِ میوات دوازدههزار سوار - و بهاریمل ایدری چهار هزار سوار - و نرپت[(۵)] هاڈا هفت هزار سوار - و ستردی کچی[(۶)] ششهزار سوار حاکمِ جرهل - و برمدیو[(۷)] حاکمِ میرتهه چهارهزار سوار - ونرسنگهدیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولدِ سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامیدِ سروریِ اسلاف دههزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموعِ جمعیّتِ گروهِ مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده[(۸)] بود ❊

چون آمدنِ مخالفان بمسامعِ علیّه رسید بترتیبِ عساکرِ نصرتمآثر اشتغال فرمودند - موکبِ خاصِ پادشاهی در غول متمکّن شد - و دست[(۹)] راستِ آن جبین‌تیمور[(۱۰)] سلطان و میرزا سلیمان

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ع] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاحالدّین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کچهی (۷) نسخهٔ [ع] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ع ح] دستِ راستِ غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ع] حسن تیمور ❊

و خواجه دوست‌خاوند و یونس‌علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بر دست چپ[۲] علاوُالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرافگن ولد قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهورآئین تعیّن شدند - و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌اسد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کررانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی وجان بیگ اتگه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد سلطان علاؤالدّین و علی‌خان شیخ‌زادهٔ فرملی و نظام‌خان بیانه[۳] و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلادت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تولقمه تردی‌یکّه[۴] و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی[۵] از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق‌قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان (که در پیش سپاه دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام[۶] این صف نظام‌الدّین‌علی‌خلیفه مقرّر شد - و سلطان‌محمّد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرّر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربّانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید *

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نسخهٔ [ح] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تردیکه (۵) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - ونسخهٔ [ح] جماعهٔ‌کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام *

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدان محاربه نلهد - از[۲] روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ[۳] اشتعال یافت[۴] ● شعر ●

سپاه از دو سو جنبش انگیختند ● شب[۵] و روز در هم در آمیختند

دهاده برآمد ز هر دو طرف ● دو دریای کین بر لب آورده کف

سم بادپایان فولاد نعل ● بخون دلیران زمین کرده لعل

جهاندار در موکب خاص خویش ● خرامنده بر کبک رقّاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده برخسرو کوکلتاش و ملک قاسم و بابا[۶] قشقه حمله آورد - چینی[۷] تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنام او مقرّر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضربزن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجود بسیارے از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده برباد فنا داد - و چون زمان زمان امواج اعدا از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد[۸] یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندو بیگ توجین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس[۹] ایشان دوست ایشک آقا و محمّد خلیل آخته بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغار لشکر فیروزی اثر آورد - و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضے را به تیرباران بلا زمین دوز میکردند - و برخے را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانجی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ج] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان ●

فیروزجنگ (که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند) لوای کیرائی[۲] کام خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امید مخالفان را بخار ناکامی انباشتند ● شعر ●

گره بر گره دست پیکان‌زنان ● زره بر زره پشت روئین‌تنان
ز هر سو سفانهای خاراگذار ● فروبسته راه سلامت بخسار
درخشندهٔ شمشیرهای بنفش ● ز دیدهٔ بصر میربود از درخش
غبار زمین کله برماه بست ● نفس را درون گلو راه بست

چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص پادشاهی (که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجب اشارهٔ والا جوانان شجاعت‌نهاد و دلاوران جلادت‌آئین چون شیران زنجیرگسل خود را باختیارخود یافته داد دلبری و دلاوری دادند - و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علی‌قلی با توابع خود در پیش غول ایستاده‌بود - و در انداختن سنگ و ضرب‌زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارن این حالت فرمان[۳] قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول بیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکر عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموج دریا جنبش نمودند - و یکبارگی[۴] دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند - و در اواخر روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکر خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوے از صولت صدمات دلاوری بران گروهٔ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزات عالیدرجات بهمت والا پای‌ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند - و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند - تا آن تیره‌بختان سیه‌روزگار بےاختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصاف مردآزمائی[۵] نیم‌جانے بسلامت بردن مفت خود دانستند - نسایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت‌آثار[۶] وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرائی (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمان فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار
(۵) نسخهٔ [ج] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت‌اشجار ●

انحصار توکّل و تردّد بشگفتن آمد - لشکر مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیر شاهین‌پرواز گشت ، و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسار همّت غبارآلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رُفتند - و سراسیمه چون ریگ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت - و راول اُدیسنگ و مانک‌چند[۲] چوهان و رای چندربهان و دلپت[۳] رای و کَنکُو[۴] و کرمسنگه و تُرنکرسی و بسیارے از سرداران کلان ایشان غبار راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب رانا سانکا تعیّن فرمودند ٭

و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیّهٔ علیا سجدات شکرگزاری حضرت باری عزّ اسمهٗ (که گشاد و بست صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیر اوست) بجای آورده بنفس نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستان عشرت بر دوستان - همّت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتن ساعتی‌چند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیر ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول[۵] دستگیر شود ازان مردم (که در پی‌گریختها نامزد شده بودند) اهتمام شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاضل گرامی‌قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت - و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیپالپور[۶] شده‌بود که وسط شهر ربیع‌الاول دو کس تاریخ یافته‌بودند[۷] ٭

چون فتحی چنین بهمّت کشورگشای روی‌نمود تعاقب سانکا[۸] نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش‌نهاد همّت والا شد - و محمدعلی جنگ جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضی نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکناف ممالک فرستاده بودند) منقول است - اما چونکه در یکی از نسخهای مشتکاهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدون نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیهٔ طبع متحلّی نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانکا ٭

و عبدالملوک[۲] قوربچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس‌خان فرستادند که درمیان دو آب سر فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کپک‌علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیاسا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان‌آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم‌نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی‌نمود *

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده‌بودند و اکثر ملازمان دران[۳] خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز[۴] کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ‌ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیمثالی - قرّة[۵] عیون السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون‌فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه والا بر استیصال بنی افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کررانی و تاتارخان[۶] و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت[۷]برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار[۸] سنبل[۹] توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] عبد الملک (۳) نسخهٔ [ج ج] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشور ستانی (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ج] سنبهل *

گماشتند - و آن کوهستان دلگشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست و هفتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار می‌نماید - و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌انزای متوجه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه چین‌تیمور[۲] سلطـــان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش‌بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرج[۳] رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا مستحکم ساخت - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهرشده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی‌مند از آب برهان‌پور میگذشت بمسامع علیه رسید که معروف و ببن و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته براهری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمد نیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرد دیدن سپاهی زبان‌گیران پسر معروف از قنوج گریخت - و ببن و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا[۴] بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات[۵] راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ج] بابرچپور (۴) در [اکثر نسخه] عاشوره

(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت *

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامي مورد سعادات شد -
دوشنبه دهم ربیع‌الاول قاصدان حضرت جهانباني از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلي و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیهٔ یادگار طغائي در خانهٔ حضرت جهانباني فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے‌استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادات صوري و معنویست - و نارضامندي باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهري و باطني - و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوباوهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندي دانند در پیش مزاجدانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشني بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد ارباب[۲] عصیان کنگاش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکري با لشکرے گران متوجهٔ شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع‌الآخر میرزا عسکري رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سرشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافهٔ آگره نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند ●

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانباني لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس[۳] را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند - و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه[۴] نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند - و در فرمان عطوفت‌بنیان[۵] طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاءالله تعالی سبحانه چون کار هندوستان (که قریب الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان[۶] فراغ‌حوصله را گذاشته خود متوجهٔ ولایت موروثی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهاي آنحدود نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت
(۵) نسخهٔ [ز] نشان (۶) نسخهٔ [ه] وکار دانان ●

متوجه شرق رویه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت‌شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می‌آمده‌باشد - و در نزدیکی کره خبر ویران‌شدن محمود خان پسر سلطان‌سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اقبال فرمودند - و ازانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهت دفع شیر ببن و بایزید بجانب سردار نهضت اتفاق افتاد - مخالفان بامواج[۲] قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت‌سرای مقدس گردانیدند ٭

و حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت‌پیرای خاطر سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی) گریبان‌گیر شده بی‌اختیار عنان تمالک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس[۳] (که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت) سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در[۴] یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی‌است که بیان بکنه آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده‌گاه سعادت[۵]‌مندان روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند ٭

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزده بر منوال نجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرر است که هر روز شهریاران[۶] عید است

---

(۲) نسخهٔ [ح] با افواج (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ه] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارانرا ٭

امّا آنروز از قدوم مسرّت‌بخشِ حضرتِ جهانبانی جشنِ عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرستِ روزنامۀ دولت و تاریخِ عنوانِ مسرّت توان ساخت *

و میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی نوشته که در سالِ (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرتِ جهانبانی بموجبِ طلبِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّهِ هندوستان شدند - و فقیرعلی[2] را در بدخشان گذاشتند - و دران ایّام قرّة‌العینِ سلطنت میرزا انور برحمتِ ایزدی[3] پیوسته‌بود - و آنحضرت را ازین واقعۀ اندوهِ عظیم روداده - مقدمِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی را تسلّی‌بخشِ خاطرِ اشرف ساختند - و حضرتِ جهانبانی مدّتے در ملازمتِ آنحضرت بهره‌مندِ دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبانِ مقدّسِ ایشان میرفت که همایون مصاحبِ بےبدلیست - و الحق انسانِ کامل عبارت از وجودِ اقدسِ آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّهِ هندوستان شدند سلطان سعیدخان (که از خوانینِ کاشغر است و نسبتِ خویشی دارد - و با اینهمه بملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلبِ سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیالِ خامِ خود رشیدخان را در یارکند[4] گذاشته متوجّهِ بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا[5] هندال ببدخشان رسیده قلعۀ ظفر را عشرتگاهِ خود ساخته‌بود - سعیدخان سه ماه محاصرۀ قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقفِ عرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهتِ انتظامِ مهامِ بدخشان خواجه‌خلیفه را حکمِ رفتن فرمودند - خواجه از معاملۀ‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرتِ جهانبانی (که با بختِ جوان و دولتِ بیدار در حریمِ حضور کامیابِ سعادت بودند) فرمودند که در رفتنِ خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومیِ سعادتِ حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیارِ خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثالِ حکمِ اقدس[6] را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصتِ بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجودِ چندین حقوق صدورِ این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبتِ فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّتِ خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخۀ [د ج] فقیرعلی (۳) نسخۀ [د] حق (۴) نسخۀ [ج] درپای کتل - و نسخۀ [ح] در یارکهند (۵) نسخۀ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخۀ [ز] حضرت *

سپردیم - دیگر ایشان داشتند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیبِ بداندیش محروس و مصون بوده محلِّ امن و امان شده بود چنانچه گذارش(۲) یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجبِ حکمِ عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجهِ هندوستان شد - و آنحضرت حضرتِ جهانبانی را بعد از چندگاه (که درملازمت بودند) به سنبل(۳) (که بجایگیرِ ایشان مقرّر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیابِ عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاجِ اعتدال‌امتزاجِ ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ازین خبرِ جانکاه بیقرار شده از فرطِ عطوفت فرمودند که بدهلی آرند - و ازانجا(۴) بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبانِ حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبای دانا (که در پای تخت حاضرند) باستصوابِ افکار در علاج همّت گمارند - در اندک فرصتی براهِ دریا قدومِ گرامی ارزانی داشتند - هرچند(۵) تدابیر(۶) در معالجات بکار بردند و تدبیراتِ صحیح نمودند مزاج(۷) از انحراف بصحّتِ زایله رجوع نکرد ●

و چون مرض مزمن گشت روزی دران طرفِ آب جون نشسته باتّفاقِ دانایانِ عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظمِ افاضلِ آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپرورانِ پیشین چنان رسیده که در امثالِ این امور (که اطبّای صوری از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترینِ اشیا را تصدّق نموده صحّت از درگاهِ الٰهی مسئلت نمایند - حضرتِ گیتی‌ستانی فرمودند که بهترینِ چیزها نزدیکِ همایون منم و بهترین و شریفتر از من(۸) همایون چیزی ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایزدِ جهان‌آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقرّبانِ بساطِ والا بعرضِ اشرف رسانیدند که ایشان بعنایتِ الٰهی صحّتِ عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولتِ آنحضرت بعمرِ طبیعی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبانِ اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگانِ پیشین نقل افتاده آنست که بهترینِ مالِ دنیا تصدّق نمایند - پس همان الماسِ بیبها (که از مواهبِ غیبی در جنگِ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدّق باید کرد - فرمودند مالِ دنیا چه وقع(۹) دارد - و عوضِ(۱۰) همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلی بکشتی روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [ه] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب د ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] از سر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوضِ همایون تواند شد ●

بیطاقتی او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوت مناجات درآمده غسل خامی (که این طبقهٔ قدسیه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی گشتند - چون دعوت ایشان بعزّ اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی‌الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی خفّت طاری[۲] گشت - چنانچه در اندک فرصتی صحّت کامل روی نمود - و ذات معلّی‌صفات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و[۳] امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت‌بین ارکان دولت و اعیان مملکت[۴] را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت‌مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذرپذیرفتن مقصّران و گذرانیدن جرایم گنهکاران و رعایت حزم کارآگهان[۵] و از پا انداختن سرکشان و ستمگاران رهنمونی فرمودند - و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید هرچند سزاوار آن گردند - و الحق پاس[۶] انفاس وصیّت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد - و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالم بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمستی و نامعامله‌فهمی بخرد خیال باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویان دوربین میرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع[۷] کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرارگرفت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ح] پاس وصیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرموده

و بتاریخ ششم جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغ (که بر لب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب(۲) معمائی این مصراع را تاریخ یافته • مصراع • همایون بود وارث ملک وی •

صالحست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت(۳) بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ(۴) روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ احرار را (که دردانهٔ ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و کارهای صحیح برای تجربت(۵) پذیران و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت نموده بود میرزا خان خانخانان بن بیرم(۶) خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست • رباعی •

درویشان را گرچه نه از خویشانیم • لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی • شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انوراست •

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ع] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [ه ه ز] بیرام خان •

• مطلع اول • هلاک میکندم فرقت تو دانستم • وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

• مطلع دوم • تا بزلف مهوش دل بستم • از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایل شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصل که شرح فن(۲) تواند بود -

و ازانحضرت چهار فرزند سلطنت‌پیوند و سه دختر بلنداختر ماندند - اول حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - مبیات قدسیات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند •

و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال (که در بساط عزت حضرت فردوس‌مکانی کامیاب سعادت بودند) یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت •

دیگر شیخ زین(۳) صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدین خوافی - بدو(۴) واسطه علوم متعارفه(۵) ورزیده بود - و حدت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت - و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی امارت هم یافته بود •

دیگر شیخ ابوالوجد(۶) فارغی خال شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرسه میگفت •

دیگر سلطان محمد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبان میرعلی‌شیر(۷) - و در ملازمت معزز میزیست •

دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت •

دیگر مولانا یوسفی(۸) طبیب - او را از خراسان طلب فرموده بودند - در مکارم اخلاق و مهمنت دست و مزید توجه ممتاز بود •

دیگر مرخ‌داعی کهنه‌شاعر بےتعین بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت •

دیگر ملا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته‌است •

دیگر خواجه نظام‌الدین علی خلیفه - در تدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصاً طب بهره‌مند بود •

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ج] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ج] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ج] ابوالوحید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ج] یوسف •

دیگر میر درویش محمّد ساربان - مرید و منظورِ ناصرالدّین خواجهٔ احرار - در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاهِ مقدّس اعتبارِ تمام یافته بود ●

دیگر خواند میر مورّخ - و او فاضل[2] و خوش صحبت[3] بود - و تصانیفِ مشهور چون تاریخِ حبیب السّیر و خلاصة الخیار و دستورالوزرا و غیره دارد ●

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهلِ نشست بود - و در سنجیدگیِ اطوار و شایستگیِ فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مُهردار و معتمدِ خاص و اهلِ نشست بود

دیگر سلطان محمّد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاقِ پسندیده داشت ●

چون مقصود ازین شگرفنامه احوالِ سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهیست از احوالِ دیگران بازمانده شروع در قدسی[4] اطوارِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی میکند - و باختتامِ سرگذشتِ[5] این بزرگان خود را آمادهٔ احوال نویسیِ بزرگِ دین و دنیا - و خدیوِ صورت و معنی میسازد ●

حضرت[6] جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازي

مظهرِ کراماتِ عالی - مصدرِ الهاماتِ متعالی - رافعِ سریرِ خلافتِ عظمی - ناصبِ لوای[7] ریاستِ کبری - ملک بخشِ ممالک ستان - مسندنشینِ سعادت نشان - موسّسِ قوانینِ نصفت و عدالت - مرتّب برا بینِ عظمت و جلالت - منبعِ عیونِ رافت و احسان - موردِ انهارِ علم و عرفان - ابرِ مدرارِ صفوت و صفا - بحرِ موّاجِ فتوّت و وفا - حق گزینِ حقیقت شناس - کثرت آئینِ وحدت اساس هم پادشاهِ درویش نصاب - و هم درویشِ پادشاه خطاب - چمن پیرای نظامِ دین و دنیا - نخلبندِ بهارِ صورت و معنی - کرسیِ کرهٔ اسرارِ ابدی و ازلی - عضادهٔ اصطرلابِ حکمتِ علمی و عملي - در مصاعبِ[8] ریاضت و منازلِ[9] افاضت افلاطونِ یونانی - در فنونِ حکمت و ممالکِ همّت اسکندرِ ثانی - گوهرِ هفت دریا و فروغِ چهارگوهر - مطلعِ انوارِ اعظم و مشرقِ سعدِ اکبر - همای آسمان بالِ اوجِ بلندپروازی - نصیرالدّین[10] محمّد همایون پادشاهِ غازی انارالله برهانه ●

سبحان الله گویا بر نفسِ قدسی و نورِ قدوسي نقابِ بشری و جلبابِ عنصری انداخته بودند - میدانِ عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست - و جولانِ اشارت از شهرستانِ مناقبش فرسنگ در فرسنگ - الله الحمد که نزدیک شد که بےاختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته در دامنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضل خوش صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسي (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] مقامات (۹) نسخهٔ [ا ب د ه ح] ... (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین ●

مقصود حقیقي آویزم - اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیک مقصود دربدین منست - و هم شرح احوال پیر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیو الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبان[۲] دانائي را بزلال معرفت میراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید - ثناگوی او مثل اوئی مي باید - های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخن خود را آبے میدهم - و برای خود کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافت سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني شب سه شنبه چهارم[۳] ماه ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدّس حضرت قدسي‌قباب پرده‌نشین سرادقات عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبت خویشي دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبت والی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت شیخ‌جام میرسد نسبت عالی آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را در حبالهٔ عقد[۴] درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر - و پادشاه صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران میشود که افاضل عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته *

* شعر *

سال مولود همایونش هست * زادک اللّٰه تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل دو چشم بد را

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهي نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز سیر دریا فرموده‌اند - و سفاین[۵] طرب در بحر شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشي

---

(۲) نسخهٔ [ج ۵ ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [۱] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [۵] عقد خود (۵) نسخهٔ [۵] سفاین شوق در بحر طرب *

بنای دولت را اساسِ زرین نهاده - آری کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش را بار کرامت(۲) فرمایند * شعر *

نه هر مردمی سرفرازي کند * سر آن شد که مردم‌نوازي کند
دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایتِ حال تا هنگام سریرآرائی(۳) که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثارِ بختیاري و کامگاري از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوارِ سري و سروري از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ‌منشي از جبینِ مبینش پیدا نباشد که حاملِ نورِ شهنشاهي و خازنِ گنجِ معارفِ الٰهي بودند - و همین نور بود که در فتوحاتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقاتِ انوارِ جهانگیری حضرتِ صاحبقراني جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدفِ بحرِ عفّتِ آلنقوا در نقابِ مواليد از اصداف و لآلیِ شاهوار نمودارگشت - و همین‌نور بود که بروشنائیِ آن أغز خان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایبِ این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون‌نست - هر کس را قوّتِ شناختِ کنهِ این معاني نیست - وقدرتِ دریافتِ این دقایق نی - و مجملاً حضرتِ جهانباني به نیروی این نورِ ایزدي (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسی مخصوص پوشیده جهان‌افروز(۴) بود - و نزدیکست که بظهورِ اعلی رسد - چنانچه فر بزرگیهای صوري و معنوي از پیشطاقِ پیشانیِ نورانیِ آنحضرت پرتوِ ظهور دارد - و کمالِ حیا با نهایتِ شجاعت در ذاتِ مقدّس فراهم آمده) همگي همّتِ عالي مصروفِ رضاجوئیِ پدرِ بزرگوارِ سپهرمقدار داشتند - و فرطِ شجاعت را با کمالِ تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگي و بزرگ‌منشي نگاهی بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمنِ نیتِ درست و همّتِ‌بلند بهر کاری که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تماميِ‌عمر سعادت‌ترین دانش را با دولت و دولت را با(۵) شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اتمام علوم خاصهٔ ریاضي در زمانِ خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولتِ سکندري دانشِ ارسطو در ذاتِ عالي‌سمات فراهم بود - چون در متابعتِ مراسم وصیّت بتقسیم مملکتِ صوري پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائي و سریرآرائي (۴) در [بعضی نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و کمالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجای آوردند - و فوز بکمالاتِ معنوي (که سلطنتِ حقیقي همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الٰهي بود که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچیک از اخوان را از نعیم[۲] آن موایدِ میراث بهره نرسید - و هر یکی از منسوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکارِ سنبل بمیرزا عسکري اختصاص یافت - و سرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیع ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دمِ مخالفت میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بوده بدامادیِ آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظري و ناقص‌بیني آستینِ منازعت مي‌افشاند) کمرِ خدمتگاري بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاریِ او داشته او را بخشیدند - و ازانجا عَلَمِ[۳] مراجعت بر افراشته[۴] متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتي‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت[۵] *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه‌خیل سارنگخاني بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچِ او را (که لاد ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزني خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالي را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانگشای آگاهي یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گربزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازي فرموده سخنانِ[۶] او را بموقفِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ پادشاهي محفوظ مانده اسبابِ نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

* (۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [۱] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [۱ ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن *

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببن و بایزید از گروه انغانان سر فتنه برداشته‌بودند آنحضرت متوجّه شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص‌گزین به نشیب‌آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و نیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرّک سلسلهٔ اخلاص شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال ترتیب دارالملک دهلي بر کنار دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و غدران پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ‌کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان‌میرزا و محمّدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لبّاهي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان‌بهادر رفت - و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت‌پرتو حضرت فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدم فرصت و قلّت مجال مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

XXI - ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقارشدن حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] بکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] و ازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال *

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندے سربلندي یابند حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکم حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچهٔ[۲] بیگ از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي‌طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظر فرصت مي‌بود - تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر[۳] دروازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلب میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبول[۴] خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّه ملازمت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیّن نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راه گربزت ایلچیان دانا[۵] فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج‌خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و پاس نصایح دولت‌افزای حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمان معلّی در مسلّم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رُسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستاده - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسن تو دمبدم افزون بادا * طالعت فرّخ و میمون بادا

هرغبارے که ز راهت خیزد * نور چشم من محزون بادا

گرد کان از رهٔ لیلي آید * جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دوازهای (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معنی (۵) نسخهٔ [ا] کاردان *

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت ٭ او ازین دایرهٔ بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا ٭ خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصي از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستي بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافتِ ذاتي نظر بر ظاهر انداخته او را مشمولِ مراحم خسرواني میداشتند - و بمحضِ التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصارِ فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاسِ ظاهر داشته در موقفِ فرمانبرداري مي‌ایستاد - و مشمولِ عواطف و محفوفِ عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سي و سه هلالي ایالتِ قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکري بکابل مي‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزا کامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت (۲)

چون خاطرِ مقدسِ حضرتِ جهانباني از مهمّاتِ ممالکِ محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنانِ عزیمت بفتحِ دیارِ (۳) شرقي معطوف داشتند (۴) که به نیروی اقبال ممالکِ بنگاله مفتوح شود - راياتِ اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدودِ کالپي است) رسیده‌بود بمسامع (۵) علیّه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور (۶) نموده جمعی‌کثیر همراهِ تاتارخان پسرِ سلطان علاءُ الدّین کرده است - و او باندیشهٔ تباهٔ خیالاتِ محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بختِ بیدار در جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجّه بر دفعِ مخالفان گماشته کوسِ مراجعت بلندآوازه کردند ٭

بر مستبصرانِ کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازي مي‌بود - و خارِ آرزوی تباه در کامِ جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهدِ ایالتِ گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشمِ عبرت کارنامهٔ جنگِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاهِ نصرت‌قرینِ این دودمانِ عالي بخود قرار نمیداد - و اینمعني را مکرّر بمحرمانِ خاصِ خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدّماتِ باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریمِ ادب را آسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور ٭

وا مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقيّد نميشد - تا آنکه روزے بوصت کندہ بتاتارخان گفت که من تماشاگر دستبرد اين سپاهِ شگرف بوده‌ام - لشکرِ گجرات حریف[2] ايشان نيست - من بتدبير و حيل لشکر ايشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمين نيت ابواب خزاين گشاده زربخشي کردے - و ازين جنس لشکر (که حکم نمود بے‌بود داشت) تا ده هزار کس ملازمِ خود ساخته‌بود - دربن اثنا محمّد زمان ميرزا باتفاقِ نوکرانِ يادگار بيگ طغائي (که نگاهبانانِ او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والي آنجا بمقتضاي سوداي خامے که مي پخت آمدنِ ميرزا را غنيمت دانسته در مراعاتِ احوالِ او بپرداخت - حضرتِ جهانباني بسلطان بهادر نوشتند که مقتضاي مواثيق و عهود آنست که جماعهٔ (که حقوقِ خدمت بعقوق مبدّل گردانيده بآنصوب گريخته رفته‌اند) گرفته بدرگاهِ معلّي فرستند - يا آنکه از پيشِ خود رانده اخراج نمايند - تا آثارِ يکجهتي بر عالميان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي يا مستيِ دنيا درجواب نوشت که اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعايتي يابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثيق مضرّتے نميرساند - چنانچه در زمانِ سلطان سکندر لودي با آنکه درميانِ ايشان و سلطان مظفّر کمالِ موافقت بود سلطان علاءُالدّين برادرِ او و چندين سلاطين‌نژادان بتقريبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آثارِ مردمي ديدند - و اينمعني اصلا باعثِ فتور در موادّ مودّت[3] نگشت - حضرتِ جهانباني منشورِ سعادت در جواب فرستادند باين مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پيمان غير ازين نيست که امرے (که موجبِ تزلزلِ ارکانِ صداقت بوده‌باشد) مطلقًا بعمل نيايد تا رخسارِ وفاق بناخنِ خلاف خراشيده نگردد - و اين دو بيت دران جريدهٔ اقبال درج بود[4] *

* بيت * * اي آنکه لاف ميزني از دل که عاشق است *
* طوبي لک ار زبانِ تو با دل موافق است *

* ديگر * * درختِ دوستي بنشان که کامِ دل ببار آرد *
* نهالِ دشمني بر کن که رنجِ بيشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پندِ مارا بگوشِ هوش شنيده آن مخذول را بپايهٔ سريرِ اعلي فرستند - يا دست رعايت از تربيتِ او بازداشته دران ولايت نگذارند - والّا بکدام دليل اعتماد بر موافقت توان کرد - و عجب که اين واقعه را قياس بر قضيّهٔ علاءُالدّين و امثالِ او کرده‌اند - اين قياس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حريفان ايشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیز(۲) دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرت صاحب‌قرانی باوجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون(۳) او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنگ‌شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت - درینمیان(۴) تاتار خان بخانان دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بمشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسباب روان‌شدن تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات (که چهل کرور معمول دهلی است) بقلعهٔ رنتهنبور(۵) فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجب سپاهی نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید(۶) - و برهان‌الملک ملتانی(۷) و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند - و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشان کاردان گفتند (که یکجا رفتن لشکر مناسب می‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بی‌میمنتی پیمان‌شکنی را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرّتی ندارد - و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمت بی اصل روانهٔ سمت دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش‌گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطاب خود ساخت - و باتّفاق جمعی از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزی (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیانی *

دورویه(۲) متوجّه آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمد - و نزدیک هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاؤالدّین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده باز گشت - و از راه سالوسي و بدروني بکابل رفت - و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهي یافته بدخشان فرستادند - و بدستگیری(۳) افغانان سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد ٭

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه(۴) نهاده(۵) بجمع لشکر پرداخت - و قریب چهل‌هزار سوار از افغان و غیره برو گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرت جهانباني (که بیورش تسخیر ممالک شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنان توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامے بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال(۶) فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علي و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفع این فوج بزرگ (که بخیال تباه دهلي‌رویه مي‌آید) در معني استیصال فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همّت بر دفع همین(۷) فوج گماشته شود - و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دشت(۸) و پا زده آخرکار بیدست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفّاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو انداده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودي‌خود(۹) پراگنده شدند ٭

---

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاری (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ج] اقبال (۷) نسخهٔ [ج] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود ٭

ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت آشياني بتسخير گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص مي‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفرِ قدوم دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معني کردارِ والیٔ گجراتست نه از غرورِ ذاتي و هجومِ خوشامدگویان و فزونیٔ مستي و مستان و کمیٔ هشیاري و هشیاران بے جهتی نقضِ عهود و نقصِ روابطِ صوري نمود(۲) - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالي متوجهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای‌عزیمت در رکابِ سعادت نهاده عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامي فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقید ناشده متوجهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلامِ منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهمِ قلعه همه وقت میسر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمي‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهي شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحبِ منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفار آمده‌باشیم پادشاهِ اسلام بر سرِ ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثباتِ قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یك سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالي روان شد - مخیمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامعِ علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلاني و پهناوري دریائے(۳)

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده مصدر (۳) نسخهٔ [ج] در باوش ٭

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میانِ هراولِ حضرتِ جهانبانی بچکهٔ[۲] بهادر و جمعی و میانِ هراولِ سلطان بهادر سیدعلیخان[۳] و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاج‌خان و صدرخان باو گفتند که لشکرِ ما بتازگی فتحِ چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حربِ لشکرِ پادشاهی ندیده - بدلِ قوی بکارِ جنگ خواهدپرداخت - توقّف ناکرده متوجّهِ جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند[۴] که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجودِ چندین استعدادِ آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصارِ ارابه کرده بدورِ آن خندق زده اوّل این سلاحِ دوردست را کار فرمائیم - تا لشکرِ مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگِ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد *

و از سوانحِ اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکّه‌جوانان بزمِ باده‌پیمائی گرم کرده‌بودند - و هریکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند - یکی را که هوشِ معـاملـه‌دانی[۵] کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم[۶] در برابر است - متوجّهِ او بایدشد - و عیارِ کارِ خود را ظاهر ساخت - و بی آنکه بهوشیارانِ لشکرِ منصور آگاهی افتد این[۷] بزم‌آرایانِ می‌گسار (که قریبِ دویست کس بودند) مسلّح شده بر سرِ اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیانِ گجرات با قریبِ چهارهزار کس (که بیرونِ اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیتِ این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکرِ سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسی برآمدی - و پیوسته سپاهِ نصـــرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راهِ آمد و شدِ غلّه میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحطِ عظیم پدید آمد *

روزِ عیدِ رمضان محمّد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدمِ جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردمِ گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان *

و بحیله و روباه‌بازي عساکر فیروزي‌مآثر پادشاهي را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهي را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعت مختار بود) حضرت جهانباني قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحض اقبال[2] ازلي شب یکشنبه بیست ویکم شوّال سال مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا پردارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران[3] محمّد شاه[4] و پنج شش کس از نزدیکان خود از فرجهٔ سراپردهٔ برآمده رو بجانب آگره کرده بجهت پي‌غلط کردن بجانب مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتّفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجّه مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلّی ظاهر نبود - و حضرت جهانباني با سي‌هزار سوار از شام تا صبح مصلّح ایستاده‌بودند - و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوب مندو فرار نموده‌است - بهادران لشکر فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست درآمد - و خداوند خان[5] (که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفّر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه‌داشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و مبارزمندو بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند ●

آری - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چندین خدیو[6] جهان (که قبلهٔ صدق و سداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نرد مخالفت[7] بازد هراینه او را چنین روز[8] پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرت جهانباني نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه[9] نزول اجلال فرمودند - و دور قلعه مخیّم[10] اقبال گشت - و رومي خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خداینده خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام ●

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ چولي‌مهیسر[۲] بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جهانباني متعلق‌شود - مولانا محمد پیرعلي[۳] از طرف حضرت جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلي سبیل[۴] باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده‌بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت‌قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملوخان مندروالي بود - و لقب قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهویت رای ولد سلهدي (که از جملهٔ مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اول بر اینها تاخت - و چندے دیگر متعاقب او تاختند - آخر نوچ شگافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونکر[۵] آمد - و اسپان را طنابها بسته بپایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راه گجرات گرفت - و در نواحي قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - پوري[۶] نام اوزبکي (که از نوکري سلطان گریخته ملازم قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد ٭

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغاز این فتح سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پیشه اینچنیـــن تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - و نسخهٔ [چ] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [چ ه] پیرغلي (۴) در [بعض نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري ٭

درآمدنِ جنودِ اقبال در درونِ قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدنِ آن بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانباني رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجّهِ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلي درآمدند - صدرخان همچنان با تمامِ مردم خود بر درِ خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمي شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردمِ اعیان عنانش گرفته بجانبِ سونکر بردند - و کسِ بسیار بهمراهيِ او شتافته آنجا متحصّن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاهِ ظفرقرین سه روز نهب و تاراجِ منازلِ مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منعِ یغماگران شرفِ نفاذ یافت - و معتمدان را پیشِ صدرخان و سلطانِ‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایحِ گرامي دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازيِ گفت و شنود و کوتهيِ سخن آن متحصّنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه نقنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاقِ خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب[۲] بطریقِ ایلغار متوجّهِ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلّی منزل بمنزل متعاقب مي‌آمده‌باشد ●

چون عساکرِ فیروزي‌مآثر بجانپانیر نزدیك شد بجانبِ دروازهٔ پولي[۳] قریب بحوضِ عمادالملك (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانبِ شکرتلاو است) بیرون آمده بجانب کمبایت[۴] فرار نمود - و در شهر باشارتِ او آتش درگرفت - حضرتِ جهانباني بشهر نزولِ اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآبِ رحمت فرونشانند - و میر[۵] هندو بیگ و جمعي دیگر را در حدودِ جانپانیر گذاشته و مقدارِ هزار سوار بخود همراه گرفته بجانبِ سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و صد غرابِ جنگي را (که بخیالِ فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکرِ عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخرِ همانروز (که او بدیپ رفت) حضرتِ جهانباني بکمبایت نزولِ اجلال فرمودند - و ساحلِ دریای شور مخیّمِ سرادق اقبال شد - و ازانجا جمعي را بتعاقبِ سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادرانِ نصرت‌قرین از نزدیکيِ دیپ بغنایمِ فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیداتِ آسماني[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ج] پلپلي (۴) نسخهٔ [ج] کهنبـــایت
(۵) نسخهٔ [ط] وامیر هندو بیگ وشیخ بهلول و جمع دیگررا (۶) نسخهٔ [ط] آسماني وتوفیقـــات ازلي ●

در سال (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود - و آنرا که با هدای بازگشت امت و معیار آن نیت درست هرآینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود *

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود - و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست - و اغزیوار خان را (۲) (که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید (۳) - و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد *

و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است - و ملکی چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد - میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ کار خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهار دیگر شاه طهماسپ خود بحدود قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع (۴) کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم - و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نی - ناچار خانه آراستی و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میدانم - و خود براه تته و آچه (۵) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغرنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد
(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا ه]
آچه - و نسخهٔ [ح] اوچه *

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرساندم - و بعد از سرگذشتِ بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بارِ دوم یورشِ قندهار نموده متوجّه شد - میرزا حیدر را بجهتِ سربراهیِ مهمّاتِ لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجّهِ میرزا بداغخان قجار(۲) را (که از امرای بزرگ بود) بحکومتِ قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغخان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرّف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

سخن(۳) کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصّه چون حضرتِ جهانباني بمردمِ کم بحدودِ کمبایت نزولِ اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیانِ سلطان بهادر بودند - و نزدیکِ کولي‌وارہ بسر مي‌بردند) بکولیان و کوارانِ آن سرزمین قرار دادند که با موکبِ حضرتِ جهانباني مردمِ کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثارِ بیداریِ اقبال آنکه پیرزنی ازینمعنی خبردار شده خود را بحوالیِ سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکانِ درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقفِ عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثارِ راستي از پیشانیِ حالِ او ظاهر بود رخصتِ بار یافته قرارداد شبخون را بعرضِ اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسرِ من در بندِ یکے از ملازمانِ رکابِ دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهي او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسرِ او را پیدا ساختند - و بر هردو موکّل گذاشتند - و از روي احتیاط سپاهِ نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیکِ سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرتِ جهانباني با سپاهِ دولت‌قرین خود را بر سرِ تلی کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراجِ اردو پرداختند - و اکثرِ کتبِ نفیسه (که مصاحبانِ معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخطِ ملّا سلطان‌علي و تصویرِ استاد بهزاد - و الحال در کتابخانهٔ حضرتِ شاهنشاهي موجود است - القصّه در اندک فرصتی صبحِ سلامت از مطلعِ اقبال دمید - و بهادرانِ جلادت‌آئین رو بریشِ بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتانِ سیه‌بخت را منهزم و متفرّق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئي یافت - و بکامِ خود رسید - و سطوتِ غضبِ پادشاهي و صولتِ قهرِ جبّاري بجوش آمده حکمِ غارت کردن و سوختنِ کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعضی نسخه] قجار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن *

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضی‌زادهای قصبهٔ نریاد(۲) بود که از قصبات آن ولایت است - و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شده‌بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خار زار گذر(۳) پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشان کوهنورد بمصلحت منافع خود منفذے پیدا کرده از قسم غلّه و روغن(۴) بقصد گران‌فروختن در پای قلعه می‌بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا می‌کشیدند *

چون مدّت محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرت جهانبانی سیـــر اطراف قلعـــه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد می‌جستند - یکمرتبه از طرف هالول(۵) (که باغستان بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعی (که غلّه و روغن فروخته از میان جنگل برآمده‌بودند) بنظر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم‌کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بلاچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواری(۶) - که برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یك گز چپ و راست در دیوار کوه فروکوفتند - و جوانان بهادر حکم‌یافتند که بدین معراج مردانگی برآیند - سی و نه نفر برآمده‌بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینقدار توقّف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین سُلّم فولادی بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زباد - و نسخهٔ [ح] نرباد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] نا همواری *

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهل قلعه را بےدست و پا ساختند - و از آگاه‌شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالا تر بر سر کوهچهٔ (که‌آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهی مهمّات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد - و بعواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقرّبان عتبهٔ سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح اوّل هفتهٔ ماه صفر یافته‌است *

و چون ولایت گجرات تا آب مهندري در تصرّف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمراسم تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیّن شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش مي‌یافت - عمادالملک قدم جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدِ کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهرکس دهد باز پرسِ آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک لک گجراتي باو میداد - در اندک فرصتی سي‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گده با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست‌افتادن اسباب و اموال فراوان ببزم خسرواني اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در رویه جشنهای(۲) بادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب مي‌یافت *

و از جلایل شرایط فرماندهي آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهباني نماید - علی‌الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

---

(۲) نسخهٔ [ط] چراغان مي‌افروختند - و مجلسهای بادشاهانه *

بر جزئیّاتِ اُمور کشیده باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده مُنهیانِ راست‌گفتارِ درست‌کردار تعیین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمسامعِ اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوامِ ملازمتِ سطوتِ پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرّب از هوش برده در پالغزِ خسرانِ ابدي اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستي روی‌نماید - چنانچه دربنولا سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبي بزم‌آرای دولتِ روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگانِ ناقص‌نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالي شده بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات‌دار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هالُول[۲] (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشي (که رختِ عقل و هوش را بیغما داده بودند) کتابِ ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار[۳] چهل کس همراه داشتند - روزے از هر یکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهر یکے دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده[۴] بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازمِ ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک‌گیري شده بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائیدِ آسماني - قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگي و بیهوشي مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتنِ دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیبِ راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیالِ فاسدِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیین فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهای اجل‌رمیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگِ بهرامي در بر کرده برکرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ج] هانول (۳) نسخهٔ [ا] جانفشان (۴) نسخهٔ [ز] کشیده •

مي‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخی را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقهٔ (که از خودبیني گوش بر اوامرِ پادشاهي نداشته‌بودند) گوش و بیني را بر جا نیافتند - و طایفهٔ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند *

بعد ازاختتامِ این قضایا و احکامِ وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالي از سادگي نبود) در رکعتِ اوّل سورهٔ الم تر کیفَ خواند - بعد از فراغِ سلام حکمِ گردن‌انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمدًا سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد[2] پرغلي عرضه‌داشت نمود که این امام معنيِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانی چون پرتوِ ساده‌لوحيِ امام برحاشیهٔ ضمیرِ قدسي تافت و اشتعالِ نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را برقّت[3] و بکا گذرانیدند *

و بعد ازانصرامِ این امور[4] تردي‌بیگ‌خان را در چانپانیر گذاشته‌راياتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندري نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیري کرده پیش‌آمده بهر یک کوچِ موکبِ معلّی او نیزکوچ میکرد - میانِ قصبهٔ نریاد و محمودآباد با میرزا عسکري (که هراول بود - و چند منزل پیشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم درپیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعي کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ کوکبهٔ عظمتِ پادشاهي بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالي رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصر میرزا و شکستِ مخالفان معًا روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے دیگر تردّد نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش محمّد تراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا سطوعِ راياتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر محمد علي - و نسخهٔ [ج] محمد بر غلي - و نسخهٔ [ح] پسر محمد علي

(۳) نسخهٔ [ط] بگریه و زاري (۴) نسخهٔ [ز] امور *

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از ده خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام بهبرص یعني عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیق این معني مردم متعین شدند - دو کس زخمي (که درمیان کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ‌کرده پیشتر نزول اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکر دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانگریه[۲] مخیّم اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمام اُردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر باشند - و غیراز میرزاعسکري و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالی سرکیچ[۳] (که معمورهٔ ایست دلکش) نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزّت بسیر شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیق مُهمّات گجرات توجّه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعي کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کُمک شود خود را بآنجا رساند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروج[۴] و نوساري[۵] و بندر سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کمبایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوچکه[۶] بهادر اختصاص گرفت ٭

و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجّه بندر دیپ شدند - در رتقیکه موکب عالي از دندوقه[۷] (که در سي کروهي احمدآباد است) گذشته‌بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالي از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمرّدان این حدود سر بغي و تمرّد برداشته دست افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مُسرعان آمدند که سکندر خان و ملّوخان خروج‌کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند - و او اموال خود را گیرانده باُجین آمد - و جمیع سپاهیان (که درین صوبه[۸] جابجا تعیّن بودند) در اُجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیّتي فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علي

---

(۲) نسخهٔ [ج] کانگره (۳) نسخهٔ [۱] سرگنج (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوسادري (۶) نسخهٔ [ب] کوچک - و نسخهٔ [د] بهیکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبه ٭

• کتابدار حاکم آجین بزخم بندرق درگذشت - و بقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتی‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده (۲) چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهی از آمرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت (۳) نزول فرمودند - و ازانجا به بروده و بروج و ازانجا بجانب سورت تصریف اعنهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر آسیر و برهان‌پور توجه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامراني و کامبخشي بر روی روزگار کشودند •

• گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگی (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسي سپرد) هراینه بدست خود تیشه بر پای خود زند - و بزور خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکري و آمرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که (۴) صفر نام داشت - و قلعهٔ سورت بناکردهٔ اوست) با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساري را (که در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین‌خان ازبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشتـــه (۵) بدروج آمد - و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکي روانهٔ بروج شد - و رومي خان از راه دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببــروج آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از امرا سپرده مندو را الخ
(۳) نسخهٔ [ح] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهروچ •

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطاب شتابخانی داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میرفتند - پتن را خالی یافته متصرّف گشتند - و از کمال بے‌اتّفاقی و بے‌تدبیری حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرّک آمدن سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهان او پی‌درپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّه احمدآباد گشت - و بزودی نزدیک سرکیچ[۲] فرود آمد - عسکری میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقب اساول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواع خسران روی‌داد •

نمک خوردن و کاسه بر سرخوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحت کم‌خدمتی پیمودن ظاهر است که بچنین روز نشاند[۳] - سبحان‌الله گرفتم [که دل اخلاص گزین (که گوهریست بے بها - و در خرابآباد دُنیا کم بدست افتد) نداشتند] نقد معاملهدانی وسوداگری (که رایج این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندی داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاری هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهی رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگ مردانه کرد - و بسیارے از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخمی رسید - غنیم[۴] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا[۵] عسکری چون دل بجای داده‌بود از آب مهندری (که پیش راه بود) بے‌محابا گذشت - و خیلے از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندری آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان باندیشهٔ نامه به تردی بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاین قلعهٔ پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رسانده (۴) نسخهٔ [ح] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکری بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب •

کرده بدفعِ خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا همت) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعني نکرد - و میرزایان کنکاشِ گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستي یابیم بهتر - والّا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ فاسد ازانجا کوچ کرده از راهِ کهات[2] کرجي بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهیِ جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشـــان مطّلع شد از آب گذشتـــه بر سرِ جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط بوس مُستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بے‌اعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ چیتور بهم رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعطایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند ●

و یکی از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّـــد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طُغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقا گذارش یافت) دریننوبت باز از بے‌سعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعی (که برای نابیناساختنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] کهاتِ کرجي ●

رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش (که درانجا بودند) امان طلبیدهٔ قنّوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدودِ بلگرام از آبِ گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواجِ کار فتنه‌سازانِ حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدنِ نسیمِ اقبال آن شعله فرونشست - و شمالِ فتح وزید - و لشکرِ اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسرانِ او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصولِ موکبِ عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفانِ ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرفِ استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکبِ والای[۲] حضرت جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکمِ بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان‌بهادر قریبِ دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظارِ سطوت و جلالِ حضرتِ جهانباني و قهرمانِ اقبالِ این دودمانِ عالي دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سودِ خود مي‌اندیشید) سرمایهٔ زیانِ او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکرِ منصوره و مشاهدهٔ صدماتِ جنودِ عظمت کسانرا با تُحَف و هدایا پیشِ وزري فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدنِ خود کرد - دربن اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزري با غرابها و مردمِ جنگي از راهِ دریا به بندرِ دیپ آمد - و احوال معلومِ او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مددِ ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیشِ سلطان فرستاد که بموجبِ طلب آمده‌ام - چون صحّتے روددهد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراهِ احتیاط بیرون آمده درسیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخرِ روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسشِ وزري رفت - بمجرّدِ رفتنِ تمارضِ او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قیدِ ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزري بر سرِ راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقّف نمایند که بعضی تُحَف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال[۳] فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجّهِ غرابِ خود شد - قاضیِ فرنگ سرِ راه بر سلطان گرفته تحکّم درتوقّف نمود - سلطان از رويِ بےتحمّلي شمشیرکشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غرابِ ایشان بغرابِ خود جَست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب •

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند مرده برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزی میر ابوتراب (که از اکابر گجرات است) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی (که نسبت استادی بسلطان‌بهادر داشت) دران ایام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضی سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت *

دارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زراقی خزاین گجرات بعضی را بدست تصرف خود درآورد - و بعضی بدست فرنگ درآمد - و جزوی بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت - و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتی باوندی همانجا(۲) بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملی در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب(۳) از تذئیلات مقصود و متممات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید *

• چون حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات *

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراستهٔ[2] گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمات ایندود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله[3] (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر قبل از مهم گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سرنو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل[4] - و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعیّنی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشد سه پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتے در پیش رایمل جدّ رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی[5] (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان ببن[6] (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شیراخیل
(۵) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

و کارِ او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجامِ مهام به تدبیرِ او صورت می‌یافت - و فرید پسرِ او از زیادهسری و بدنهادیِ پدرِ خود را رنجانیده جدا شد - و مدّتے از نوکرانِ تاج‌خان لودی بود - و چندگاه در اردهٔ ملازمِ قاسم‌حسین خان اوزبك شد - و مدّتے نوکرِ سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغانِ دیگر (که از ملازمانِ او بودند) بملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برده‌بود - بمجرّدِ آنکه نظرِ دوربینِ حضرت برو افتاد بر زبانِ مقدّس گذشت که سلطان‌جنید چشمانِ این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزی میکند - او را مقیّد بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاهِ حضرتِ گیتی‌ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردمِ خود سپارد فرار نمود - درین اثنا پدرِ او را اجل در رسید - و اموال بدستِ او افتاد - و در حدودِ سهسرام در جنگلستانِ جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزنی و دزدی و مردم‌کشی سرِ فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازی و نادرستی(۲) خود را از سرهنگانِ روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدستِ سوداگران امدادِ خرج کرده او را پیشِ خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردمِ رند و اوباش برو گردآمدند - درین میان حاکمِ بهار (که یکے از اُمرای لوحانی بود) رختِ زندگانی بربست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشانِ خود بایلغار خود را رسانید - و مالِ فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سرِ آلغ میرزا (که نزدیکِ سرو بود) ناگهانی ریخت - بحیله پردازی برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیّتِ مال و مردم بهمرسیده‌بود ده بتدریج رفته آنحدود را متصرّف شد - و در سورج گذه (که سرحدِ ملکِ حاکمِ بنگاله است) با لشکرِ آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرّف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والیِ بنگاله جنگ و جدل می‌نمود - و مدّتے مدیده محاصرهٔ گورکهپور(۳) داشت *

و از غرایب(۴) آنکه شیرخان منجّمی ممتاز را شنید که راجهٔ اوڈیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کارِ او آگاهی بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجّم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستے نیست - و در فلان تاریخ دست خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] ناراستی (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غرایب تره

نوشته بود همان طور بظهور آمد[۲] ٭ ٭ شعر ٭

شنیدم ز دانا که دانش بسیست ٭ و لیکن پراگنده با هر کسیست

و درین ایام (که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سری را از اندازه گذراند - این است مجمل مبادی احوال شیرخان - و تتمهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد ٭

الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان‌آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقرعلی (که از امرای کلان حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبط دارالملک دهلي قرار یافت - و حکومت دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشي (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپي (که جایگیر او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخش آنصوبه باشد - و نورالدین محمد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد[۳] او بود - و عفت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده) تنوج و آن نواحي بحراست او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتي شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکري و میرزا هندال همراه بودند - و از امرا ابراهیم بیگ چابوق[۴] و جهانگیر قلي بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردي بیگ خان و قوچ بیگ و تردي بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان ازبک و بوچکه[۵] بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجي محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت‌اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروزي‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهے بر کشتي نشسته و گاهے بر اسب سوارشده بمشاغل ملکي و ضوابط ملک‌گیري پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چناده[۶] (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکب عالي در نزدیکي چناده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه‌بوسي دریافت ٭

و مجملے ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید[۷] همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچک بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید ٭

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود - و آنحضرت ازروی عواطف ذاتي رقم عفو برجرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از اُمرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکري و میرزا هندال بموجب اشارت عالي رفتند - و میرزا عسکري بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهي بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالي آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک (۲) مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسپ سرفراز شد - آرے - بدرگاه خاصان ایزدي سیئات را بحسنات خریداري کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها (۳) بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهي چندین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظلّ الله اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که در گذشتن از گناهان ضرورے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمي‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني باوجود چندین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّاني مُتخلّق گشته در مُکافات بدي به نیکوئي پیش‌آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق ستجیده ملاءهٔ فطرت عالي و ذاتیِ عُنصر قدسي است - و در اجرای سیاسات چندان مُلاحظه (۴) و تأنّي مرعي دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شگرفنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتي‌کشای حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئي (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تأني اند *

جنّت‌آشیانی بحدود چناده نزول اجلال فرموده رای عالم‌آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتح مندسور (۲) از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میر آتشی سر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیب ساباط نمود - و از قطعهای پخته (۳) بر روی تخته آنچنان سطحه مرتّب ساخت که خردمندان دقیقه‌شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّف اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند امّا مؤیدبیگ درلدی (که از نزدیکان بساط عزّت بود) بتسویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تحکّمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش‌نهاد همّت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجّه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقّدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار امرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برّ و بحر عساکر نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون‌قباب (۴) شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند درآئین ملک‌گیری بروش فیروزی‌یافتن بر حصول مامول هرآینه اقرب خواهدبود - چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام *

هنوز راسخ نکرده است بزودی برسر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود - آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنکاش او حکم بر نهضت رایات جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذراندند که ازانطرف آب میرفته باشد - چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود) با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار[۲] خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گذهی را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد ٭

و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راه جهارکهند پیش گرفت - که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بماسنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گذهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم اینها بایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند - و حضرت جهانبانی از بهاگلپور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علی بیگ[۳] و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعین فرمودند - چون عساکر پادشاهی بنواحیِ گذهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته برسر اُردو آمد - این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند - لشکر مخالف بسیار - و این مردم برسر استعداد و عزیمت جنگ نه - بیرام خان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلانید[۴] - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از کمک افواج قاهره بسبب بی‌ترتیبی کوتاهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت - علی خان مهاونی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درین توجه کشتی بحرآرا (که بجهت سواری خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره‌روزگار رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرنیه[۵] باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ح] پهار خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴) نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پلنه ٭

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله[۲] درآید - و حضرت جهانباني ازانجا کوچ بکوچ متوجّه بنگاله شدند - و بتائیدات الٰهي در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با ساير افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهنذ بحدود رهتاس آمد - و بروباه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرّف شد *

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلّح را درآورد - و باطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادمانی[۳] نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بےپروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه‌داده بے رخصت عالي در عین موسم باران متوجّه دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خلوتخانهٔ دماغ بے فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته[۴] در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتے بنارس را در تصرّف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جلایر پدر شاهمخان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراراي میرفت - و طلبگار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ح] نه بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شمرده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلي *

می بود - جمال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس ایلغار کرده رسید - و یوسف بیگ سیاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد - هرچند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فایده نداشت - و در نواحی جونپور مردانه شربت وایسین درکشید - مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبول کردند - و بابابیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد - و حقیقت احوال بمیرزایان و اُمرا نوشت - و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت - میر نقرعلی[۲] از دهلی بدارالخلافهٔ آگره آمد - و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گذرانید - و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند - و ازانجا میر نقرعلی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد - و در حدود آگره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شوند - و مقارن اینحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد باباقشقه و زاهدبیگ و میرزا نظر[۳] و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد (که او را در قنوج گذاشته بودند) آمدند - و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت - و استدعای استمالت ایشان نمود - میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توغبائی (که از معتمدان میرزا بود) فرستاد - و شرح آمدن اُمرا را بیادگار ناصرمیرزا و میر نقرعلی نیز نوشته روان ساخت - و اُمرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول (که در مواجب زاهدبیگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت - کوته‌اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم - اگر شما چنانچه خیال کرده‌اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم - و گرنه پیش میرزا کامران میرویم - وآنجا کامروائی و درستکامی در نظار ما ست - محمد غازی توغبائی آمده پیغام اُمرا پنهانی رسانید - و گفت که یکی از دو کار ناچار است - یا خطبه بنام خود بایدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - یا ببهانه اُمرا را گرفته مقید کرد - میرزا هندال (که پیوسته سرش بسودای محال میخارید) این معنی را از مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعید لطف حرام نمکان عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیال تباه را بیشتر استحکام داد *

چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامع علیهٔ حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول[۴] را (که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقیر علی (۳) نسخهٔ [ح] میرزا نظیر (۴) نسخهٔ [ج] بهول - و نسخهٔ [ز ح] پهول*

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که اُمرا اندیشهای نادرست و نکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتي که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین‌محمّد از قنّوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار(۲) داده سخن یکی ساخته‌بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیش اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطرجمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاق میرزا نورالدّین‌محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین‌محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و بیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار(۳) آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرائید * بیت *

باد است نصیحت کسان در گوشم * امّا بادیکه آتشـــم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه مي‌بیني من ماتم ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا *

تو خرد سالي - و از حرف و حکایتِ فتنه‌سازانِ ناعاقبت‌اندیش راهِ صواب گم کرده - کمر بر هلاکِ خود بسته - محمّد بخشي آمده گفت شیخ را خود کشتید - در بارهٔ من چرا توقّف دارید - میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصر میرزا و میر فقر علي این قضیّهٔ ناگوار شنیده از حدودِ کالپي براهِ گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملکِ دهلي رسانده در استحکامِ مبانیِ شهر و لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور (که نزدیکِ فیروزآباد است) رسیده‌بود که خبرِ ایلغارِ یادگار ناصر میرزا و میر فقر علي بجانبِ دهلي رسید - میرزا و اُمرا کنکاش کرده بتصرّفِ[2] دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جایگیرداران خرد از اطراف و نواحي آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلي را محاصره کردند - یادگار ناصر میرزا و میر فقر علي در قلعه‌داري کمرِ همّت بستند - و بمیرزا کامران صورتِ واقعه نوشته التماسِ توجّه در دفعِ فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدودِ قصبهٔ سُنپت[3] رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدودِ دارالخلافهٔ آگره شتافت - میرزا کامران چون قریب بدهلي رسید میر فقر علي آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت - میر فقر علي بمقدّماتِ هوش‌افزا میرزا کامران را بآگره روانه ساخت - و میرزا هندال در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی صادقِ دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردنِ او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا بآئینِ لائق پیش آمد - و روزِ دیگر اُمرای فتنه‌انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان و اُمرا باتّفاقِ یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفعِ فتنهٔ شیرخان نمایند - امّا چون سعادت رهنمونِ این گرامي‌نژادان نبود توفیقِ این خدمتِ دولت پیرای نیافتند *

الحاصل چون بمیامنِ تائیداتِ آسماني ملکِ بنگاله بدستِ اولیای دولتِ ابدپیوند درآمد و پای‌تختِ آن ولایت مُستقرِ موکبِ عالي شد و اُمرای عظام ولایتِ عظیم در جایگیرهای خود یافتند موادِ عیش و عشرت آماده ساخته ابوابِ غفلت بر روی روزگارِ خود گشادند - و ارکانِ سلطنت بانتظامِ امورِ ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگیزانِ ملک (که همیشه مسعت‌آبادِ عالم ازان قسم بیباکان خالي نباشد) سرِ آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید که فتنهٔ غنوده مژگانِ فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانیِ احتیاط راه‌یافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [ت] بصوب - و نسخهٔ [ر] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سون پت *

(که اعتماد را شاید) بمعسکر اقبال نمیرسید - و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقرّبانِ بساطِ عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسي‌سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ نازکهٔ هندوستان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقي (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانباني بدولت و اقبال ارکانِ خلافت (۲) را طلب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالي مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در زیرِ سیلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفاني داشت و قطعاً هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت مراجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روشِ کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائي و سیه‌بختي فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلي بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ باران عنانِ مراجعت معطوف داشته متوجّهِ مستقرّ خلافت شدند *

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهي و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات بر سرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهند که آمده بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید - و قصدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانباني بتُرهُت (۳) رسید شیرخان کمیِ لشکر و بی‌سرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده خیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیکِ لشکر از هر طرف قابو مي‌طلبید - و هیچکس را مجالِ آن نمیشد که از نیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابنِ علي قراول‌بیگي رفته خبرِ مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالي از آبِ گنگ عبور فرموده بسمتِ مستقرِّ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ او بمعسکرِ اقبال شعله‌افروزِ نایرهٔ غضبِ پادشاهي شد از کمالِ سطوت و قهر عنانِ توجّه بجانبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که درچنین وقتی [که بی‌سامانیِ عساکرِ اقبال (که بادپایانِ گیتي‌نورد چندین مسافتِ بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [۱] سلطنت (۳) در [بعضی نسخه] بترهن *

است] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت بدور است - لیکن درانست آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود } آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدے گرانمایه بیکی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان (که از جیب قاجولی[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هراینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی ننماید چهرهٔ تامّل خردپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهٰذا با لشکرے چنین که عالمی تسخیر توان‌کرد از افغانے چند تیره‌رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجّه موکب عالی واقع شد - و در موضع بهیه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتّفاق افتاد - درانجا سیاه آبے است کنباس[۴] نام - درمیان دو لشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می‌بود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدّت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود) از کوتاه‌بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتّفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت می‌آمد نقش آن الواح الٰهی در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمی‌بست - و شیرخان از روی روباه‌بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلّی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدّمات مکرافزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] قاچولی (۳) نسخهٔ [۵] بیهنه - و نسخهٔ [ز] میهه (۴) نسخهٔ [ب] کنش - و نسخهٔ [ج] کینّاس *

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائي بارکان کار آگاهي ملحق میگردد - وازین سبب در شرایط نگاهبانيِ تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شیي (که یاتیشِ محمّد زمان میرزا بود) ازو غفلتے تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقتِ صبح از عقب اردوی معلّی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکرِ پادشاهي را فرصتِ زین‌کردنِ اسب و مجالِ جیبه[۲] پوشیدن نشد - حضرتِ جهانباني از غفلتِ سپاه اطّلاع یافته حیرانِ نقشِ کارگاهِ تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست رفته‌بود - در وقتِ سواري بابا جلایر و تردي بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکمِ اشرف شد که زود رفته مهدِ علیا حاجي بیگم را برآرند - آن در وفاکیشِ غیرت‌اندیشِ بر درِ سراپردهٔ عزّت[۳] شربتِ گوارای شهادت در کشیدند - و میرپهلوان بدخشي نیز با جمعی کثیر در گردِ سراپردهٔ عصمت توفیقِ جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرتِ مهدِ علیا بیرون نتوانستند‌آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانتِ ایزدي متکفّلِ حال و ضامنِ مآل بود) ساحتِ حریمِ حرمِ عفّت را عواصفِ خیالِ بداندیشان نتوانست پیمود - و غبارِ اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشیِ سرادقاتِ عصمتِ پردگیانِ جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوسِ ناموسِ الٰهي از تقدیس‌خانهٔ رفعت بدورباشِ حاجبانِ غیرت حراستِ پرده‌نشینانِ خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیالِ فاسد درِ ضمیر آن تیره درونان راه‌نیافت - و شیرخان آن عصمت قباب را در کمالِ صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت •

و بالجمله چون آنحضرت متوجّهِ پُل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگانِ دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوند[۴] مقارنِ این حال (چون نگهداشتِ ایزدي حافظ احوالِ آنحضرت بود) سقّائی خضرِ راهِ ایشان گشت - و بدستیاریِ شناوری او ازین‌گرداب فتنه بساحلِ نجات رسیدند - آنحضرت دریں اثنا از وی پرسیدند که نامِ تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظامِ اولیائي - و عنایت و مرحمت بجای آورده بار وعده فرمودند که چون بسلامت بر تختِ سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پرغصّه در نهمِ صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحلِ آب گنگ برگذرِ جوسه[۵] ازمکمنِ تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد یرغلي[۶] و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ج] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ج] پیرعلي •

از اُمرا و افاضل غریقِ بحرِ فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ او را بر روی او نیاوردند - و بتفقّداتِ بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند - از اطرافِ مملکت اُمرا و سپاهیان باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامیدِ وعدهٔ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني (که تاجده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بیغوا را از دور دیدند في‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی ساخته بحکمراني پایهٔ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاجِ بخشش گردِ احتیاج از چهرهٔ احوالِ او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوّهمّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد * ۱۰

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان بر سرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیرقلي بیگ جنگ درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي اُمرای بنگاله در دفعِ فتنهٔ (۲) اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فرصت فوت بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیرقلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمان نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّبِ خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنهٔ مخالفان *

دراز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالپی و اتاوه فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجاگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپی قیام داشت) بر سرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلاوری در برابرِ آن روباه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبی فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته شد - و حضرتِ جهانبانی مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِ عالی (که باوجودِ خلافِ باطن[۲] اتّفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کس خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال‌رویه و تا حدّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولیِ‌نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامی تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافات نتایجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه در صدرِ حیات سزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگی بر تنبیهاتِ غیبی متنبّه نگشته بر مسلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّلاً خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جلبِ مضرّتِ دوست و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و بانی گشت - هرچند حضرتِ جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهی نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهی مردمِ خود را همراه کن) میرزا بر عکسِ خواهشِ آنحضرت همگی درین اندیشه که

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

مردمِ پادشاهي را بد راهي داده همراهِ خود ببرد - و ميرزا حيدر بن محمّد حسين گورگان (كه خالهزادهٔ حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و همراهِ ميرزا كامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دريافته‌بود - و بنوازشهاى فراوان ممتاز گشته) ميرزا كامران بيمارىِ خود را بهانه ساخته او را بهمراهىِ خود سعي كرد - ميرزا حيدر بجانبِ ميرزا كامران ميل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بےنكري حرفِ رخصت درميان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند كه اگر نسبتِ خويشي منظور است از طرفين علي‌السّويّه است - و اگر ارادت و اخلاص است اين نسبت بما بيشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود بايد همراهِ ما شوي كه ما برسرِ غنيم ميرويم - و آنكه ميرزا كامران اظهار بيماري مي‌نمايد تو طبيب نيستي - و داروشناس نهٔ كه همراه روي - و آنكه ميرزا لاهور را مامن تصوّر كرده خيالِ فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازين يورش اگر امرے مانع شود كنجِ سلامت در هندوستان نميتوان يافت - و نيز امر[۲] از دو شق بيرون نيست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وكدام آبرو كه از شرمندگي سر از زمين نتوانيد برداشت كه مردن بران زيستن شرف دارد - و اگر عياذًا بالله حال برخلافِ اينست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر كس كه اين كنكاش بميرزا كامران داده دماغش خبط يافته - يا خيانت ورزيده - و حق را ازو پوشيده از راهِ خوشامد درآمده‌است - الحاصل ميرزا حيدر بدلالتِ بختِ بيدار طريقِ هدايت يافت و بدولتِ رفاقتِ موكبِ عالي معزّز و ممتاز گشت - و ميرزا كامران از وفورِ جمعيّتِ خود سه هزار كس را بپاشليقىِ ميرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفيقِ خدمت نيافت ٭

توجه موكب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالك شرقيه بدفع فتنهٔ شير خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا كه بعد ازان وقوع يافته

چون كارآگهانِ بدايع‌طرازِ نگارخانهٔ تقدير در نقش و نگارِ طرحِ ديگرند اگر اكنون كار بر مراد نشود جاى شُكر است نه مقامِ شكايت - و لهٰذا ايزدِ جهان‌آرا اتّفاق از چنين برادرانِ گرامي برداشت - و جمعيّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشكرے

---

(۲) در [اكثر نسخه] از دو بيرون نيست ٭

اندک متوجّه بسیارسه از دشمن شدند - و از قوّتِ دل و استقلالِ همّتِ جبلّی خود قلّتِ اولیا و کثرتِ اعدا را منظور نداشتند - و چون موکبِ عالي به بهوجپور رسید شیرخان با لشکرِ انبوه آنطرفِ دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاهِ معدودِ خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانے بر گذرِ بهوجپور پُل بسته شد - و جمعے از یکّه‌جوانانِ تیزجلو قریبِ صد و پنجاه نفر خود را مستعدِّ کارزار ساخته بر اسپانِ بے زین سوار شده بآب زدند - و مانندِ شیرانِ دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون نهنگانِ دریانورد در بحرِ غدّار قطره زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند - و دادِ مردانگي و پهلواني داده بر موجّهای مراجعت عزمِ اردوی معلّی نمودند - چون نزدیکِ پُل رسیدند افغانان فیلِ گردباز نامي را (که در جنگِ چوسه[۲] بجانبِ فوجِ عدو مانده‌بود) بشکستنِ پُل سردادند - آن فیلِ بےاعتدال خود را بر سرِ پُل رسانیده قواعدِ آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلّی توپے رها کردند که قوایمِ فیلِ گردباز را خورد ساخت - و لشکرِ غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانانِ فدوي دادِ شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنارِ آب گرفته بقنّوج روان شوند - بملاحظه و تاني کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتیِ کلانِ مخالفان درهم شکست - و از تلاطمِ امواجِ قهر زیر و زبر شد - و مدّتِ یکماه زیاده در نواحیِ قنّوج تقابل بود - در اواخرِ حال محمّد سلطان میرزا و پسرانِ[۳] الغ میرزا و شاه میرزا (که نسبتِ ایشان بحضرتِ صاحبقراني منتهي میشود - و نبیرهٔ دختریِ سلطان حسین میرزا اند - و بملازمتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقارشدنِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے بدین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با وليِ‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیّهٔ حضرتِ جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّت گناهانِ کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحمِ پادشاهانه سعادتِ امتیاز بخشیدند - و چون در سرشتِ اصلیِ این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتي و کم‌فرصتي در چنین وقتے اختیارِ فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگانِ دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او •

مردمِ پادشاهي را بد راهي داده همراهِ خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمّد حسین گورگان (که خالهزادهٔ حضرتِ گیتيستاني فردوسمکاني بود - و همراهِ میرزا کامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافتهبود - و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماریِ خود را بهانه ساخته او را بهمراهیِ خود سعي کرد - میرزا حیدر بجانبِ میرزا کامران میل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بےنکري حرفِ رخصت درمیان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند که اگر نسبتِ خویشي منظور است از طرفین علیالسّویّه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود باید همراهِ ما شوي که ما برسرِ غنیم میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماري مينماید تو طبیب نیستي - و داروشناس نهٔ که همراه روي - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصوّر کرده خیالِ فاسد است چه از بازپسماندن ازین یورش اگر امرے مانع شود کنجِ سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر[۲] از دو شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وکدام آبرو که از شرمندگي سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاذًا باللّٰه حال برخلافِ اینست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را ازو پوشیده از راهِ خوشامد درآمدهاست - الحاصل میرزا حیدر بدلالتِ بختِ بیدار طریقِ هدایت یافت و بدولتِ رفاقتِ موکبِ عالي معزّز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفورِ جمعیّتِ خود سه هزار کس را بباشلیقیِ میرزا عبداللّٰه مغل همراه ساخت - و خود توفیقِ خدمت نیافت *

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنتآشیاني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرتافزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهانِ بدایعطرازِ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگارِ طرحِ دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شُکر است نه مقامِ شکایت - و لهٰذا ایزدِ جهانآرا اتّفاق از جلبیِ برادرانِ گرامي برداشت - و جمعیّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشکرے

---

(۲) در [اکثر نسخه] از دو بیرون نیست *

اندک متوجه بسیارے از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالي به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانے بر گذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعے از یکهجوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بے زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره‌زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگي و پهلوانی داده بر موداي مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامي را (که در جنگ چوسه[۲] بجانب فوج عدو مانده‌بود) بشکستن پل سردادند - آن فیل بےاعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوي داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند - بملاحظه و تاني کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران[۳] آلغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقراني منتهي میشود - و نبیرهٔ دختری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانباني جنت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے بدین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولي‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیهٔ حضرت جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در سرشت اصلي این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتي و کم‌فرصتي در چندین وقتے اختیار فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ●

شده راهِ گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریقِ حرامنمکي سپرده خود را بکنارة کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرتِ جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هرصورتے که از پردهٔ غیب چهرهگشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار داورِ دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِّ راهِ رفتنِ مردم نمایند) پُل بسته عبور فرمودند - و پیشِ لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوهِ فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویلِ سرطان شد - وموسمِ باران در رسید - و سحاب چون فیلانِ مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضربِ خیامِ عالي بود) از آبِ باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب وگزندِ آب وگِل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روزِ عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحالِ[2] خود ماند بجائیکه جهتِ نزول مقرّر شده فرودآیند - دهمِ محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسرانِ استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلعات (که سرکارداران توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانونِ مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجودِ شریفِ آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیشِ قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سر کرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد •

میرزا حیدر در تاریخِ رشیدي خود مي‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانبِ چپِ خود (که یمینِ من به یسارِ آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده‌بودند - و از بنده تا حدِّ جرانغارِ قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده - دو جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرونِ خندق ایستادند - و سه جوق متوجّهِ لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلواني و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قلم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابلِ میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود •

میان میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغار پادشاهي غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّد حملهٔ افغانان اکثر اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبهٔ بر سر لشکر مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حمائے نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود امّا درین وقت مردآزمائي جودت جلادت و حدّت شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و داد تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدم رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامت تقصیرات خود ذاهل شدند - و چشم‌زخمے چنین بولی‌نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّهٔ این یورش شده[۲] اند همانا که بخاطر غیور عبور کرده‌باشد که بیارگی مردانگي بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسرمنزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نرد ردّ و بدل بحریفان کجباز باختن - از آبے که باین بے‌آبرویان خورده شود سراب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس‌نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهان بیکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و الّا در عالم تحقیق برآرنده ایزد جهان‌آراست *

چون صعود کوکبهٔ اقبال و علوّ غلغلهٔ ظهور حضرت شاهنشاهي در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده‌بود دادار بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهي و تنبیه احرار است - نه از قسم پاداش کردار - چنانچه نزد حُکمای سلف مقرّر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیران پاک‌سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقش تربیتی است - چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

(۲) نسخهٔ [ز] شدند *

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیّت الٰهی بران رفته که هرگاه سعادتمندے را عطیّهٔ عُظمیٰ کرامت میشود و زمانِ حصولِ این دولتِ عُلیا نزدیک میرسد در پیشگاهِ آنوقت موردِ محن و مصرفِ فتن میسازند - و گردِ نقصے براذیالِ جاه و جلالِ او می‌نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قُصویٰ متصاعد شود خالِ این نقطه سپندِ عین‌الکمالِ او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوانِ ظهورِ نورِ اقدس از مظاهرِ انسي و مطالعِ بشري (که طینتِ قدسي‌زینتِ حضرتِ آلنقوا حاملِ آن گشته‌بود - و در مکامنِ بطون و ظهورِ افرادِ متنوّع جلوه‌گر شده قدم در عالمِ ملکِ شهادت مي‌نهاد) بنظراتِ خاصِ ایزدي در مراتبِ رحمت شرفِ تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمانِ ظهورِ مقصودِ اصلي ازان نور (که وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست) ترتیب شد] قضیّهٔ نامرضیّه را سپندِ این دولتِ ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاهِ ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌کشائي باز آمده بسرِ سخن مي‌آید *

و بالجمله چون شکستے که درستیِ جهان را آغازِ اساس باشد بظهور آمد تا کنارِ آبِ گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) أمرا بےجنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتي و حق‌ناشناسي یافته غریقِ گردابِ ناکامي شدند - و سفاینِ حیاتِ خود را بمکافاتِ نادرستي بموجخیزِ فنا دادند - و حضرتِ جهانباني بقدمِ ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنارِ دریا از فیل فرود آمده راهِ برآمد ملاحظه میفرمودند - چون کنارهٔ بلند بود راهِ برآمد میسّر نمیشد - یکے از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دستِ مقدّسِ آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معني بدستیاریِ سعادتِ جاوداني بخت[۲] و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولدِ او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس‌الدّین محمّد و مولدِ من غزني است - از ملازمانِ میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیانِ میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلکِ جمعیّت‌یافتگانِ نویدِ دولت درج ساخت - و باین نیت اسپ خود را پیش کشید - و بمواعیدِ الطافِ پادشاهي نویدِ اختصاص یافت - حضرتِ جهانباني ازانجا متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدودِ موضعِ بهنگاهور[۳] رسیدند اهلِ آن قصبه راهِ خرید و فروخت بمردمِ پادشاهي بسته در مقامِ بےهنجاري درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [چند نسخه] بهنکانور *

چنانچه هر کس بدستِ ایشان می‌افتاد قصدِ او می‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرضِ معلّی رسید حکمِ عالی شد که میرزا عسکري و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروهِ شقاوت‌پیشه دستبردي نمایند - و تادیب (٢) کنند - قریبِ سی‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروهِ شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکمِ پادشاهي بایشان رسید - میرزا عسکري از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قمچیِ چند انداخته می‌گوید که از بےاتّفاقیِ شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداري نموده متوجّهِ آنجماعت شدند - جنگِ عظیم درپیوست - و جمعِ کثیر از کوارانِ بےسعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکري (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتَب شد - و ازانجا حضرتِ جهانباني ایلغار فرموده بآگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبحِ دیگر بمنزلِ قدوةالاکابر میر رفیع (که از ساداتِ صفوي بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوري و سعادت یاوري کند و در مقامِ تلافي و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتي بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکري بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقتِ بیگ میرک در ساحتِ دهلي سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعِ کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستمِ شهرِ مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دومِ این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سومِ ماه حضرتِ جهانباني در همین منزل نزولِ اقبال‌فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت برخود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و در بیستمِ این ماه میرفقرعلي در اثنای راه محملِ حیات بر بست - و چون موکبِ عالي در حوالیِ لاهور قریبِ سرای (٣) دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوستِ منشي (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت (٤) فرود آمدند - و میرزا هندال در باغِ

---

(٢) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (٣) نسخهٔ [ه] وادیِ (٤) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند ٭

خواجه‌غازي (که دران ایّام دیوانِ میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن میرزا عسکري از قندهار[۲] رسید - و درخانهٔ امیروليبیگ نشست - و دریتولا دولتمند سعادت‌منش شمس‌الدّین محمّد (که بر کنارهٔ دریا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - و در غرّهٔ ربیع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادرانِ گرامي و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - و باوجودِ چندین اسباب آگاهي و تنبیهاتِ آسماني این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمرِ صدق بر میانِ همّت نمي‌بستند - و در هرچند گاه در ملازمتِ حضرت جمع آمده کنکاش میکردند - و بر اتّفاق و یکجهتي عهد و پیمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را بدین گواه مي‌کردند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخلِ کنکاش میبودند - تا آنکه روزے جمیع میرزایان و اعیانِ دولت و اکابر جمع شده بر اتّفاق و یکجهتي تذکره نوشتند - و تمام اهالي و اعیان گواهيِ خود را بران سجلِ سعادت ثبت نمودند *

و چون این محضرِ وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایحِ بلند و کلماتِ ارجمند فرمودند - و بر زبانِ گوهربیان گذشت که وخامتِ عاقبتِ طایفهٔ (که از جادهٔ قویمِ اتّفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - علی‌الخصوص درین نزدیکي چون سلطان حسین‌میرزا در خراسان کوسِ رحلت زده هجده پسرِ کامگار اقبالمند گذاشت با چنان دولتِ مستقل و سامانے موفور از بےاتّفاقیِ برادران ملکِ خراسان (که چندین سال بمیامنِ معدلت مرکزِ امنیّت بود) در اندک مدتے موردِ چندین حوادث گشته بشاهي بیگ اوزبک انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندانِ میرزا بالسنه و افواهِ خواص و عوام مطعون و مذموم شدند - و حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني هندوستانے بدین وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بےاتّفاقیِ شمایان از حیطهٔ تصرّف برآمده بدستِ چندین ناکسان درآید دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیبِ تفکّر نزدیک فرو باید برد - و از گریبانِ غیرت بیرون باید آورد - تا درمیانِ خلایق سربلندي حاصل آید - و موجبِ گردآوریِ رضای ایزدي گردد - هر یک از اربابِ عهد و پیمان و اصحابِ مواثیق و سوگند چنانکه عهد[۳] مراتب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوسِ خود حرف‌سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطرِ من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزے چند در حوالی بسر برند - و اهل و عیالِ تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم -

---

(۲) نسخهٔ [ج] - بهبل (۳) در [بعضی نسخه] عهدے *

و بماسني رسانيده باز آمده ملحق گردم - و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا گفتند كه بالفعل جنگِ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست كه بحدودِ بكر(۲) رفته آن ولايت را بدست آريم - و بقوّتِ وى گجرات را تسخير كنيم - و چون اين دو ملک بدست افتد و كار بانتظام آيد تخليصِ اين ملک باحسنِ وجوه ميسّر خواهدشد - ميرزا حيدر گفت مناسب آنست كه تمام ميرزايان از كوهِ سهرند تا كوهِ سارنگ دامنها را مستحكم(۳) ساخته بنشينند - و من متعهّدم كه باندک تقويتے در دو ماه كشمير را مستخلص سازم - و چون خبرِ گرفتنِ كشمير رسد هر كس متعلّقانِ خود را بكشمير فرستد كه مأمنے محفوظتر ازان نيست - چهار ماه مي‌بايد كه شيرخان برسد - و با گردونها و ضرب‌زنها كه اعتضادِ محاربهٔ اوست بكوهستان نميتواند رسيد - و در اندک فرصتے لشكرِ افغان ويران خواهدشد - چون زبانِ اينها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درميان مي‌آمد و آنحضرت نصايحِ رجمند ميفرمودند (كه شايد ميرزا كامران را چراغِ خرد روشن شود - و از تيره رائي برگشته در مقامِ صفا آيد) ميرزا از سخنِ خود بر نميگشت - و همگي همّتِ او آنكه هر يكے بطرفے ويران شوند - و خود بكابل رفته گوشهٔ عشرت را غنيمت شمارد - و پيوسته در انديشهاى نادرست فرو رفته‌بود - و سخنانِ اقبال‌بخشِ هوش‌افزا او را بيدار نمي‌ساخت - بظاهر دم از موافقت ميزد - و ميگفت بفلان ساعتِ مسعود ميبرآييم - و از يكدلي و يكرنگي به پيكارِ مخالف كمرِ همّت مي‌بنديم - و از راهِ باطن اساسِ مخالفت را استوارتر ميساخت - تا آنكه از خيرگي و تيره‌رائي قاضي عبدالله صدرِ خود را پنهاني پيشِ شيرخان فرستاد كه رابطهٔ وداد استحكام دهد - و پيمانِ محبّت باو بندد - و كامِ خود را از مددِ دشمن جويد - و در مضمونِ مكتوب چنان نوشت كه اگر پنجاب بدستورِ سابق بر من مقرّر دارند در اندک زمانے كارهاى شايسته بتقديم رسانم •

شيرخان بعد ازين واقعه تا دهلي آمده قدم(۴) پيش نمي‌نهاد - و اين قضيّه را از مساعدات(۵) بختِ خود ميشناخت - و انديشه‌مند بود كه اگر پيشتر روم مبادا كارِ من پسترافتد - و از جمعيّتے كه در لاهور مي‌شنيد متوهّم بوده كمالِ هراس داشت - دربن اثنا صدرِ پُرغدر (كه با دناءتِ فطرت شرارتِ جبلّت داشت) رسيد - شيرخان (كه مدارِ رُشدِ او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهكر (۳) در [چند نسخه] محكم (۴) نسخهٔ [ط] قدم جرأت (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت •

گرم دریافت - و از مژدهٔ بےاتّفاقي از یکدل بهزار دل شد - و جوابِ او را موافقِ مُدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تحریضِ پیش‌آمدنِ مخالف نمود - و مقدّماتِ خذلان درمیان آورد - شیرخان حیله‌سازے (٢) را با او همراه ساخت تا برحقیقتِ معامله آگاهي یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغِ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرتِ جهانباني را نیز التماس کرده آورد - و بارِ دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےسعادت را پیشِ شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بکنارِ دریای سلطان‌پور رسیده حرفِ نادولتخواهي درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولي بنواحیِ آبِ سلطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقفِ عرض رسانید که لشکر از آبِ سلطان پور عبور کرده جدید (٣) بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظورانِ درگاه بود) بشهادت رسید •

اواخرِ جمادی‌الاُخری حضرتِ جهانباني و میرزایان از آبِ لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ (٤) آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعي را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لاهور گذاشته‌بود - خواجه حاجي و ابدال (٥) باکري و رمکي چک و جمعي از اُمرای کشمیر مخالفتِ والیِ آنجا نموده بحدودِ لاهور آمده‌بودند که بآشنائیِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعي نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوششِ تمام از دارالخلافه لشکرے بباشلیقیِ بابا جوجک (که از عُمده‌های میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که ببدرقهٔ اُمرای کشمیر (که نامِ ایشان ذکر یافت) رفته ولایتِ کشمیر را در تصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پرغصّهٔ گذرِ جوسه (٦) (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) برزبانِ عام افتاد - مشارالیه فسخِ عزیمت نمود - و اُمرای کشمیر در حدودِ نوشهر (٧) و راجوري در شعابِ جبال بسر برده منتظرِ امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(٢) نسخهٔ [ط] گریزے (٣) در [اکثر نسخه] جلیده بیگ (٤) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (٥) نسخهٔ [ح] ابدال ماکري و ریکي چک (٦) در [بعضی نسخه] جوسه (٧) نسخهٔ [ا ب ح] نوشهره •

مي آمد مشتمل بر مُرغّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملک دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - درينولا بموجب آن رخصت دادند كه اوّلا ميرزا با جمعي بنوشهر رود - اگر امراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بينند سكندر توپچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديک آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه (۲) رسد (۳) امير خواجه كلان بيگ (كه از امراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمک رساند - و چون خبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليّه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار درياي چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوندمحمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و الغ‌بيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود مُلتان ميت تفرقه شنيده برلب درياي سند بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني* جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از سيالكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توپچي خود را بكوه سارنگ كشيد - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بسعي ميرزايان متوجّه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بي‌تامّلي باغواي بيگ ميرک (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درين اثنا قاضي عبدالله با چندے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفسي چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير وابا درست از سياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را پي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بتخمين و قياس راهے ميرفتند - آب ناياب - و غلّه هيچ جا نی - ببدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در دو سه كروهي ميرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ح] بقصبه (۳) در [اكثر نسخه] رسند ٭

و یادگار ناصر میرزا[۲] در وادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادت‌بخش خردافزا گفته میرزایان را بامتثال منبهٔ علیه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و فوجی عظیم افغانان[۳] از دنبال می‌آمد - هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا بأچه رسید) امیر سید محمد باقر حسینی (که دیباجهٔ سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوت او تأسف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشأه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه[۴] (که از زمین‌داران و اعیان آن سرزمین بود) مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ[۵] محمد بکاول و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد امّا درانچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا همراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند[۶] - و کشتیی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث‌الدین جامی را (که انتسابی باین دودمان عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلّی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند ٭

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبهٔ لُهری[۷] (که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی (که هوای آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادی طلب میزدند (۳) نسخهٔ [ا و ج] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری ٭

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بعاتیں و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین[۲] بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد ٭

چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فر نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌[۳]نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران[۴] بود - و جماعهٔ ارغون[۵] از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلی فرستاد - و عرضداشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت بانحدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکابوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعز بساطبوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالی (۴) نسخهٔ [ج ح] بوران
(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ح] ارغونها ٭

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد عقوق را بعقوق مبدّل ساخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر[۲] و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه بُهری بسر بردند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد - دریں اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند - و بمقدم دولت‌افزا پایهٔ سعادت او را بلند[۳] گردانیدند ‌•

چون زمان ظهور نیّر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت‌بخش جمال صورت و معنی و حسن‌افزای کمال دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیّهٔ کبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزارسالهٔ قدسیان[۴] عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه[۵] از پرتو نور مقدم آن درّة الاکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد - آن بود که دریں یورش در خوبترین آنی و شریفترین زمانی در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرت مهد عُلیا قدسی‌نشانی مریم‌مکانی را (که فروغ عفّت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید) بآئین پادشاهی و روش بزرگی در حبالهٔ عقد درآوردند - و جشن اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرق روزگار ریختند - دلها را بنعیم[۶] دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه غیری جامی دریں امر سعادت‌پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنان دولت و اقبال متوجّه اردوی معلّی شدند - مدّتی حدود بکر مخیّم سعادت بود - رفته رفته از بیدولتی زمینداران گرانی غلّه و ویرانی ولایت رو داد - و پیوسته در خواطر میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواندبود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود) بتحریک[۷] قراچه خان (که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید ‌•

چون این خبر بمسامع قدسیّهٔ آنحضرت رسید روز سه شنبه هژدهم جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف بردهٔ صحبت بزرگانه داشتند - و باعزاز تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باندر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ج] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ج] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک ‌•

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آورد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جانسپاری ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ (۲) و موضعِ لوهگر (۳) (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) باو تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را برسرِ کشتی فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فانی بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانبانی را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تأسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسی نمک‌پروردها و بدمددی یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هراینه در امثالِ این سوانحِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میرود) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائی درسازد - للّه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدری مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزی (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگذه •

شدند - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادتِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی دریافت - آنحضرت او را بروابطِ مهربانی پیوندِ روحانی دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکمِ تته را رخصت داده بحاکمِ تته منشورِ عالی فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقفِ قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والیِ تته مدّتے حرفِ آمدن درمیان داشت - چون سخنِ او از چراغِ صدق بےفروغ بود پرتوِ وقوع نمی[۲] یافت - تا آنکه حضرتِ جهانبانی بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرّهٔ جمادی الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوبِ تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایتِ خراب (که بمیامنِ عدالتِ پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاعِ غلّات و محصولِ حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیکِ قلعهٔ میهوان[۳] فضیل بیگ برادرِ منعم خان و ترش[۴] بیگ برادرِ بزرگِ شاهمخان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعے از قلعه برآمده قصدِ این جماعه نمودند - اینها باتّفاق از کشتی برآمده بجانبِ مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیرانِ بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلّی ملحق گشتند - و در هفدهمِ رجب حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکبِ همایون بگردِ قلعه نزول[۵] فرماید محافظانِ حصار حدایق و عماراتِ حوالیِ قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایّامِ محاصره حاکمِ تته پیش آمده سرِ راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرین رسد - از امتدادِ محاصره و کم‌رسیدنِ غلّه بمعسکرِ اقبال فرومایهای بےحقیقت راهِ گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردمِ کلان را (که گمانِ حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر ازجای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدّین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکمِ تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفرعلی ولدِ نقیر[۶] علی بیگ و خواجه محبّ علی بخشی پیشِ یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامعِ علیّه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتّفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمی تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضی نسخه] نقر علی •

(که سرگروهِ آنها بود) مقیّد ساختند - سخن باین سربند داشته بشرح شمّهٔ از احوالِ یادگارناصر میرزا پرداخته میشود ●

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهرِي[۲] را جای اقامتِ خود ساخت - دو مرتبه مردمِ قلعه برآمده غافل بر سرِ میرزا ریختند - و خواهي نخواهي از جانبِ میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علي تابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربتِ خوشگوارِ شهادت در کشیدند - بارِ سیوم دلیرانه از کشتي برآمده در ریگِ زمینِ جنگ صف کردند - درین مرتبه مردمِ میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریب سه صد چهار صد کسِ مخالف بقتل رسید - و آن ریگِ تفسیده بخونِ غامدِ این خونگرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاهحسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راهِ راست بیرون برد - و بابرقلي مهردارِ خود را پیشِ او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیّهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیاتِ مستعارِ من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملکِ گُجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن ساده‌لوح را بمواعیدِ کاذبهٔ عُرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافتِ عقل و اعوجاجِ فکر داغِ بیوفائي بر جبینِ حالِ خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّتِ او تعبیه مي‌بود برتقدیرِ صدقِ مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنانِ غرض‌آمیزِ غدراندیشان گوشِ هوش نداشته بحقیقت ورزي خود را سربلند میداشت -

و چون حضرتِ جهانباني عسرتِ لشکر را دیده کس پیشِ یادگار ناصر میرزا فرستادند [که خود را بر سرِ حاکمِ تتّه (که سرِراه گرفته) بزودي رساند - تا معسکرِ اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاسِ ظاهر بقدرِ[۳] نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن برهمان خیالِ خام تعلّل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرتِ جهانباني شیخ عبدالغفور را (که از نسلِ مشایخِ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکی از مقرّبانِ[۴] خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند ●

● مصراع ● ● کین ره که تو میروي بترکستان است ●

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] مهر مالان - و نسخهٔ [ز] مهر پالان ●

کجروي کرده برعکس مدّعا چندان سخنان ناشایستهٔ خاطر نشان میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجّه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانباني شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لُهري توجّه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیّهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته گندم و غلّه (که از زمینداران دولتخواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالي نموده‌بودند) گرفته پیشتر حاکم تته فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیق این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایستهٔ او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیماني کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالي بحدود لُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیّت خود بقصد اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خیراندیش میرزا بود) ازین حرکت شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو(۲) میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت(۳) گفت - که مگر راه و رسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد - چنین سبکسري کردن و با ولي‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانون عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مثلی زد آن مهندار * کاندازهٔ کار خود نگهدار
بر پایهٔ قدر خویش نه پای * تا بر سر آسمان کني جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندر لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی‌حقیقتي پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الٰهي و دقایق مصلحت ازلي (که در ضمن هر نامرادي چندین اسباب مراد سرانجام مي‌یابد) در دیار سند نقش مراد ننشست و عیار جوهر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جلو اسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

نامردمی مردم گرفته آمد بے اخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و ناسعادتی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید[٢] و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پُرآسیب و جهانیان پُرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که دربنولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر اعمال شنیعهٔ خود واقف گشته مسالک ندامت[٣] پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت بازآمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود • شعر •

• ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لُهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (٩٤٩) نهصد و چهل و نه بجانب اُچه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم[٤] ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ساحت واصل‌پور مضرب خیام[٥] رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانے که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - وپیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(٢) نسخهٔ [ج] تجرد و تفرد (٣) نسخهٔ [ز] هدایت (٤) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (٥) در [اکثر نسخه] سرادق •

شتافت - و بر مکنونات ضمیر و مطویّات (۲) خاطر او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرض اقدس رسانید که هرچند مقدّمات اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگای ناگوری (که از معتمدان مالدیو بود) بعنوان سوداگری در اردوی معلّی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری درآمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرت جهانبانی فرمودند که باین مهتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گرانبها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایت پادشاهان والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدن این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافت مصادر تحصین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دام (۳) کار فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگام نفرت و تنگدستی) رایمل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضداشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید - اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالی از قصبهٔ پهلودي (۴) (که در سي کروهي جودهپور که موطن مالدیو است) دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگي نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سوني رسید - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد - آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودي منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشي و خدمتگاري بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیسامانیی سپاه و قلّت لشکر از نیت اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق اخلاص گردانید) و جمعی (۵) اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهار بندگي نمودن و مراسم عبودیت فرستادن بالکل مبتني بر نفاق و شقاق بود ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ج] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودي (۵) در همگي نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است ٭

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایانِ نگارخانهٔ تقدیر در آرایشِ کارِ[۲] دیگر بودند هرکارے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمي‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکي امید بود شرارت و بدي بظهور مي‌آمد - و چون زرانددوديِ این سپاهِ نامره بمحکِّ تجربه رسید و غدرِ این نادرست اندیشان در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ موکبِ مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سرِ راهِ بداندیشان را گرفته نگذارند که باُردوی معلّیٰ پای جرأت نهاده دستِ اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده مي‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردي هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپارانِ حقیقت‌کردار و مخدّراتِ سرادقِ عصمت روان شدند - از سپاهیانِ ظفرپیکر شیخ علي بیگ جلایر و تردون بیگ ولدِ بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموعِ عددِ ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضے از غلامانِ خاص و شاگردپیشهای وفا کیش - و از طبقهٔ اهلِ سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکابِ نصرت‌قباب حاضر بودند ❋

چون موکبِ عالي از پهلودي گذشته بساتلمیر رسید فوجے از مردمِ مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفعِ این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفے دیگر افتادند - و گروهِ مخالف را عبور در حواليِ راياتِ عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامنِ تمکین و وقار درآورده با عقلِ خداداد و خردِ مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفایف را پیاده ساخته اسپانِ ایشان را بمردمِ جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با سه چهارِ دیگر از برادرانِ حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوجِ مخالف (که در تنگنای تنگے درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائیدِ ایزدي اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرتِ جهانباني بعد از ادای مراسمِ شکر متوجّهِ حدودِ جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولیٰ جیسلمیر موردِ موکبِ عالي شد - درین منزل آمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادتِ ملازمت دریافته گردِ موکبِ والا توتیای چشمِ اقبالِ خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتي در مقامِ بدمددي شد - و کولِ آب را محافظت کرد - تا موکبِ پادشاهي (که محنتِ چول

---

(۲) نسخهٔ [ح] کارے دیگر ❋

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بی‌آبی در آزار باشد - شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند - و آن گروه بی‌شکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجهٔ حصار فیض‌انحصار امرکوت گشتند - دهم جمادی‌الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین (که مطلع نیّر جلال و مخزن گوهر اقبالست) شرف نزول ارزانی داشتند - حاکم قلعه (که رانا[۲] پرساد نام داشت) قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید ٭

و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی (که حیرت‌افزای دیده‌وران زمانه گشت) آنست[۳] که در هنگام سعادت‌بخش (که حضرت مریم‌مکانی بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزی (که در چولی درآمده گرم رفتن بودند) میل اقدس بانار شد - دران صحرای بی آب و دانه (که نشان غلّه بدشواری بهم رسد) متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان پُر از جوّار[۴] بفروختن آورده - چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه از میان آنظرف انار کلان سیراب پدید آمد - و موجب عشرت و انبساط گشت - و جهانی در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزی چند دران سر زمین دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و دریٖنجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولت ابدقرین بهم‌رسانده‌بودند) در چندین عسرت و شدّت ازانحضرت باوجود اظهار طلب دریغ میداشتند] باتّفاق رای امرکوت گیرانیدند - و آنحضرت از کمال مروّت و فتوّت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان رکاب نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمن برکات ذات قدسی‌صفات[۵] حضرت شاهنشاهی ظلّ‌اللّهی گردن ابنای زمانه و رقبهٔ اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار باندکی درجهٔ اخلاص مشرّف نبودند - و در مال (که از برکات عنایت صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقت احتیاج خسّت نمودند - و امروز معتقدان و دورایستادگان بارگاه عبودیّت[۶] را در صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - نکیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جواری (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعضی نسخه] مقدس ٭

خاصان درگاه و مقرّبان پایهٔ اورنگ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلي را برای انتظام احوال جهان و جهانیان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد *

چون حضرت جهانباني را داعیهٔ پیش‌رفتن در ضمیر صایب تمکّن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده‌بود بملاحظهٔ اختیار ساعت سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودج عفّت و محمل عزّت حضرت مریم‌مکاني را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادت‌اساس بجهاندار جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن *

XXVII

درین هنگام (که چشم امید بیدارنشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدي بر روی روزگار فراز) شرف ولادت حضرت شاهنشاهي ظلّ اللّهي روی نمود - و در شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نور پرورد الٰهي چنانچه سمت گذارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادیِ جاوید انجامد - و دل حضرت جهانباني (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معني بجمعیّت گراید - نظّارگیان قوّت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظران ملک صورت و معني کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدر مهربان شود - تمیز را دوست دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عطوفت را جوهرشناس خرده بین ظهور کند - قدردانی را بازار رواج گیرد - صلح کل را میانجیی دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد - المنة لله که بر حسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیّت ساطع شد - و شام اندوه را صبح شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ گیتي افروز از آسمان قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشم دوربین حضرت جهانباني بظهور این لامعهٔ غیبي نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده [illegible] شکر پروردگار (که در خارستان نامرادي گل مراد شگفاند - و در تهیدستی ناکامي [illegible] کلم در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشني عالي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غني و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف

بیکران شرفِ افتخار یافتند - و شرحِ این جشنِ عالي (که عیدِ آسمان و نوروزِ روزگار بود) و وصولِ مهدِ عزّتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکبِ والای حضرتِ جهانباني و بعضی سوانحِ دیگر (که لیاقتِ طغرائیِ این منشورِ سعادت و عنوانیِ این مثالِ اقبال داشت) در ابتدای این کتابِ عالي‌خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگِ معنوي در نگارشِ بدایعِ واردات و شرایفِ واقعات و جلایلِ فتوحاتِ حضرتِ شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرفِ ولادتِ اقدس - و هر چه غیرِ این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابیِ سخن - و پیوندِ معني بران باعث - و المنّة للّه که احوالِ گرامیِ این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا اینهم بطنًا بعد بطنٍ (۲) بطریقِ اجمال گذارش مي‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید ٭

القصّه ازانجا (که عنصرِ ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني جهانِ مروّت و فتوّت بود) برای خاطرِ اصحابِ اخلاص ارادهٔ تجرّد را موقوف داشته و انتظامِ عالمِ تعلّق را (که وجودِ سلاطین مخصوصِ اینمعني است) درنظرِ دوربین آورده متوجّهِ ولایتِ مالدیو شدند - مالدیو دیوه‌آلِ دده‌بیرت قدرِ این دولتِ بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماسِ جانسپارانِ بارگاهِ سلطنت متوجّهِ سند شدند - که شاید حکّامِ آنجا از خوابِ غفلت بیدار گشته تدارکِ گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسبِ تقدیرِ صورتِ معاودت اتّفاق افتاد - چون موکبِ عالي نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرتِ جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابًا عن جدٍّ بجانسپاري و اخلاصِ موروثي از زمانِ ارتفاعِ رایتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب‌قراني علمِ امتیاز مي‌افراشت) با جمعی از دلیران و دلاورانِ پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشتِ شیخ علي بیگ بموکبِ منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس دادِ جلادت داده در کم فرصتي هنگامهٔ آن جماعه متفرّق و منهزم ساخت - تباشیرِ صبحِ ظفر از مشرقِ تیغ و افقِ کمان بردمید - و خورشیدِ اقبال ظلمت سوز آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحتِ قصبهٔ جون مخیّمِ موکبِ عالي گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌مرتبه ورودِ هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و مهدِ عظمتِ حضرتِ شاهنشاهي از حصارِ امرکوت (که مولدِ اشرف بود) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن ببطن ٭

چنانچه تفصیلِ آن طرازِ عنوانِ کلام شد - و چون این معمورهٔ بر کنارِ آب سند واقع شده و در کثرتِ حدایق و انهار و لطافتِ فواکه و اثمار در بلادِ سند امتیاز داشته و بعضی مصالحِ دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهرِ قصبه درمیانِ بساتین طرحِ اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می‌یافتند - و شیخ تاج‌الدّین لاري (که از منظورانِ حضرتِ جهانباني بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علي بیگ جلایر و تردي بیگ خان و جمعے بتاختِ ناحیتے نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکري و جمعے کثیر بر سرِ ایشان ریختند - و تردي بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علي بیگ ثباتِ قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساطِ بزمِ شیرمردان بود) شگفته‌(۲)روی شربتِ شهادت آشامید(۳) - خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني از واقعهٔ چنین مخلصے بغایت مجروح شد - و بعضے امورِ دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدودِ بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانبِ قندهار مصمّم ساختند - در خلالِ این ایّام هفتمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدودِ گجرات تنها خود را بپایهٔ سریرِ مقدّس رسانیده مرهمے بر جراحتِ خاطرِ اشرف نهاد - و موجبِ اُنس و اُلفت گشت - و از غرایبِ آنکه چون مشارالیه بمعسکرِ اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادتِ ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاهِ نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنودِ غیبي است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگانِ مصافِ نصرت برخاست - و باعثِ مسرّتِ خاطرِ حضرتِ جهانباني گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود *

و مجملے از احوالِ بیرام(۴) خان آنکه در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده متبل‌رویه افتاده - و براجه متّرسین (که از زمینداران معتبرِ آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنُور(۵) التجا برد - و مدّتے در حمایتِ او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیشِ او فرستاد - و در راهِ مالوه بار رسید - در اوّلِ مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلبِ خاطر سخنانِ فریبنده گفت - و درمیانِ سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [ا] بشگفته روئي (۳) در [بعضے نسخه] چشید (۴) در [بعضے نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ج] لکهنو *

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع •   • مرا بگذار و دست یار من گیر •

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند(۲)) فهمیده‌بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و ازانجا بولایت هردوار(۳) شتافت - و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افراد کاینات در جلوه‌گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل‌الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد - که هریکی ازان منهی غیب باشد که ببانگ(۴) بلند طنطنهٔ علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده‌بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاهے (که پرتو تباشیر صبح دولت داشت) عقت‌قباب جیجی انگه آن نوبارهٔ باغ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ج] هاروار (۴) نسخهٔ [د] و ببانگ •

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرض حضرت جهانبانی جنّت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیر دیگری میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود دریں اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبان کرامت بیان خود بتسلی خاطر محزون جیجی انگه مسیحوار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید - و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی - و این اسرار قدرت الٰهی بیوقت شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلّی در ضمن این مندرج است - جیجی انگه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم درشگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایت چنان نور پروردی و حضانت چنان فیض گستری بےمشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطریکی بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولت درجهانی بمن روی آورد - و این راز سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سریرآرای ملک کشورگشائی گشته روزی از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف برده بودند - درانجا ماری بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بےاندیشهٔ (که بخاطرعاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغرسن آن اعجوبه را نموده بود - اگر در کبرسن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قولی را محلّی - این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که تا هر که میگفتم باور نمیکرد - بلکه مدّعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می‌نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کلان سالی - ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

ابوالفضل این دو قضیّه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفّت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الٰهي بچشم خود دیده است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای ارباب باطن •

توجه موکب حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار و از الحدود سفرحجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلي و مشیّت الٰهي برین رفته که پادشاهے (که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا مطرّز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشیّد و معزّز گردانند) بعضے طوارق انقلاب‌نما و سوانح انصراف انتما پیش راه او می آرند - فی الحقیقت آن نمودیست بےبود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیّز اعتبار می‌درآرند - و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین‌الکمال میسازند - دراتمند را آنچه نامِلایم طبع پیش راه آید آنرا از متمّمات کمالات میشمارد - و بیدولت خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرومیرود - و رجعت کواکب (که سریرآرایان هفت اقلیم افلاک اند) نمودار یست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پردهٔ بینش نیست - که بر چشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتے بآن بارگاه عالي نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات[(۲)] الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می‌نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب نیّر اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان سمت و حالتے که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتے که در حین سمت‌الرّاس و زوال نصف‌النّهار است بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف‌اللّیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیان خاکي‌نژاد و ساکنان مشتے گل‌مخیّل است - و الّا ذرّهٔ جلال او ازان مقدّس‌تر است که اندیشهای ارباب نقص پیرامون آن تواندگشت - بنا برین مقدّمات هرکه بصاحب‌دولتان تاجدار و تاجداران

---

(۲) در [بعضی نسخه] سطوت •

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید - و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني است - که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت (که غبارآلود حوادث بود) بسر چشمهٔ افضال شست و شو یافت - جمیع کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمال خود رسیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الٰهي سوخته‌شد - و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و متاعب عُسر و موارد و مطالع یُسر جابجا بتوافق ترتیب زماني و تنسیق مکاني گزارش مي‌یابد *

و بالجمله (چون حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني را باطن قدسي‌مظاهر از طرز دُنیای ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از ولایت سند توجّه عالي برخاسته) بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صُلح گونه فرموده (۲) بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهي را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدي سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعد شوق و شغف هُماوار اوج عشق را زیر پر و بال همّت گیرند - و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرّف شده فیض معنوي یافته‌اند محمل بکعبهٔ گِل نیز برده صورت را بمعني متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معني باعث تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده‌لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تته این معني را دریافته سعادت خود دانست - و عرضداشت صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همّت بصید عنقا پر گشاده بود و نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان (که کار بر ایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ صُلح کُلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معني را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیرمترقّب شناخته پیشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع‌الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوي توجّه فرمودند - میرزا عسکري خبر توجّه موکب پادشاهي شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر بااندیشهٔ نادرست متوجّه اردوی معلّی شد - که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر اللّه‌دوست (که از فُضلای عصر بود - و چندگاه وکالت

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده *

ميرزا كامران باو تفويض داشت) و شيخ عبدالوهاب (از اولادِ شيخ پوران) از جانبِ ميرزا كامران بجهتِ خواستگاري دخترِ شاه حسين بيگ ارغون ميرفتند - خبرِ موكبِ عالي شنيده در قلعهٔ سيوي متحصن شدند - حضرتِ جهانباني مير الله دوست را مثالِ عالي فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتي حرمانِ شرفِ ملازمت اختيار كرده عذر آورد كه اهلِ قلعه مرا نميگذارند *

چون موكبِ عالي بحدودِ شال (كه از قندهار تريب سه⁽²⁾ فرسخ است) نزول فرمود جلال الدّين بيگ (كه از اعيانِ ميرزا كامران بود - و جايگير⁽³⁾ سے درانحدود داشت) بزبانگيري كمان گذاشته بود - دو كس از ملازمانِ پادشاهي را (كه پيشتر بسرچشمهٔ رسيدند) دستگير كرده بردند - يكے ازان دوكس فرصت يافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقيقتِ آن بداندیشان (كه از قراينِ احوال دريافته - و از زبانِ آنجماعه شنيده بود) آمده بعرضِ اقدس رسانيد - حضرتِ جهانباني كافرنعمتي اين گروه دانسته بمقتضاي صلاحِ وقت رفتنِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستنگ⁽⁴⁾ عنانِ عزيمت منعطف فرمودند - بايندہ محمّد ويسي رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنايت بخطِّ قدسي‌نمطِ خود بميرزا عسكري مصدّر باين عبارت (كه برادرِ كم مهرِ بےارادت معلوم نمايد) نوشته بمواعظ و نصايحِ آگاهي بخشيدند - امّا گوشِ حق شنو كو - و دلِ داناي درست فهم كجا - آن نصيحتها را ناشنيده انگاشته بيشتر از پيشتر در مقامِ اقدامِ شقاوت شد - قاسم حسين سلطان و مهدي قاسم خان و جمعے ديگر از ملازمانِ عسكري ميرزا از رفتنِ او منع كردند - كه مبادا درينصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمايند - و حوادثِ عظيم روی دهد - ابوالخير و جمعے از اشرار بعضے از سخنانِ خوش‌آمدِ خانه‌برانداز (كه بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابي و ويراني نيفزايد) گفته ميرزا را بر داعيهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (كه شامِ ادبارِ او بود) ميرزا بخيالِ فاسد متوجّهِ مستنگ شد - يک دو كروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسيد كه اين راه را كه ديده است - جُبي⁽⁵⁾ بهادر ازبک (كه نوكرِ قاسم حسين سلطان بود - و درين برآمدن نوكريِ ميرزا اختيار كرده بود) گفت اين راه را من بواقعي ميدانم - و مكرّر آمد و شد كرده‌ام - ميرزا جواب داد

---

(٢) نسخهٔ [ح] سي (٣) نسخهٔ [ح ط] جايگير (۴) نسخهٔ [ع] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(٥) نسخهٔ [ح] برچي بهادر - و در [بعضے نسخه] جيبي بهادر - و در [بعضے] جبني بهادر *

که راست میگوید - جایگیرِدارِ اینحدود بوده‌است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را سرکن - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانبِ ترسون(۲) برلاس (که یکی از ملازمانِ او بود) اشارت کرد که اسپِ خود را باو بده - او بعد از تعلّلِ کار خود را بدرشتي رسانده اسپ داد - جي بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلکِ ملازمانِ پادشاهي منسلک شده‌بود) برهنمونیِ سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچادرِ بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقتِ حال شد - بیرامخان باتّفاقِ او در ملازمتِ حضرتِ جهانباني آمد - و از عزمِ نادرستِ آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیشِ تردي بیگ خان و بعضِ ملازمانِ دیگر فرستادند که اسپِ چند فرستند - آن تنگ چشمانِ فرومایه از ادراکِ این دولت متقاعد گشته إبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنارِ شان نهند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصتِ توقّف بر نمي‌تابد - کافر نعمتان را بقهرِ ایزدي حواله فرموده خودبدولت متوجّهِ ارادهٔ خود شوند - التماسِ او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصانِ جانسپار راهِ دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطرِ اقدس برآورده بآهنگِ حجاز متوجّهِ عراق شدند - و بیابان‌نوردِ راهِ فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوي و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرتِ شاهنشاهي در مهدِ حمایت و حراستِ الطافِ الٰهي است - غبارِ آسیبے بر دامنِ اقبالش نمیرسد(۳) - بهرطوریکه باشد هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني را بموکبِ عالي رسانند - این سعادت مندان گرم شتافته خدمتِ پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده‌بود که شبے تیره‌تر از دلِ کافرنعمتانِ حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که حقیقتِ محبّتِ زر و اسباب (که میرزا عسکري دارد) بر ضمیرِ انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دلِ آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیلِ اموال و اشیای اردوی معلّی را مي‌بیند - لایقِ دولت آنست که تکیه بر عنایتِ الٰهي کرده خود را ناگهاني بران خیمه رسانیم - وکارِ او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت ملازمانِ او همه نمک‌پروردِ این درگاه اند - نا گزیر آمده ملازمت اختیار مي‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله(۴) این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتي و خیراندیشي

---

(۲) در [بعضِ نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [۱] نمي نشیند (۴) در [بعضِ نسخه] معامله داني ٭

بگردِ این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براهِ غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - فسخِ آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرتِ شاهنشاهي را در پناهِ حضرتِ ذوالجلال (که دافعِ آفات و رافعِ مخافات است) سپرده - و هدایتِ ازلي بدرقهٔ راه ساخته - و عنایتِ ابدي رفیقِ گاه و بیگاه کرده - بر توسنِ همّت زینِ دولت بستند - و پای توجّه در رکابِ توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفتهٔ حضرتِ جهانباني را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقتِ سواریِ حضرتِ جهانباني میرِ مذکور میرسد - و میخواهد که از جانبِ میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعثِ توقّف شود - آنحضرت بتعلیمِ الٰهي بسخنانِ واهیهٔ او متوجّه ناشده گرمِ رفتن میشوند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردمِ خود را فرستاد که اردو[2] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجائی رود - و حقیقتِ خبر کردنِ جی بهادر و روان شدنِ حضرتِ جهانباني را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردي بیگ خان و سایرِ ملازمانِ بی حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردمِ معتمدِ خود سپرد •

کوته اندیشی (که از روزِ بد و عاقبتِ وخیم نیندیشیده راهِ نامرادي و بی‌آزرمي پیش میگیرد) در معني تیشه بر پای دولتِ خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکباتِ آسماني میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگانِ اوراقِ روزگار پوشیده نیست - میر غزنوي چون آمده میرزا عسکري را ملازمت‌کرد میرزا گفتند که ما بجهتِ دیدنِ پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راهِ چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعني حضـــرتِ شاهنشاهي) میر غزنوي گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند[3] - من هم مي‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکارِ پادشاهي آورده‌بودند) میدید - و مي نوشت - و صورتِ حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرّسِ صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزلِ خود باردوی معلّی آمد - و بر درِ دولتخانهٔ حضرتِ جهانباني نزول نموده جمیعِ مردم را یک بیک از خرد و بزرگ گیراند - تردي بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمانِ نیکوها را بمردمِ خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بقید و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید •

و مبلغی کلّی از تردی بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید - حاشا و کلّا آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردے از نزول پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک‌بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بفگندن سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند •

و از غرایب مبشّرات غیبی و تفاولات آسمانی (که دریفولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلّی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزّت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا (هرچند روی توجّه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالات سالخوردان جهان بودند) باوجود خردسالی اصلا شگفته نشدند - و قبض خاطر از ناصیهٔ حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند[(۲)] کیست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشترین میرزا را (که درگردن او حمایل بود - و علاقهٔ گلگون آن نمایان) بطریق عادت اطفال (نی نی بلکه بدستیاری اقبال) دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شناسان محفل اینمعنی را تفاول برسعادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود - و از چشمه‌سار افضال الٰهی آب رفته بجوی آید - و ازآنجا حضرت شاهنشاهی مؤیّد بتائید الٰهی برفاقت میرزا عسکری متوجّه قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمان روائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خداشناسی از لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود - درآثنای راه کوکی بهادر (که یکی از معتبران میرزا عسکری بود) نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم - میر مذکور جواب گفت[(۳)] که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت[(۴)] در گذاشتن بود - و نیز بے‌حکم عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ه] داد (۴) نسخهٔ [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایامِ تنهائي لوازمِ خدمتگاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانے از حضرتِ شاهنشاهي بدهید که بحضرت گذرانم - میرِ غزنوي طاقیهٔ آن حضرت (که اکلیلِ ماهِ سعادت بود) ببهادر داده او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکري حضرتِ شاهنشاهي را هژدهمِ رمضان (۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیکِ خود نشیمنِ مقرر ساخت - ماهم آغا وجیجي انکه و انکه خان بدوامِ خدمت کامیابِ سعادتِ ابدي بودند - و استفاضهٔ انوارِ قدسي میکردند - و میرزا آن نونهالِ اقبال را (که در ظلِّ حمایتِ ایزدي نشو و نما مي‌یافت) بسلطان بیگم کوچِ خود سپرد - و آن عفت‌مآب از وفورِ عقل در لوازمِ مهرباني و مراسمِ خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر نگاهباني میکرد - و بباطن خود را در برابرِ نورِ مطلق داشته روشني پذیر بود - و روز بروز فرِ بزرگي از جبینِ نورافزای آن جهانِ سعادت بیشتر میدید ‍•

هر کرا تائیدِ الٰهي پرورش نماید و در حدِّ ذات نور پرورِ ایزدي باشد بداندیش را در حقِ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّتِ ازلي درین هنگام (که عطوفتِ پدري و رافتِ مادري باید که تکفّلِ مهمّات نماید) بدستِ دشمنانِ جاني پرورش میداد - تا دور بینانِ ملکِ دانائي را پای ارادت محکم‌تر شود - و کوته‌اندیشانِ ساده‌لوح را چراغِ هدایت بدست افتد - و حقیقتِ نگاهباني ربّاني و حراستِ آسماني در دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبانِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي شنیده‌ام(۲) که احوالِ یکسالگیِ خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرتِ جهانباني متوجّهِ عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یك سال و سه ماهه بودم - نیك بخاطر دارم - روزے ماهم انگه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمتِ آن نونهالِ اقبال قیام مي‌نمود) به میرزا عسکري معروض داشت که رسمِ بزرگان آنست که چون فرزند را زمانِ روان شدن بپای رسد پدر یا پدرِ کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستارِ خویش را از سر برداشته در هنگامِ رفتنِ آن فرزندِ گرامي میزند چنانچه آن نخلِ امید بزمین مي‌آید - اکنون حضرتِ جهانباني تشریف ندارند - شما بجای آن پدرِ بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپندِ چشمِ زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستارِ خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - مي‌فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایّام برای تبرک و تیمّن

---

(۲) در [بعضی نسخه] شنودم •

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت‌سرای دل چراغستان[۲] امروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای میرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهي پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگاني را بهشیاردلي و نیک‌عملي سپري کند ●

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگي قدم پیش مي‌نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهي قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغابازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعي میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککهر[۳] و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بودند و از دولت این دودمان عالي عمرے کامراني داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منسوب ککهرانست) شتافت - و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگي داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت ککهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردنکشي فرود آرند - و خود باز گشته سامان و سرانجام مملکت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چراغستان معرفت (۳) در [بعضے نسخه] ککر ●

بسایع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و بآگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود - میر بیچاره از بے‌آذوقی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ اسپ سپاهی درمیان آورد - و اندکے از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدّین را (که در تاریخ فیروزشاهي تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سرِ پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیري رفت - و بعهد و پیمان دادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعي[۲] بعضے فقیهان گمراه و سفیهانِ تبه روزگار امان دادهٔ خویش را از هم گذرانید - و ازانجا بآگره آمد - و بطرزِ حکّامِ بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگره برو طاري شد) بر سرِ مالدیو (که حاکمِ اجمیر و ناگور و بسیارے از محال و امصار بود) لشکر کشید - و کارِ آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحیِ چیتور و رنتهنبور[۳] شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع کلیدها را فرستادند - و درانجا جمعے گذاشته درمیانِ ولایتِ دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشے (که خود افروخته بود) از دودِ آهِ مظلومان بسوخت - و تاریخِ سوختنِ او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتنِ این حصارِ حصین جانش از چار دیوارِ عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دوماه[۴] و سیزده روز برنگ و ربو حکومتِ هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسرِ خردِ او بهشتم روز جانشینِ پدر شد - و اسلام خان[۵] نام نهاده اسمِ شاهی را بر خود بست - و او هم درناشایستگیِ اعمال از پدرِ خود گذرانده بود - چون تسلّطِ این دو فتنه‌سرشتِ خداع منش در جنبِ شعشعهٔ صبحِ جهان افروزِ رایتِ این دولتِ ابدي‌اساس مانندِ فروغِ کرمکانِ شب تاب حکمِ نمود بے بود داشت حکمتِ غامضهٔ ایزدي بجهتِ مصلحتے چند (که در مکامنِ علمِ او منطوي بود) روزے چند جلوه داده بخاکِ ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگِ وجود این مردانِ ستیزه‌کار وا رست ٭

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورتِ حالِ میرزا حیدر آنکه چون تائیدِ حضرتِ جهانباني یافته متوجّهِ کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] و بسعي بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خون گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکري نموده منزوي شد - و شیرخان ازانجا بآگره آمد (۳) نسخهٔ [چ د] رنتهبور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضے نسخه] سلیم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهره[۲] درآمد آمرای مذکور (که اسامی آنها بیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطرنشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طیّ عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفّر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بتعد به پشت‌گرمی مرقّبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] درآمد - و بے جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و اُمرا آن ملک را بتغلّب در تصرّف خود داشتند - و بر یکے از مدّعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک‌رانی میکردند - درین زمان نازک‌شاه[۴] نام شخصے باسم بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چلّهٔ دی بود - و باران باشتداد می‌بارید - کاچی چک[۵] چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیری ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل[۶] خان و حسین خان سروانی[۷] و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکری (که استظهار او بود) بعلّت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] نارک شاه (۵) نسخهٔ [چ ه] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی ۰

(چه از افغانان کمکي و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون [کار] ایشان بر بیوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرّف میرزا درآمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود مي‌نماید آنست که یکبار (۲) میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه درهٔ لار بکشمیر آمد - و درچهارم شعبان (۹۳۹) نهصد و سي و نه در تصرّف درآورده بود - و در سلخ شوّال سال مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح گونه کرده دختر محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتح غیبي دست داد و ملک کشمیر مسخّر شد مدّت ده سال در انتظام آن ولایت سعي بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکم خرابه داشت) لباس شهري پوشانید - و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته درمقام رونق و رواج آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقي را بازار گرم گشت - و انواع ساز درمیان آورد - مجملا صورت ظاهری آن مملکت (که نشأهٔ دنیائی اوست) معني پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصّبهای خشک بیمغز میرزا (که منشای آن نارسائي با دعوی رسیدگی‌ست) متاع معنی کشمیر (که عالم یکرنگي و دینداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان مي آید که صحبت را تأثیر عظیم است - سیّما اطوار فرمانروایان که دو ... ذر میباشد - امید که به یمن آثار (۳) حقیقت و حقّانیت حضرت شاهنشاهي صورت و معنی کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاع حق پرستي و خداشناسی بے شایبهٔ تکلّف و تعصّب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد و میمنت نداشت) آن بود که باوجود فتح چندین خطبه و سکّه بنام نازکشاه بدستور اُمرای کشمیر ساخت - بایستی که حقّ نمک حضرت جهانباني بجای آورد: وجوه دراهم و دنانیر و رؤوس منابر را بنام قدسی حضرت جهانباني مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مداراتے میکرد - و بے اخلاصي را رواج میداد - و لهٰذا دران ایّام (که فتح کابل شد) خطبه را بنام مقدّس حضرت

---

۲) نسخهٔ [ه] که یکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان - اما (نظر در قصهٔ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ٭

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبیخونے (که کشمیریان آورده بودند) مسافرِ ملکِ نیستي شد ●

و مجملے ازین سانحه آنکه میرزا از آئینِ عدالت (که نگاهبانِ دولت است) عدول نموده بمقتضای هوا و هوسِ خود زیست کردن گرفت - و هشیاري و بردباري (که دو بازوی بختیاریست) از دست داد - مکر و غدرِ کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندیِ میرزا از پای درآمده بود) باز برپا شد - و این گروهِ خراب باطنِ نفاق سرشت راهِ خداع پیش گرفته در لباسِ درستي کارِ دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ این کار آن بود که لشکرِ میرزا را بحیلها ازو جدا گردند و مردمِ کارآمدنیِ او را متفرق ساختند - طایفهٔ را بجانبِ تبّت و برخے را بجانبِ پکلي[۲] و چندے را بطرفِ راجوري فرستادند - و عیدي[۳] رینا و حسین ماکري پسر ابدال ماکري خواجه حاجي بقّال کشمیري را (که سرگروهِ مهماتِ میرزا بود) از راه برده بخود متّفق ساختند - و جمعے کثیر را بخود همداستان کرده بر سرِ میرزا روان شدند - غازي خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند - و قریبِ خانپور (که میانِ هیره پور و سري نگر که اصلِ شهرِ کشمیر و حاکم نشین است) بر سرِ میرزا شبیخون آوردند - میرزا نزدیکِ خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (که دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدستِ کمال[۴] دوابي حیات را سپري کرد - و بعضے میگویند که تیرے از ملازمان او نادانسته رسید ●

ذکر مجملے از احوال میرزا کامران

چون مجملے از حالِ میرزا حیدر گذارش یافت سرگذشتِ میرزا کامران نگارش میباید. دران ایامِ نامساعد (که میرزا کامران از حضرتِ جهانباني جدائي اختیار کرده صوبِ کابل روان شد) چون بحدودِ خوشاب رسید سرتي و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت‌باز را بکامِ خود پنداشته خطبه بنامِ خود ساخت - هرکه خردِ دوربین و مصاحبِ مصلحت آموز و همنشینِ دانشور نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید - نه حقِ محبت شناسد - و نه طریقِ مروت داند - بدیِ دیگران را نیکیِ خود انگارد - و تخمِ بدي در زمینِ نیکان افشاند - ظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود - و درختِ امیدش کدام میوهٔ مراد بار آرد - روزگارِ بےعاقبت اندیش را بقائے نه - و دولتِ بزور برخود بسته را پیوندے نه - سربلندیِ کاخِ بے بنیاد را چه اساس نه چون منارِ برفي زود از هم پاشد - و هلالِ شبِ اوّل را چه ثبات که چون برقِ خاطف تا چشم برهم

---

(۲) در [بعضی نسخه] بکلي (۳) نسخهٔ [ج] عیدي زیبا (۴) نسخهٔ [ج] کمال دوبی ●

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دریخا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسرمي برد - و مثلی که از جمشید مرویست (که تاشیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد) دراین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکري میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست کهسکه و خطبهاو در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بےمقصود(٢) برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باري(٣) میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتي زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصودروا گشته مراجعت نمود ●

دریں اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرۂ قلعه نمود - واز بے آذوقي میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در محنگ داشته باز بمقتضای برادري و نفاق در لباس اتفاق معمورۂ جوی شاهي (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهي بالقاب جلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برآنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعۂ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقي کار قلعه بدشواري کشید بے اختیار

---

(٢) نسخۂ [د] بے نیل مقصود (٣) در [اکثر نسخه] ناري ●

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعے دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاسِ مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروي تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماهِ جمادی الثّاني یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند- نه یادِ معبود میکرد - و نه دادِ مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبالِ فلکِ صعودِ حضرتِ جهانباني ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش مي یابد ●

هرکه با ولي نعمتِ خود طریقِ بے حقیقتي میپرده مسلکِ بے اخلاصي شتافت هرائینه در همین نشأه پاداشِ اعمالِ خود دید - و هم برین منوال است احوالِ میرزا هندال- که چون در چنان وقتے با چندین فتنه و فساد از ملازمتِ حضرتِ جهانباني راهِ بیوفائي پیش گرفته متوجّه قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانبِ میرزا کامران حاکمِ قندهار بود) آمدنِ میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرّفِ خود درآورد - و میرزا را مقیّد داشته تادیب نمود - چنانچه مجملے مذکور شد ●

و مقرّر است که انجامِ حالِ بیوفایان چون آغازِ کارِ ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبارِ ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظارِ جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدلِ حقیقي ست) شکرگزار و مسرّت‌پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرتِ جهانیان میشود - و هم دست‌آویزِ ندامتِ بےسعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسونِ حاکمِ تتّه از راهِ راست انحراف ورزیده در لُهري توقّف نمود) بعد از توجّهِ حضرتِ جهانباني قریبِ دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایتِ حاکمِ تتّه از صدق و صفا فروغے ندارد - و همهٔ آن مقدّماتِ حیله‌پیوند مبنّي بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوبِ قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهانِ راست‌گو و هواپرستانِ رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانبِ میرزا کامران و گذاشتنِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روزِ ادبار پیش آید عقلِ او تیره گردد - و بآزارِ ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحتِ خیراندیشان باد شمرده بگوشِ هوش در نیارد - و سخنانِ سنجیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقي متوجّهِ قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را از محاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ۵] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراجه خان (۴) نسخهٔ [۵] بدیهي ●

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و والد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپی افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوال نصرت‌انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طیّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّت ازلی قدم در وادیٔ توکّل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرّف ساختند - و از فضل نامتناهیٔ الٰهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین‌بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادیٔ هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری[۲] اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال‌الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانیٔ سرکار خاصه را برای رزین او مفوّض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال‌آسا ملازم رکاب معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری ٭

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّه مقصد حقیقي و مطلب اصلي (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواد تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بے همتا پردازند - لیکن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و آیین گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگي خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعني حضرت شاهنشاهي را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفي میسّر - و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم •

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلي و قوّت فطري نوشتن مکتوب محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام‌پذیر[۲] تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثي منظور داشته لوازم محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هرائینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیار انزوا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوبے مصحوب چولي‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده‌اند) سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامي بزودي میسّر آید - و مجملے از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند •

• شعر •

• که گذشت از سر ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکهسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحي گرمسیري کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي‌افتد که میرزا عسکري جمعے کثیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای سیستان و آنحدود (که بحاکم ایران

---

(۲) در [اکثر نسخه] مورد •

تعلق دارد) توجه فرمایند هرائینه از اندیشهٔ آسیب این گروه بی‌عاقبت (۲) موکب عالی محفوظ خواهد بود - آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راه خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند (۳) عبور کرده بکنار کولی (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزی چند دران سر زمین عشرت‌افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود) بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلی خواطر همراهان وفااندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکی ازان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرف شد - آنحضرت ازو درباب مذهب و ملت سخنان پرسیدند - بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود - و کذب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است - بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفری پیش داشت - و اسباب سفر سامان نموده بود) از احراز این دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجی محمد بابا (۴) قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و جلمه (۵) بیگ حاکم قلعهٔ بست نیز احراز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بی عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جلمه بیگ ٭

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدّمات تمهید داده از سفر عراق مانع می‌آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمّهٔ همّت عُلیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص درخاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجّه عراق شدند - و باین تقریب روزی چند حاجی محمّد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بوده میخواست که از راه کیلکی[۲] بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجّه آن سمت شدند ●

چون (مکتوب مودّت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیرمترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این‌نعمت فرمود تا سه روز در تزوین‌نقارهٔ شادمانی نواختند - و مکتوبی در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تُحَف و هدایا مصحوب مقرّبان خاص ارسال‌داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - ● شعر ●

همای اوج سعادت بدام ما افتد ● اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق‌شناسی و تذکار محبّت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحُکّام و وُلاة بُلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم[۳] حکّام و اکابر و اهالی و موالی آن‌دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشوری (که بمحمّد خان حاکم هری نوشته‌بودند) بجنس در سلک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظربران دیباجهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیل حادثه‌پیمایان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تیس کهلکی (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکام ●

مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب[۲] فتوت فروگذاشت ننمایند •

فرمان[۳] شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنهٔ هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهي سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب‌العرض او (که درین ولا مصحوب کمال‌الدین شاه‌قلي بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامگاري - دوحهٔ چمن آرای فرماندهي و جهانداري نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیّر عالمتاب فلک کامراني - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانباني - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالي نسب تخت سروري - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستري - خاقان سکندرنشان - جمجاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیرالدین محمد همایون پادشاه - خلّد الله تعالی عزّه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نموده •

• بیت •

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بےملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت[۴] عظمی دانسته بداند - که بمشتلق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار از ابتدای عمل تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبي و وجوهات دیوانیی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفراثر و ضروریات خود صرف نماید

---

(۲) نسخهٔ [ح] دقائق (۳) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان (۴) نسخهٔ [و] نعمت •

و بدستوریکه (که درین نشان مذکور شده) نصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلّف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیین نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلّی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوشرنگ قوي جثّه (که لایق سواریِ آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاري بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای لاجوردي منقّش با عبائیهای[۲] زرباف و زردوز (که لایق اسپان سواریِ آن پادشاه جمجاه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از نوّاب کامیاب مغفوري مرحومي علّیین آشیاني (انار الله برهانه) شاه بابا ام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندرآئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملي و اطلس فرنگي و یزدي مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمّه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل درخوابهٔ طلاباف و نمدتکیهٔ کرکي آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعي گوشکاني خوش[۳] قماش و دوازده چادر قرمزي سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و اطعمهٔ سربراه نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمّل نموده جهت آنحضرت مي فرستاده باشد - و جهت مقرّبان مجلس عالي و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال مي نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصفّای لطیف و سفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتّب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروریِ آن مهیّا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربّاهای سیب[۴] مشکان مشهدي و بیدانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرّر شده حاضر سازند - و سعي کند که اشربه تمامي در نظر آن سلطنت پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرّر دارد که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعض نسخه] باعنانهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبکه سیب مشکین باشد ●

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال(۲) فرستند - و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توبچاق و تازي مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سرو پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - وچنین قرار دهد که چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که(۳) در سر سواري و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگي بخاطر خسروان پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر امرا از دور دور(۴) درفوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بذوعی (که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آرزند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالیی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهماني بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوي و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت‌پناه تا مشهد مقدس معلی مزکي تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالی آن پادشاه گرامي کشیده شود - و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگي باشد - و دیگری بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده‌شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام‌کدام اسپ از نواب کامیاب است - و هریک که قبل‌ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارند) بدلداري وغمخوارگي(که درین نوع اوقات لایق و خوشنما ست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهدگشت - و بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [ز] دور دور فوج ٭

و مربّاهای متنوّعِ مطبوع و رشتهٔ خطائیِ خاصه (که به‌گلاب و مشک و عنبرِ اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکمِ ولایت بعد از مهمانی و خدماتِ مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السّلطنهٔ هرات هرکه رفیقِ خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائقِ خدمت و ملازمت نا مرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخیِ ولایتِ مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماقِ کاردانِ خود را در خدمتِ فرزندِ اعزّ ارشدِ ارجمندِ سعادت یار گذارد که از شهر و خدمتِ آن فرزند خبردار باشد - باقیِ لشکرِ ظفراثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری(۲) و غیره) تا سی هزار کس (که بشمارِ صحیح رسد) از ملازمانِ کومکیِ آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسبابِ ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظرِ سعادت‌اثرِ پادشاه درآید - و چون بملازمتِ آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیعِ حکایت از جانبِ ما دعای بسیار رساند - و در همان‌روز (که بملازمت ممتاز گردد) بتزکِ و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصتِ مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روزِ اوّل جمیعِ لشکریانِ ایشان را به‌خلعتِ فاخره (که اطلس و کمخاب(۳) یزدی و دارائیهای مشهدی و خافی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوشِ مخمل(۴) بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومانِ تبریزی یوم‌الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده سربراه نماید - و مجلسِ ملوکانه بدارد که زبانها بتحسینِ آن گویا باشد - و آفرینها بگوشِ عالمیان رسد - و تفصیلِ لشکرِ ایشان داده روانهٔ درگاهِ عالی نماید - و مبلغِ دوهزار و پانصد تومانِ تبریزی از تحویلاتِ سرکارِ خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرفِ ضروریّات نماید - و آنچه نهایتِ بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزلِ مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانیِ طعام بدستورِ روزِ اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولادِ عظامِ آن‌ایالت‌پناه مانندِ چاکران و خدمتگاران کمرِ خدمت بر میان بسته آدابِ ملازمت بعمل آورند - و بشکرِ آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الٰهی) مهمانِ ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایتِ تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند. که هرچند انواعِ جانسپاری و خون‌گرمی(۵) نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درونِ باغِ عیدگاه سرِ خیابان چادرهای درون اطلسِ قرمزی میانه کرباسِ طبسی(۶) و بالا منقالیِ اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] بکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد (۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ٭

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسبابِ تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و سرِ کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباحِ آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائی (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یکی از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمت نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذراند[۲] - که چون فردا نوّابِ کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیعِ لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوار کرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّهِ اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و در منزلِ مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت‌آئین[۳] آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّدخانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت *

مربّیاتِ لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت‌راس اسپِ لایق و رعنا از طوائلِ آن فرزندِ ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگِ قصب بافِ ابریشمي برجُلِ مخملِ منقّش و تنگِ سفید برجُلِ مخملِ سرخ و تنگِ سیاه برجلِ مخملِ سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانوني و استاد شاه محمّد سرنائي و حافظ دوست محمّد خافي و استاد یوسف مودود (۲) و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابلِ آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقتِ طلب حاضر گردد - و اوقاتِ خجسته‌ساعاتِ ایشان را بهرنوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحري و آنچه (در سرکارِ فرزند و آن ایالت پناه یا اولادِ عظام بوده‌باشد) پیشکش نمایند - و ملازمانِ ایشان را تمام خلعتهای ابریشمي از هر جنس و هر (۳) رنگ علٰحده علٰحده درا خورِ آنکس از الوانِ مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتّون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزلِ خود روند ملازمانِ ایشان را بنظرِ خجسته‌اثرِ آن فرزندِ ارجمند در آورند - آن فرزند بخلقِ کریم (که میراثِ آبا و اجدادِ اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا و اسپ فراخورِ هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمي از مخمل و اطلس و کمخابِ فرنگي و یزدي و بافته‌شامي (۴) و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سي‌صد تومان زرِ نقد در سي‌کیسه با قماشِ مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفرے سه تومانِ تبریزي (که ششصد (۵) شاهي باشد) بدهند - و سه‌روز در سرِ خیابان وکاریزگاه سیر میفرموده باشند - و دربن سه‌روز از درِ باغِ چهارباغِ شهر (که منزلِ پادشاهانه‌است) تا سرِ خیابان (که در باغِ عیدگاه است) بفرمایند که محترفه اصنافِ چهارطاق‌بندي بآئینِ شیرین بندند - و بهر صنعتگرے یکے از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّبِ یکدیگر هر صنعت و شیرین‌کاري که دانند بعمل آورند - انسب آنست که [چون پادشاه آن‌مرز وبوم را بقدومِ فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نورِ چشمِ عالمیان‌است) بوجودِ شریفِ خود آنرا مشرّف خواهند ساخت]بنظرِکیمیااثرِ ایشان (۶) ازمردمِ خوش‌طبع و شیرین‌گوی (۷) (که درشهر هستند) درآورند - که باعثِ سرور باشد - روزِ سیوم (که ازبن چهار طاق و خیابانِ شهر و صفا دادنِ چهارباغ فراغِ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را درشهر و محلّات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی
(۵) نسخهٔ [اب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] آن قدرهٔ سلاطین و ارشد خواقین (۷) نسخهٔ [د] شیرین زبان و رنگین گوی ٭

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرّر دارند - که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در هر خیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازارے (که آئین بستهٔ قالي و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاري و شیرین گوئي(۲) در آیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبان نغمه بیرون مي آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزّت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد) براه رود - وآن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگام سکن نوّاب همایون ما دران بلدهٔ طیبه(۳) جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي) نزول ایشان فرمایند - و حمّام چهار باغ و حمّامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلّ آسایش بدني باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهماني نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاه معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین حسین کلانتر دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش نویس صاحب وقوف تعیّن نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلّی گرداند - که بر جمیع اوضاع نوّاب همایون ما را اطّلاع حاصل شود ٭

و مهمانیِ آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلوا و شیره(۴) و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروري مذکور بدین دستور سربراه نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابنه(۵) (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالي دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالي پنج ذرعي و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ح] و خوش گوئي و ملاطفت (۳) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته (۴) نسخهٔ [و] اشربه
(۵) نسخهٔ [ا] الابنه ٭

طبقِ چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوشِ بمفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشید و قطار اشتر دو تقوز در مهمانیِ خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین‌طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکمِ غوریان و فوشنج و کرشو[(۲)](۳) در ولایتِ خود مهمانی نمایند - و حاکمِ باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکمِ خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای فرهاد (که پنج فرسنگیِ مشهد است) مهمانی نمایند - انتهی ٭

چون (موکبِ عالیِ حضرتِ جهانبانیِ جنّت‌آشیانی در نواحیِ فراه رسید) ایلچیِ شاهی با فرستادهٔ حضرتِ جهانبانیِ جنّت‌آشیانی آمد - و حقیقتِ مغتنم‌دانستنِ والیِ ایران مقدمِ گرامی را و مسرور شدنِ او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدنِ مروّت بودند) از رفتنِ عراق و دلِ همراهانِ حقیقت‌گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزمِ جزم متوجّهِ هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزولِ اجلال می‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابرِ خراسان باستقبال بیرون‌آمده بصدارتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس ملازمت میکرد - و صیتِ موکبِ پادشاهی ابوابِ شادمانی برروی متوطّنانِ آن دیار گشوده خلائق از اکثرِ قصبات (مانندِ جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظارِ مقدمِ عالی می بردند - و چون قاصدانِ تاتار سلطان و اعیانِ خراسان (که استقبال‌نموده بودند) بمحمّد خان اعلام نمودند (که وصولِ مرکبِ عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمّد خان بااعیانِ امرا (مثلِ ویس سلطان و شاه‌قلی سلطان ؛ و اکابرِ فضلا (مثلِ میر مرتضیِ صدر و میر حسین کربلائی) و سایرِ اعزّه و اهالی بادراکِ سعادتِ استقبال شتافتند - و بر سرِ پلِ مالان (که[(۴)] سیرگاهِ مشهورِ هرات است) بدولتِ رکاب بوس والا مشرّف گشته دعا و سلام از جانبِ شاه رسانیدند - و شرحِ شوقِ شاهی و آدابِ تواضع (که جوهرِ بزرگی‌ست) اظهار نموده آدابِ خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پلِ مالان تا باغ جهان آرا راه‌ها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و ظرفای[(۵)] شهر از هر درطرف هر روز آمده منتظر باشند ٭

وچون (رایاتِ پادشاهی بمنزلِ درقرا[(۶)] رسید) سلطان محمّد[(۷)] میرزا بسعادتِ استقبال شتافته آدابِ اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینی‌که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمّد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] فوشنج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقرار - و نسخهٔ [ه] قرار - و نسخهٔ [و] درقرز و نسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود ٭

همراهي عاليقدر بشرف استقبال كامياب سعادت شده قوانين اعزاز و اجلال بتقديم رسانيدند - و از زيارتگاه تا پل مالان و ازانجا تا باغ جهان‌آرا (كه سه چهار فرسخ مسافت است(۲)) تمام دشت و كوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائي بودند - و اجتماع خلائق بشادماني بر نهجي بوده كه مگر در ايّام عيد و نوروز بوده باشد - غرّهٔ ذيقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فيض ورود فرمودند - محمّد خان جشن پادشاهانه ترتيب داده پيشكشهاي والا بنظر اشرف در آورد - و در مجلس اوّل صابر قاق (كه در خوانندگي يگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سه‌گاه(۳) غزل اميرشاهي را خواند - كه اركان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسيار مناسب و بتاثير خواند - مطلعش اينست •

• شعر •

مبارك منزلي كان خانه را ماهي چنين باشد • همايون كشوري كان عرصه را شاهي چنين باشد

و چون باين بيت رسيد كه •

• شعر •

ز رنج و راحت گيتي مرنجان دل مشو خرّم • كه آئين جهان گاهي چنان گاهي چنين باشد

حضرت جهانباني را رقّت شد - و بغايت متاثّر شدند - و انعامها در دامن اميد او ريختند چون (هري و سيرگاههاي او بغايت خوش آمده بود - و جشن نوروزي نزديك رسيده) روزي چند آنجا توقّف اتّفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسير سواري ميفرمودند محمّد خان در ملازمت بوده آداب نيكو بندگي بجاي مي‌آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار ميكرد - و هر روز مقامي مشهور سيرگاه ميبود - و هر وقت محفلي تازه عشرتگاه مي‌گشت - و ترتيب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرّر بود - گاه عشرت سراي كاريز گاه نشاطپيراي ضمير اقدس ميشد - و گاه باغ مراد - و همچنين باغ خيابان و باغ زاغان و باغ سفيد را بنظر فيض بخش تماشا فرموده در هر گلزمين صحبتهاي رنگين ميداشتند - و در همين ايّام زيارت اولياي عظام (خصوصاً پير هرات خواجه عبدالله انصاري قدّس سرّه) بنعمت نياز فرمودند - تجرّد منشان خدا انديش (از بزرگان كامل استعداد و عالي فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار - و فضلاي نامور) از صحبت فيض موهبت مستفيد شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزي و تماشاي گشت گاههاي عشرت افزا اهتمام در توجّه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خير انجام فرمودند - درين روز(۴) احمد سلطان حاكم سيستان (كه در دراه خدمت و حسن عقيدت ممتاز بود) مشمول توجّه و التفات پادشاهي شده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سيرگاه - و نسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند •

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجهٔ این سال بجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلی سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه (علیه و علی ءاکفیها التّحیه[۲]) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند- و ازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در انحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه می‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت اسعان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواصّ و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجّه ارزانی داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفی‌آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمنانی[۳] است قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسّل می‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات بکمال اهتمام بجای می‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه می‌آمد •

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق[۴] از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرّکهٔ آنشهر توقّف فرمودند - و در خانهای[۵] خواجه عبد الغنی[۶] (که کلانتر اهل آندیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ه] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمنانی قدس سرّه است (۴) نسخهٔ [ز] ییلاق (۵) نسخهٔ [د] و در خانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحی •

مي‌بودند) منزل داشتند - و ازانجا بیرام خان را پیشِ شاه فرستادند - موکبِ شاهي نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدمِ مسرت معاودت نمود - و ازانجا توجه بسلطانیه واقع شد - مخیمِ شاهي میانِ ابهر (۲) و سلطانیه بود - چون (موکبِ عالي بآن‌حوالي (۳) نزدیک رسید) اوّل اکابرِ امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد ازان بهرام میرزا و سام (۴) میرزا برادرانِ گرامیِ شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (با مراعاتِ قواعدِ اعزاز و اکرام - و تقدیمِ آدابِ اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائطِ توقیر و تعظیم و ضوابطِ تبجیل و تفخیم در دیدن (۵) بتقدیم رسید و در محلِ عالي (که در مدتِ مدید بتذهیبِ آن نقاشانِ باریک بین در بدائعِ صنعتِ نقاشي یدِ بیضا نموده بودند) اوّل مجلس آرائیِ آن نگار خانهٔ خاطرفریب باتفاقِ حضرتِ جهانباني چهره‌گشا گشت ه. و محفلِ پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانونِ بزرگي و لوازمِ پرسشهای گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابوابِ اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابوابِ سرورِ صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات (۶) سخنانِ بلند درمیان آوردند - و میرزا قاسم گونابادي درکتابِ مثنوي (که در احوالِ شاه انتظام داده) در بابِ ملاقاتِ این دو شهریارِ کامکار چنین گفته ه

• مثنوي •

• دو صاحبقران در یکی بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید و ماه •

• دو نورِ بصر چشمِ اقبال را • دو عیدِ مبارک مه و سال را •

• دوکوکب کزایشان فلک راست‌زین • بهم در یکی عرصه چون فرقدین •

• دو چشمِ جهانبین بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کنان •

• دو سعدِ فلک را یکی برج جای • دو والا گهر را یکی درج جای •

شاه فرمودند که فتحِ هندوستان (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني را میسّر شد) حضرتِ (۷) جهان‌آفرینِ جهان‌بخش شمشیرِ جهانگیرِ شما را کلیدِ گنج‌خانهٔ کشورگشائي گردانید - و هر قصوری و فتوری (که در مملکت‌داري و جهانباني دریذولا پیش‌آمد) از نا مساعدي و بی‌اتفاقیِ برادرانِ بی‌اخلاص (۸) بوده - و شما را دران اختیاری نبود - در عالمِ (۹) اسباب موافقتِ برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] ابهر (۳) نسخهٔ [ا] حدود (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند درمیان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخهٔ [ب] ز بی‌اخلاصیِ امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب •

امرے مہم[۲] است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادر خرد خود تصوّر فرموده ممدّ و معین دانند - که منّت بر جان خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک برویم - و بسیار از سخنان حقیقت پیرای (که بزرگ منشي را نشان بزرگ باشد) فرمودند - وچند روز جشن خسرواني داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار را رسیده مجلس غیرمکرّر مي‌آراستند - و زینت افزای صورت و معني میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت مي‌افزودند - ترتیب مجلس‌آرائي (که چنان شاهے بذات خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمي و قالیهای قیمتي آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا (که امرےست ضروري) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپان عراقي چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها[۳] و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعي آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسم نر و مایه[۴] با پوششهای گرامي و چندین شمشیر و خنجر[۵] مرصّع بجواهر و تمثالهای نقوه و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاوه[۶] و سنجاب و تین و جامهای پوشیدني از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّر فرنگي و یزدي وکاشي و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصّع بیواقیت و لآلي و چندین طبقهای طلا ونقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلي (که در کلاني و خوبي نادرهٔ روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید ٭

حضرت جهانباني در روز جشن عالي الماس گرانبها (که خراج ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعل بدخشاني برسم ارمغاني بنظر شاه درآوردند - و بے شایبهٔ تکلّف از وقت درآمدن حضرت جهانباني بالکای شاهي تا زمان برآمدن بهراسم و رسمے (که از سرکار خاصه و منتسبان شاهي خرج شده بود) زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّه سلطانیه شدند - ودرانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده‌ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهمتر - ونسخهٔ [ز] مهتم . (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [ا ب] مادة
(۵) در [چند نسخه] وکمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاوه ٭

قرانِ معهدین باغوای بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرت شاه همه روز اسبابِ مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده درچشمهٔ (که او را ساروق بُلاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاقِ بیلقی(۲) است) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی(۳) و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبرانِ حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد الله خان استجلو (که بداماد‌ی شاهِ والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک(۴) سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجب حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصت عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن(۵) شکار اشتغال نمود - دریں اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و او رختِ هستی برو بست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم(۶) آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و دریں منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و دریں روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیِ فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده‌بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائی (که بهمرکابیِ حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیِ اجلّهٔ (که دریں کمکِ عالی مقرّر شدند) بدیں تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان‌علی افشا - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین‌قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - و نسخهٔ [ح] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک
(۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهمرسانیدند ٭

تهمتن ميرزا ولد ديو سلطان - حيدر سلطان شيباني - علي‌قلي و بهادر پسران مشار اليه مقصود[2] ميرزا آخته بيگي ولد زين‌الدّين سلطان شاملو - محمّدي ميرزا نبيرهٔ جهانشاه ميرزا مشهور بشاه يزدي[3] بيگ كچل استجلو - علي سلطان جلاق[4] خواهر زادهٔ محمّد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن[5] سلطان شاملو - يادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش[6] اغلي استجلو - صافي ولي سلطان ولد صوفيان خليفه روملو - علي‌بيگ ذوالفقاركش - محمّدي بيگ كتابدار قاچار - و سه صد قورچيء خاصه بسامان شايسته نيز تعيّن يافتند - و بعد از اتمام اين مجلس عالي حكم شد كه در آق زيارت (كه آخر منزل ييلاق سرلق است) سيوم بار شكار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادماني و كامراني فرموده آداب خاطر جوئي بهم‌رسانيدند - و در عرصهٔ دلگشاى ميانه (كه در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانباني تشريف آوردند - و بمشايعت مبادرت جسته باحسن وجوه و ايمن آداب بساعت مسعود وداع يكديگر فرمودند ‪•‬

حضرت جهانباني جنّت‌آشياني بموجب اقتدا بسنّهٔ سنيّهٔ حضرت صاحبقراني ازانجا بدولت واقبال متوجّه اردبيل وتبريز شدند - هودج اقبال حضرت مريم‌مكاني را با خيل و حشم و عبيد و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجي‌محمّد خان را سرلشكر ساخته درخدمت هودج اقبال‌آن‌عفّت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (كه ملازم ركاب نصرت قباب فرموده بودند) رخصت يافته بجهت سامان و سرانجام‌خود روانه شدند - كه چون (رايات نصرت‌آيات حضرت‌جهانباني بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عاليقدر با لشكر مقرّر ادراك ملازمت نمايد - و حضرت جهانباني اوّل بجهت تماشاى تبريز عنان‌عزيمت منعطف فرمودند - و چون‌نزديک بآن ديار رسيدند حكّام و اكابر تا بهدستے [كه ميرزا ميرانشاه بر رودخانهٔ (كه از دامن سهند تبريز مي‌آيد) بسته اند] باستقبال‌آمده عزّ بساطبوس دريافتند - حاكم شهر بموجب فرمودهٔ شاهي شهر را آئين بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهماني بتقديم رسانيد - و گرگ‌دواني و چوگان‌بازيء پياده (كه در تبريز مشهور و معروف بود - و دران وقت از انديشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزيد انبساط خاطر اقدس بامر شاهي بتازگي درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عاليهٔ آن‌شهر را (كه از آثار قديمهٔ سلاطين ماضيست) و ميرگاههاى آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّدا از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ[7] افلاک و گذشتگيهاى عالم بے‌ثبات و گسستگيهاى جهان بيمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

---

(٢) نسخهٔ [ه] مقصود بيگ (٣) نسخهٔ [د ح] بردى بيگ (۴) در [بعضے نسخه] چلاق (٥) نسخهٔ [ا ه] حسين (٦) در [چند نسخه] الس (٧) نسخهٔ [ح] عمخانهٔ ‪•‬

و در گردآوریِ رضای آفریدگار سخنانِ حقیقت‌تبیان بر زبانِ اقدس راندند - و ببعضی از ابیاتِ سلف متواجد گشتند - و این رباعي از فرطِ حالت بلند خواندند • رباعي •

• افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد • وز دستِ اجل بسی جگرها خون شد •

• کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو • کاحوالِ مسافرانِ عالم چون شد •

ملا قطب الدّین جلنجو بغدادي درین بلدۀ فاخره بشرفِ ملازمت مشرّف گشته تا مشهدِ مقدّس ملازمِ رکابِ معلّی بود - و نادره‌کارِ سحرآفرین خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم نیز درین مدینۀ فاضله بملازمت استسعاد یافت - آن‌قدردانِ بارگاهِ هوشمندي را بسی پسند آمد - و او از عوائقِ روزگار نتوانست همراهي گزید - و از نوادرِ اتّفاقاتِ حسنه در شگون و تفاؤلِ نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجّهِ اقدس باُصطُرلاب[۲] و کُره و سایرِ آلاتِ رصدي درجۀ کمال داشت) پیگ‌محمّد[۳] آخته بیگي را فرمودند که درین شهر (که محلِّ آثارِ قدیمه است) کُره تفحّص نماید - آن ساده لوح کرۀ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهتِ تفاؤل خریدند - و از سیرِ تبریز فارغ شده بصوبِ اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکبِ عالي بقصبۀ شمّامي رسید) جمیعِ شیخ‌زادگان (که نسبتِ خویشي بشاهِ عالیقدر داشتند) با سایرِ اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازمِ خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل[۴] رسیدند - و چون (هوا و میوۀ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انارِ بیدانه) سه‌روز توقّف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلّای خود ملحق شدند - درین منزل از حضرتِ مریم‌مکاني صبیۀ قدسیه متولّد شد و از آغازِ مراجعت (که بقایدِ دولت و اقبال متوجّهِ کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف مي‌آوردند) حکّام و اکابرِ آنجا زیاده از دستورِ زمان توجّه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدّین علي سلطان خدمتِ شایسته بجای آورد - و در روزِ مهماني بندبازان آمده کارپردازیها کردند - و چون (رایاتِ عالي بمشهدِ مقدّس آمد) حاکم و بزرگانِ آنجا بیشتر از پیشتر در حفظِ آداب کوشیدند - و بخدماتِ لایقه مستعدِّ نظرِ قبول گشتند - و بجهتِ انتظارِ جمع شدنِ لشکرِ شاهي یکچند درین شهر توقّف افتاد - و ازین نواحي بجهتِ طلبِ ساوري (که بر هرات نوشته‌بودند) عبد الفتّاح کُرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقتِ مراجعت رختِ هستي بربست - و از همین حدود مولانا نور الدّین محمّد ترخان را بجهتِ طلبِ

---

(۲) و اینجا اسطرلاب (۳) نسخۀ [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخۀ [ز] بجرزئیل •

شیخ ابوالقاسم جرجاني و مولانا الیاس اردبیلي (که بفضائل صوري و کمالات معنوي آراستگي داشتند) فرستادند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولي حاصل میشد - مولانا جمشید معمائي (که مجمع فضائل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - روزے ملاحیرتي این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد • شعر •

• که دل از عشق بتان گه جگرم میسوزد • عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد •

• همچو پروانه بشمعي سروکار است مرا • که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد • .

آنحضرت (که خلاق معاني و معیار نکته داني بودند) نیکو تصرفی فرمودند که • مصرع •

• میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین‌حدود شاهزاده و امرای شاهي بموکب عالي پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود - میرعبد الحي گرمسیري از قلعهٔ لکي بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشي و عطاپاشي شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملے از امرایانے (که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - سرحلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش ([۲]که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانباني جنت آشیاني بود) بیرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافي بحضرت مریم‌مکاني داشت - از ابتدای حال خالي از شورش دماغ و گرمیِ مزاج نبود - رفته رفته سفاکي و بیباکي او بافراط کشید - و خاتمهٔ کار او در محل خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجي محمد [۳]کوکي ست - او برادر کوکي‌ست - که از امرای

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ج] کوکه •

عظام حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرّد داشت شاه مکرّر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید - در روز قبق‌اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاش حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد (۲) لجرم چند روز در بند بود - و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ است برادرِ محرم کوکه او (باآنکه کوکلتاش کامران میرزا بود) بدوام ملازمتِ حضرتِ جهانبانی قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - در گذرِ چوسا (۳) غریقِ رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروی‌ست او مرده پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتّصاف داشت و از ملازمانِ ستوده‌صفاتِ (۴) حضرتِ مریم‌مکانی بود - علی الدّوام در حوالی هودجِ آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزندِ سعادتمند ماند - که نسبتِ کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند - یکی سیف خان - و او در سالِ فتحِ گجرات در رکابِ اقدس شربتِ خوشگوار شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفورِ عقل و کیاست و علوِّ فهم و ادراک و فرطِ فرزانگی و مردانگی از منظوران نظرِ عاطفتِ حضرتِ شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزی‌ست - که از دقائقِ سیاق و حقائقِ علمِ حساب وقوفِ تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصبِ مشرفیِ دیوان یافت - و بعد ازان مدّتها از درگاه عالم‌پناه محروم گشت - و در آخرِ عمر (که قُویٰ و حواسّ او اختلال یافته بود) باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرتِ شاهنشاهی استسعاد یافت - دیگر خواجه امین الدّین محمود هروی‌ست - که در فنِّ سیاق سبّاقِ فرسانِ قلمرو حساب بود - و خطّ شکسته را بغایت درست می‌نوشت - و در کفایتِ اموال و درایتِ محاسبات موشگافی میکرد حضرتِ جهانبانی او را چندگاه بخشیِ حضرتِ شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپیوندِ آنحضرت بمراتب عالیه رسید - و بخطابِ خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست بخشی‌ست - او نیز بعلمِ سیاق ممتاز و بحسنِ کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغالِ مهمّاتِ دیوانی صنوفِ کاردانی بظهور می‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالی ست - او از زیارتگاه هرات است مرده سادهٔ ضمیرِ درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند ٭

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتی (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعضی نسخه] حمیده ٭

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بار عنایت خاص داشتند - و بعد ازان بمزید التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست - دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت - و خدمات پسندیده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [یعقوب نامی (که از منظوران حضرت جهانبانی بود - و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند) بعضی قزلباشان بیباک آن جوان را درموضع خرابه نزدیک تبریز کمین‌کرده پنهانی کشتند - و چون میان حسن‌علی و او شکرآبے بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد] باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستانبوسی فایزگشت - دیگر علی دوست باربیگی ست پسر حسن علی مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست - او از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی ... که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی (۲) میگفت - مردے وارستهٔ پسندیده اخلاق (۳) بود - دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدّین که از هندسه و هیأت و اُسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضی برهان خانی بشرف بساط بوسی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - وحضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند - دیگر محمّد قاسم موجی ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی قیام مینمود - خویش میرمحمّد جالهبان بود در بدخشان خدمت جالهبانی داشت - و در هندوستان در ایّام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی میربحر شد - و برکنار آب جون منزلے دلگشا داشت - و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - دیگر حیدرمحمّد آخته بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر سیّدمحمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات قبق او زد - دیگر سیّد محمّد قالی (۴) هروی ست - در بکر چندروز او را میرعدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بیت دلنشین میخواند - رفته رفته (۵) داخل ایلچیان (۶) شده بود - و در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ب] یشوی - ونسخهٔ [ج] بسوی (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ز] قانی (۵) نسخهٔ [ج] ازفرط خدمت داخل ایلچیان (۶) نسخهٔ [ا] انگچیان ٭

اعتبار یافت - و در سهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّب حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و از حضرت شاهنشاهي خطاب اعتبار خاني یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکاني بود - دیگر عارف توشکچي ست که در ملک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهي(۱) بهار خان خطاب یافته بخدمت عالي ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر(۲) توشکچي - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچي - و مهتر جوهر آفتابچي - و مهتر وکیله خزانچي - و مهتر واصل و مهتر صندل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگي بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جهاي(۳) بهادر - دیگر ترلک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوي طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الٰهي) خدمت ولي نعمت بپایان رسانیدند ۞ ۞ شعر ۞

۞ ندانم رفیقان چرا واپس اند ۞ که مردان زخدمت بجائی رسند ۞

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از عراق وآمدن حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانباني بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت(۵) موکب عالي اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امیدواران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد ۞ ۞ شعر ۞

۞ فیاض ازل ز فیض بے اندازه ۞ انداخت ز مقدمش بشهر آوازه ۞

۞ شد کشت امید نا امیدان خرّم ۞ شد باغ مراد نامرادان تازه ۞

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالي حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهي و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگي پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) در [اکثر نسخه] حاضر (۴) نسخهٔ [ج] جهای بهادر (۵) نسخهٔ [ج] صیت مقدم موکب ۞

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد - جمعی (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن اموری (که از شما سرزده است) روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوی (که بخطاب اتگه‌خانی سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجی انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیچه[۲] می‌گفتند - چون بقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فر بزرگی و شکوه دولتمندی (که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرّد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) فی‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغرسن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزل (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی[۳] دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ[۴] نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار[۵] شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگی تمام (۴) در [بعضی نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخهٔ [ز] انواع ٭

و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا . .

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با(۲) ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از(۳) ناساعدی سعادت درهم شد - و (چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه درین روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم(۴) میرزا فرزندش بتقریب شب برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورگشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دوامهرای ایشان بلند آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معلل بشرط(۵) زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دادهٔ ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلانسالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود) باوجود صغرسن (که امثال این امور دران حالت بس بدیع نماید) بالقای الهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بنیستی شگفته گردد از ناساعدی
(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن ٭

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهي ظلّ الٰهي بود - که بر سطح قمّهٔ غبرا و زیر قبّهٔ سپهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتي را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانباني در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهي گل گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادماني اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کعبتین برخلاف مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر (۲) باز دارند - و ازین غافل که شیر خوار مرضعهٔ عنایت ایزدي و کامیاب قابلهٔ تربیت آسماني را ازین عمل چه ضرر و مراعت یافتهٔ حافظ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطر •

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر متوصدان اخبار و مستبصران سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سرمهٔ عبرت کشیده‌اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالي حضرت جهانباني و کمک ایران بگرم سیر رسید) علي‌سلطان تکلو را با جمعي از یکّها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است) تعیین فرمودند - شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج (۳) (که درانحدود از جانب میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهي رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگي از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت - سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانتي برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علي‌سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالي ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائي نرسید) متحصّنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرّع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطف خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضی‌جا] خلخ •

قلعهٔ مذکور نزولِ اجلال فرمودند - و شاهم علي و میرخلج ترکشها بگردن انداخته بشرفِ زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رأفت ذاتي جرائمِ ایشان را بخشیده در سلکِ ملازمانِ درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته میخواهد که بجانبِ کابل فرار نماید - جمعي از قزلباش و ملازمانِ درگاه بجد شده بقصدِ او رخصت گرفتند - هرچند (حضرتِ جهانباني را کذبِ این خبر و عزمِ جزمِ میرزا عسکري بر قلعه داریِ قندهار بوسیلهٔ خبر رسانانِ درست سخن متیقّن[(۲)] بود - و نیز بمقتضای عاطفتِ ذاتي بر تقدیرِ صدقِ این نمیخواستند که مردم را بر تعاقبِ او رخصت فرمایند) امّا اینها بےجلوي کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست بدر رود - چون (از کمالِ عجلت بے تزک بحواشیِ قندهار رسیدند) خبرِ رفتنِ میرزا دروغ ظاهر شد و جمعي برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سر دادند - جمعي کثیر از قزلباشیه و غیرِ ایشان بیاد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظّم و حیدر سلطان و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولد حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعي از بهادرانِ جغتائي و دلاورانِ قزلباش دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدانِ میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا بسخنِ او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقتِ لشکرِ ما را میدانند - سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمکِ ایشان درکمین‌گاهها خود را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدنِ میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایتِ ایزدي موید و معاونِ لشکرِ نصرت‌اعتضادِ حضرتِ جهانباني بود) آمدنِ میرزا کامران صورت نه بست - و فتحے چنین (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) روی داد - و دران روز از اهلِ قلعه بابای مهوندي (که از یکهای نامیِ میرزا کامران بود) بقتل رسید ٭

رسیدنِ موکبِ مقدس حضرتِ جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادرانِ اخلاص اندیشِ موکبِ معلّي را چنین فتحے روی نمود) حضرتِ جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم و متیقن ٭

جنت آشیانی سپاسِ ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیهٔ مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعتِ مسعود (که منتخب انظارِ تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکبِ اقبال و عساکرِ نصرت بحوالیِ حصارِ قندهار رسیده در ضلعِ دروازهٔ ماشور نزولِ اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضیِ قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند - و هر روز از جانبین جوانانِ نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی‌قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیشِ خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهرِ کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه (۲)با درست یساول باجمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بنیزه خواست که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغلِ او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آقچه (که در برابرِ مقابر است) پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیص چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دستِ او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید(۳) الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته‌بودیم و این در انگشتِ من آنجا افتاد - از روشِ تاختنِ قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانے (که آن نیزه را آوردند) اسمِ او نوشته بود - خوانده بر قیاسِ او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد دریں نبردِ مرد آزمائی اکثرِ مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارنِ این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانبِ زمینِ داور پسِ کوه (که در لبِ آبِ ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته‌بیگی ولد زین‌الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند - قدرے جنگ پیوست - و باقبالِ سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیارے از موادِ استعداد و آلات و ادواتِ حرب و مواشی و دواب(۴) بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیُسر مبدل گشته و رفاهیت در معسکرِ اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاورانِ اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند ∗

---

(۲) نسخهٔ [ح] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبدالله خان
(۴) در [اکثر نسخه] و روانات ∗

چون میرزا عسکري (۲) (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با فرمان موعظت‌تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکوخدمتي تلافي تقصیرات خود نماید - تا بےتقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاق برادران گرامي کارهای شگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور یابد (۳) - بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکتل روغني و آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند - و بسیارے ازین بیدولتان راه نیستي پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانشي درست و بختي بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت - وتحف پادشاهي و هدایای شاهي را بآئین ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهي گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازآنجا بیرام‌خان اوّل به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستانبوس حضرت شاهنشاهي (که جانهای مقدّس رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عمّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني) مي بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نوربرورد الٰهي را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئین بندگي ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام‌خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ح] درینجا عنوانی نوشته و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان در رسم رسالت پیش میرزا کامران - و بعضی سوانح که درین ایام واقع شده (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن [illegible] [illegible] ظهور گشاید ه

روی داد - و مشاهدهٔ انوار الٰهي (که در جبینِ مبینِ آنحضرت ظاهر بود) جلا بخشِ بصر و بصیرتِ همگنان شد - شکرِ پروردگارِ کارساز بجای آوردند - و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود مي‌بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و فرمانِ عطوفت و عنایتِ خلعت و اسپِ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روزِ دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درونِ قلعه مقیّد بودند) متوجّه شد - و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده در باغ جلال‌الدّین بیگ (که در نزدیکیِ باغ شهر آرا ست) برده بودند - بیرام‌خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت - و از عنایت و الطافِ پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازانجا مرخص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفوِ تقصیرات و محوِ زلّات و انواعِ نوازشِ پادشاهي امّیدوار گردانید و همچنین یالُغ میرزا و سایرِ بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایقِ حزمِ[۲] بیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امّیدوارِ مکارمِ عالیه گردانید - و آنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ صفوت و صفا - و تعلیمِ حقیقت و وفا) تواندبود بجای آورد - میرزا کامران بیرام‌خان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّتِ مقاومت مي‌یافت - و نه از بے توفیقي بصوبِ خدمت مي‌توانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرتِ خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکري را (که در گفتِ من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمانِ حضرتِ جهانباني سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام مي نماید) اگر او را روزِ[۳] بد پیش آید و قلعه بدستِ اولیای دولت مفتوح شود آن عفّت قباب جهتِ استشفاع و استخلاصِ میرزا عسکري آنجا بکار آیند - و چون میرزا عسکري (از جادهٔ نصاف انحراف داشت و عنانِ ارادتِ خود را در هوا داریِ میرزا کامران بدستِ بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکامِ قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچيِ فراوان در اطراف و اکنافِ حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمعِ آن بغایت مشکل عرضِ دیوارِ آن شصت[۴] گز است - بهادرانِ لشکرِ منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و گردد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [ه] ضرورت (۴) نسخهٔ [ح ط] شصت گزاست - نام اصل او کندهار بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه درکتب این فن معین شده است ٭

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحيّر بودند - و از راه حيرت بوادي غيرت مي‌آمدند •

روزے حضرت جهانباني صحبتي خاص ترتيب داده بودند - و محرمان حريم اخلاص از هرطرف درِ حکايتي گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روايتي بدست آورده؛ صحبت را بحکايات دلاويز و نقلهاي نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسير سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عيار مي‌افزود و تنک مايگان مردانگي را سرمايهٔ همّتي بهم ميرسيد - درين اثنا حضرت شاهنشاهي را از کمال شوق بياد آوردند - که آيا آن تازه سرو جويبار خلافت را جدا از دوستان درميان دشمنان چه حال باشد - و حسودان بيخرد و بد انديشان تبه راي را دربارهٔ آن گلبن سعادت چه‌خيال و با دلي در بيم و خاطرے پر امّيد و بيم بدرگاه کبريا (که[۲] کام‌بخش سرگشتگان بيقرار است) دست نياز گشاده بدعاي برخورداري و جاندرازي آن شجرهٔ طيّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باين مضمون گره گشاي آبلهٔ دل گشتند • • شعر •

• خدايا تو اين گوهر شاهوار • ز آسيب بدگوهران دور دار •
• ز درياي دانش بار آب ده • ز خورشيد بينش بار تاب ده •
• بسي دور زد بر فلک آفتاب • که اين نيّر آمد برون از نقاب •
• بسي کرد انجم نظرهاي سعد • که اين مه ز ظلمت برافگند جعد •
• بسي چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زين نور شد بهره‌مند •
• فروغ ازل باد منظور او • منيناد تاريک دل نور او •

و بجهت تسلّي خاطر فيض مآثر خود زايچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار (که لوح محفوظ اسرار غيبي ست) طلبيده بنظر تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و ملاحظهٔ ذات و افزوني عمر و ترقّي درجات اقبال آنحضرت و خرابي خانهٔ اعدا و ناکامي بدخواهان و کج انديشهاي نااستان ازان ديباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازين دغدغه بالکلّيه جمع شد - امّيد که عنقريب بديدار آن نور پرورد الٰهي خوشوقت شويم - و بيمن طالع آن سعادت پيوند بر جميع اعدا مظفّر و منصور گرديم - سجدات شکر الٰهي بتقديم رسانيده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و ميرزا عسکري در مهمّ قلعه‌داري کمال ضبط و حفظ مرعي ميداشت - و مورچلها هر روز

---

(۲) نسـ ح ط] که چارهٔ ساز بيچارگان و کام بخش •

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچلِ خود حرفِ یکجهتي درمیان انداخته خللی درمبانیِ نگاهباني اندازند •

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمانِ پادشاهي کسی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمامِ خود باز مانده[۲] درمراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانباني این معني را از روز نامچهٔ احوالِ ایشان خوانده درگرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعي و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّمِ اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانبِ شهرِ کهنهٔ قندهار نزدیکِ دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستي میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلی مستحکم ساختند صبحِ آن ترکمانان ازین‌معني خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکري هراسیمه شده بنیادِ عجز و زاري نمود و بهزاران اضطرار و بیقراري معروض داشت که (چون حضرتِ عمّت قباب تشریف مي آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه دوست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانباني (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائي بظاهر روشِ عجز پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه مي‌کوشید - و چون حضرتِ عمّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعي فرمودند (که میرزا عسکري را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ[۳] مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامي بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت[۴] و سرکشیِ خود ایستاد و از فرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّای جهانباني تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ الٰهي (که متکفّلِ مهمّاتِ اربابِ توسّل[۵] است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیر افگن بیگ والدِ قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میر برکه و میرزا[۶] حسن خان پسرانِ میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت (۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان •

(که از سادات بنی مختار سبزوار اند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان برآمده بود امّا شبی راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده[۲] بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلّی پیدا شد - و مزاباشیه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داری افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه‌نشینان دشوار شده - در گیر و دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همّت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می‌انداختند - و توپچیان و پیاده‌ها از بالا می افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیّم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدّس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان مؤید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیگ (که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در داوری و کدکاش مسلّم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان و منوّر بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[۳] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

---

(۲) نسخهٔ [ا] درده بیگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شاید که سوالک باشد -

خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه بر آمده راهِ گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحّصِ او شتافتند - و او مقداری راه رفته در پسِ سنگی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهتِ گرفتنِ من تعیّن بودند) از نزدیکِ من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامنِ مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیرِ سنگ بر آمده بدامنِ خود شتافتم ٭

(۲) چون (دولتِ روز افزونِ حضرتِ جهانبانی خاطرنشانِ ظاهر بینان شد - و بر متحصّنان روشن گشت که از اقبالِ حضرتِ جهانبانی و اهتمامِ فدویانِ اخلاص‌نهاد نگاهداشتِ(۳) قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خوابِ غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اوّلاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت میسپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرتِ جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیالِ خامِ او صورت نه بست - بضرورت حضرتِ مهدِ علیا خانزاده بیگم را بحضورِ اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمانِ عصمت رقمِ عفو برجریدهٔ جرائمِ او کشیدند - بتاریخِ روزِ پنجشنبه(۴) بیست و پنجمِ جمادی‌الاخری سالِ مسطور میرزا عسکری در ملازمتِ آن عفّت قباب از راهِ تضرّع و ندامت(۵) از قلعه بیرون آمد - حضرتِ جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوفِ عزّت بودند - و اُمرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدرِ مدارج و مراتب سمتِ قیام داشتند - بیرام خان بموجبِ حکمِ پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرتِ جهانبانی باوجودِ آن همه خصومتِ جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطعِ نظر از مصالحِ مملکت و قواعدِ سلطنت بمحضِ عواطفِ ذاتی و فرطِ مراحمِ فطری قبولِ شفاعتِ آن عفّت قباب را از مراسمِ آداب و مکارمِ اخلاق شمرده قلمِ عفو و رقمِ صفح بر صحیفهٔ اعمالِ او کشیده محفوفِ مرادقاتِ التفات و مشعوفِ(۶) جلائلِ عنایات ساختند - و بدین مقدّمهٔ اقبال سجدهٔ شکرِ الطافِ یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردنِ میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیمِ آدابِ بندگی امر برنشستن اصدار یافت - بعد ازان محمّدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه‌ولی سیستانی(۷) و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوانی ست - وآن اینست - ذکر فتحِ قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان ٭

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا سفیدهٔ دم سحري (که هنگام ورود فیض عالم بالا ست) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در هنین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باهتمام بلوچان فرستاده بود) بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي‌آورده باشند - که (چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روز دیگر ماهچهٔ رایات فتح[۲] شب افروز تاریک نشینان ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایوني آن بلدهٔ فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکاني (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده ببهادران سپاه (که رقم تهیدستي بر ناصیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند ●

چون (خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانباني بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد - و بکوچ کلان خود خانم[۳] بیگم سپرد - و شمس الدّین محمّد غزنوي مشهور باتگه خان را مقیّد ساخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق[۴] (که بمیرزا نسبت اعتقادي داشت) و بابوس (که در امور ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي میر هزار تیشکاني[۵] و میر علي[۶] بلوچ و جمعی دیگر اتّفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ح] بیشکاني (۶) در [بعضی نسخه] نبر علي - و در [بعضی] تیر علي ●

و قاسم برلاس را با اعیانِ دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایتِ بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملکِ بدخشان را باوزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم[2] بیگم را رخصتِ بدخشان دادند - میرزایان بپای منار بموضعِ معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصتِ میرزا سلیمان پشیمان شده کسی بطلبِ میرزا فرستاد که بعضی سخنانِ زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامهٔ در جواب نوشت که چون در ساعتِ نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوبِ یکی از معتمدانِ بساطِ قرب ارسال دارند تا بموجبِ آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّهِ بدخشان شد - رسیدنِ بدخشان همان بود و شکستنِ پیمان همان و در خلالِ این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانبِ بدخشان رفت ◦

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارکِ اعمالش نماید) روز بروز اسبابِ آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرو[3] او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقبِ یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّد قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخشِ آن از آنِ تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازمِ یکجهتي و برادري دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و بدین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بدسلوکیِ او بتنگ آمده بود) بزباني قبول نموده خلاصي از چنگِ او فوزِ عظیم دانست و از پای منار گذشته بدولتِ سعادت متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - میرزا کامران را از حدوثِ این وقائع سراسیمگي روی نمود - و سررشتهٔ صلاحِ کارِ خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبانِ او کسیکه (بهبودِ او را منظور داشته حرفِ راستي بگوید) نبود - اکثرِ مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشمِ خبرت از رمدِ غفلت جوشیده بود - سبیلِ سداد و طریقِ رشاد نمیدیدند و گروهي (که صلاحِ حال دریافته بودند) قدرتِ نفس زدن از نفسِ امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارائی[4] عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطرِ میرزا میکردند - و اظهارِ حق صلاحِ وقت نمي‌دیدند - چه یقینِ ایشان بود که از خود رائي صلاحِ کار

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای ◦

اصلا قبول مشرب او نیست - به مجرد اظهار آن آزرده خواهد شد - و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت •

حق دولتخواهي و شرط خیر اندیشي آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور نداشته توقف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانت کنکاش (که اعظم خیانات و اقبح جنایات است) روی دهد - و خال بدبدیانتي و خوشامد گوئي (که نیل بیدولتي و بےسعادتي ست) بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدم کتمان حق و اظهار صدق نامالایم مُتَقَاذِر طبیعت برحد) آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چین قبض در ناصیهٔ انبساط نیفکنند - که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه مپرده میشود لیکن در معني هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود - و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و نقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطر قدسي مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقام حسن[۳] ابدال در گنبذ سفید نزول اجلال فرمودند - پیوسته ترتیب مقدمات نتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر مبتانت - و با دولتخواهان دوز بین و جان سپاران اخلاص[۴] منش همواره مطارحه نموده میشد - مزاباشیده اکثرے از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضے برخصت ابرامي جدا شدند - بداغ خان و جمعي دیگر (که در ملازمت فرزند شاه بودند) از قلت مبالات دست تعدي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگار خود خیال میکردند - وضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانباني درین معامله متردد بودند - که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافیٔ طبیعت. (۳) نسخهٔ [ز] با با حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین •

آزرده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست(۲) از زبردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند ه

و چون یورش کابل مصمّم شد بالضّرورت (بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری(۳)) منازلی چند از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرّر داشتیم - امّا از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردّد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود إبا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - اُمرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکت ناستودهٔ ایشان را به تمکین همّت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرمودهٔ میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار(۴) سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقهٔ خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقرّبان بساط عزّت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایّام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خود سر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت(۵) موافق ساخته نقاب بے آزرمی بیش رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست تظلم (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که محفوظ و مظبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلی چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب ه

فرو هشته اند - لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر (که اولین عطیهٔ ایزدی ست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غبارے بخاطر شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردن مامنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین(۲) کار است - و بالفعل بهتر ازین محلّی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عُرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصرهٔ و استیلا استخلاص فرموده محبّت نامهٔ موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود - حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلّم - امّا محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یکطرف کشتن از مماجت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ خان ضایع خواهندشد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیش بداغ خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقیّد نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشارالیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد - و مقرّر شد که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردی همّت و دستیاری جلادت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازهٔ کندکان(۳) مقرّر شدند و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازهٔ ماشور معیّن گشتند - و مویّد بیگ و جمعی بحدود دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتفاقاً شترے چند علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف نایده نکرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندنان ه

و در مقام بستن در شد - حاجي محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندے دیگر از عقب رسیدند - و جمعی از قزلباشان (که دران نزدیکي بودند) بجنگ پیش مي‌آمدند و بقتل میرسیدند - و بیرام خان از دروازهٔ کندکان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نیمروز حضرت جهانباني خود از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرج آنچه (۲) صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئین بفر (۳) ورود عالي مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادي و نوید مبارکبادي برآمد - و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را معفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان خلاف حکم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم - تعلق بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکري قدر جان‌بخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانے آمده خبرکرد که میرزا در خانهٔ منست - کس تعین شود که او را بطریقی (که از من نداند) گرفته آورد - حضرت جهانباني شاه‌میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین‌فرمودند - فرستادها او را درخانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتي و پاس وصیت حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني (که در باب کافهٔ برایا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگي درگذشتند و او را بندیم کوکلتاش (که از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند - ولایت تیري به الغ میرزا مقرر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجي محمد اختصاص یافت - و زمین داور باسمعیل بیگ - و قلات بشیر افکن - و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیع ملازمان را فراخور (۴) حال جایگیر کردند وخواجه جلال الدین محمود را (که در شهر از مردم میرزا عسکري و دیگران طمع کرده بود) بمیر محمد علي (۵) گیرانیدند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت - و بمیامن تائید الهي و مآثر صوابدید پادشاهي تقدیر موافق تدبیر آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت حضرت مریم مکاني را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش‌نهاد همت والا فرمودند ●

---

(۲) در [چند نسخه] اخچه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدار (۵) نسخهٔ [ه] قلي ●

و از فیوضات نامتناهي و نعم غیر مترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجنات حال میتافت کلانترانِ این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکب عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهے دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاهِ عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از موبّداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواه فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهے (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهت اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای اُمرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد دده[۲] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ مالي و جاني سرافراز گردد) بجانب قلعهٔ تیري (که حشم او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکبِ عالي دران حوالي رسید کلانترانِ احشام اسپ و گوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیده گشتند - چون آن‌حوالي آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزادهٔ بیگم را دربن مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمتِ جاوید پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آورده تمسّک بحبلِ المتینِ صبر (که شانِ عالي منشانِ کار آگاه و نشانِ والا دانشانِ خبرت سرشت است) نموده جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایقِ خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنموني اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّه دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکي قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردمِ اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا دربن راه بیماري[۳] و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ج] و دودهٔ بیگ (۳) در [بعضی نسخه] بیماری و وبا ٭

مسافر شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطاف الٰهی نموده بسمت کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقف را سبب چیست - اگر بجهت محنت و رنج کشی (۲) مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمے درست و امیدے واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق آقا (۳) سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستان‌بوس سربلند شد و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتّصال یافت *

چون [موکب عالی در یُرت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجّه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعی پیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتی را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که توپخانه را بحلهٔ دورے (که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یُرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیهٔ (۴) چمار قاسم برلاس باجمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجی محمّد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائید الٰهی (که طلایهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میان افواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

(۲) نسخهٔ [٥] رنج‌کشیٔ خود (۳) در [اکثرنسخه] آق سلطان (۴) در [بعض‌نسخه] تکنه خمار - ونسخهٔ [٥] تکنه خمار - ونسخهٔ [ح] تکنه خماره

با جمعیت خود و شاه بردی(۲) خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلق بود) آمده آداب زمین بوس بجای آوردند - و مستمال عنایات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولت ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا پابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه می آیند - حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را (که در تعزیت پدر بودند) بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضی ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهرهٔ پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود - و انتظار سیاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای وظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده) بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرار(۳) نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی پابوس را باجمعی از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد - و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند - و میرزا هندال و جمعی را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورکهٔ(۴) اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه داران نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهر مکوکب رساندند

و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه است) روی داد و ابواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تردی خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه •

ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند - نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت (۲) یافته بود - و دیگرے این • مصراع • بے جنگ گرفت ملک کابل از وی •

چون (بمیامن آثار ذات قدسی‌صفات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بتازگی نهاده آمد) حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را (که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای‌آوردند - و درازای این خجسته دولت و حذای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روی (۳) روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین‌بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا (۴) در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلهای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکی سانح شد) رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند - و در همین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این‌معنی برخاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بیمن (۵) توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مهبط رحمت یزدان گشت •

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل بر گرفت آمده - و از هردو بروی غلطی می‌آید زیراکه از اولین (۹۵۴) و از دومین (۹۵۵) می برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الهی که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت •

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ[۲] سور حضرت شاهنشاهي - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه دریفولا (که نسیم اقبال بتازگي وزید - و گلستان مقصود از سرنو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوبارهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتي در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز • شعر •

• بنفشه سر برآورد از لب جوی • زمین[۳] گشت از ریاحین عنبرین بوی •

• نسیم صبحگاه از مشک بوئي • هزاران نافه در بر داشت گوئي •

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکاوسي و کیقبادي تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و اُمرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع اُمرا کمر سعي بر میان[۴] شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکّان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتي آنچنان آئین بندي شد که وصف آن از اندازهٔ بیرون باشد - و حضرت جهانباني هر روز تشریف[۵] آورده بزم آرای شادماني میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامي شرف امتیاز مي بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسرواني قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکاني بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد عُلیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بسکه از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکانے تشریف آوردهٔ •

و حضرتِ جهانباني را بخاطرِ عاطر رسید که عیار دانشِ حضرتِ شاهنشاهي را (که در صغرِ سن با هزاران لمعانِ فرِ الٰهي از ناصیهٔ احوال متلالي بود) بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقاتِ عفّت جشنِ خسروانه ترتیب فرمودند - و جمیعِ حضراتِ مخدّراتِ استارِ عفّت و مطهّراتِ مکامنِ عصمت در بارگاهِ حریمِ اقبال بشرفِ ملازمت مشرّف گشتند - بدانش آموزیِ حضّار حضرتِ شاهنشاهي را بر دوشِ عزّت گرفته بر مسندِ سعادت آوردند - و بحکمِ معلّیِ حضرتِ مریم‌مکاني در سلکِ سایرِ مقدّسات در آمده بےتشخیص و تعیینِ بحضورِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي آمدند - و اشارتِ بشارت بخشِ پادشاهي بران[۲] رفت که آن نورِ حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میانِ چندین گروهِ عفائف بشناسند - آنحضرت بنورِ الٰهي بے مزاحمتِ سهو و خطا و بےکلفتِ التباس و اشتباه بدریافتِ ازلي و شناختِ ذاتي دریافته در کنفِ والدهٔ مقدّسهٔ خویش و در آغوشِ آن صدر نشینِ سترِ عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ این امرِ شگرف (که حیرت افزایِ عقول و افهامِ ظاهر بینانِ تنگنایِ عادت بود) غریو از حاضرانِ بساطِ قرب بر آمده شناسایِ قدرِ این بزرگ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاهِ تقدیر گشتند - و معلومِ همگنان شد که این دریافت از اعمالِ حواسِّ جسماني نیست - که در صغرِ سن و کبرِ عمر تفاوت کند - بلکه بمحضِ تفرّسِ روحاني و تعلیمِ ربّاني ست - که بوسیلهٔ این نوبادهٔ چمنِ اقبال از مکمنِ نورِ مقدّس بمشرقِ ظهور شتافته است •

آرے پیوندِ ازلي[۳] را حجابِ دوري مانع نمیشود - و قربِ معنوي را بُعدِ صوري حایل نمیگردد - و چون تامّل کنند بُعد را چه گنجایش - که درین ریعانِ گلبنِ عمر کمالِ قرب بمبدأ حاصل است - و انوارِ افاضهٔ وجود و تکمیلِ صورتِ عنصري و تصقیلِ مشاعرِ ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - ونهایتِ مناسبت بعالمِ تجرّد و تقدّس (که ظلمتِ جهل و کثرتِ غفلت را در پیرامونِ آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینانِ عالمِ اسرار مختفي نیست که این صاحب فطرتِ عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و موادِّ[۴] هیولاني مولود نماست) امّا از بدوِ فطرت و اصلِ پیدائیِ آبا و امّهات از مآثرِ تولید اویند - و او در مسالکِ معني و مکامنِ باطن ابوالآباست - و بر حضرتِ جهانباني (که پرده دارِ رموزِ آسماني بودند) هویدا بود که چمن پیرایِ جهانِ هستي این نونهالِ بهارستانِ وجود را (برای دریافتِ مقادیرِ مراتبِ جهانیان اوّلاً - و بجهتِ گرد آوریِ پراگندگیهایِ روزگار ثانیاً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباسِ رسمِ ختنه سور آدابِ شکرگذاري

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ج] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هیولاني •

نعمت بخشش صوري و معنوي بتقديم رسانند گرفتند - هر روز بروش تازه و آئيني شايسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آراي جان آفرين بجاي مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دين و دولت رسيده از مواهب عام پادشاهي كامياب سعادت ميشدند - ازانجمله يادگار ناصر ميرزا (۲) شرف زمين بوس دريافت - و مجملي از احوال او آنست كه در مبادي طلوع رايات اقبال بحدود قندهار از ميرزا كامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا كاري نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانباني شد - وقتيكه (موكب عالي از قندهار متوجه تسخير كابل بود) ميرزا بعد از احتمال شدائد روزگار بقندهار رسيد - بيرام خان در آداب مهمانداري بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حكم عالي دران ايام نشاط افزا آمده باستلام عتبهٔ قدسيهٔ حضرت جهانباني كامياب شد - و ادراك جشن خسرواني نمود - و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهي نشاط تازه گرفته بانظار عنايت دولت پذير گشت ٭

و درين آئين عشرت آئين (كه (۳) هنگام آرايش بهار عيش و عشرت - و اوان پيرايش حديقهٔ دولت و اقبال بود) درساعتي (كه كواكب با نظرات سعد بر جهانيان افاضهٔ نور ميكردند) مجلس نهال پيراي گلستان الهي (يعني ختنه سوري حضرت شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پيوست - اسباب كامروائي عالميان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالك از مواهب خسرواني بهره‌مند شدند - و وضيع و شريف اكناف از مكارم پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - كلفتهاي روزگار بالفت انجاميد و تفرقهاي عالم بجمعيت خواطر بدل شد - امرا ساچقها بنظر اشرف گذرانيدند - و بانعامات گرامي سرافراز شدند - و در عين آئين بندي آنحضرت بجهت تنشيط خواطر و التيام قلوب (كه ركن اعظم ملك ستاني و فرمان روائيست) متوجه خواجه ريگ روان شدند - و شادمانيها فرمودند - و حكم جهان مطاع صدور يافت كه امرا با يكديگر كشتي گيرند - و خود بدولت و اقبال بميزان نظر همسران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي كشتي گرفتند و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا باهم لوازم كشتي بجاي آوردند - و بعد ازان بسير ارغوان زار بخواجه سياران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پيرائي جشن عالي اشتغال فرمودند - و ملازمان آستان رفعت پيوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ميرزا ست كه شرف (۳) نسخهٔ [ط] كه هنگام طراوت بهار عيش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود ٭

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسبِ حالِ هریک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافقِ هر فریق شرفِ امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمین‌داور و تیری(۲) و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که دربین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ(۳) آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاصِ خود را در توجّه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائع (که متّصل بانقضای(۴) ایّام آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر سیّد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین‌داری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی (که از توابع و اعمالِ هندامست(۵)) اقامت داشت - بقدمِ صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستان‌بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی(۶) را بار مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لونک(۷) بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین بوس(۸) نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مستنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانح (که در قربِ آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره بر جادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ سیه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفّر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکی آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت •

بسمع اعلی رسیده - و از مخبران صادق بمحل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبّار شیخ [که از یکّهای معتبر بود - و از گریزي درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیّت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت ؛ خاطر قدسي مآثر حضرت جهانباني جنّت آشیاني برآشفت - مظفّر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبانِ قراچه خان سخنانِ عتاب آمیز گفته فرستادند - محصّلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بنازکي از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیراتِ ماضي و حال را تلافي کني - کفرانِ نعمت را هم حدّے و اندازه مي باشد میرزا سرِ خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهلِ عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطباتِ حسابي و معاتباتِ پادشاهي ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقیّد ساخته بر بالای ارکِ کابل نزدیک بمحلّے (که میرزا عسکري در قید بود) نگاهداشتند ٭

و از جملهٔ وقائع (که دران ایّام حادث شد) فوتِ چغتائي[2] سلطان است - که جوانے بود از سلاطینِ مغول - و در حسنِ صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظرِ خاصِ حضرتِ جهانباني ملحوظ و بحسنِ التفات منظور - پدرود شدنِ[3] او ازین جهان برخاطرِ اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر قهرمانِ حکم الٰهي (که بقا را خاصّهٔ ذاتِ واجب - و فنا را لازم ذواتِ ممکنه گردانیده است) بمشورتِ عقلِ درست اندیشِ خود بدامنِ رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر اماني در تاریخِ او گفته ٭

٭ شعر ٭

٭ سلطان چغتئي[4] بود گلِ گلشنِ خوبي ٭ ناگهٔ اجلش سوی جنان راهنمون شد ٭
٭ در موسمِ گل عزمِ سفر کرد ازین باغ ٭ دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد ٭
٭ تاریخِ وی از بلبلِ ماتم زده جستم ٭ در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد ٭ ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحرافِ میرزا سلیمان بصحّت پیوست - و محقّق شد که سر از فرمان برداري پیچیده اندیشهٔ سروري دردِ سرش میدهد - و ازین خیالِ باطل برنج[5] اندراست) حضرتِ جهانباني اوائل[6]

---

(۲) نسخهٔ [ح] چغتا سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا (۵) در [بعضی نسخه] برنج اندر است ٭ ع ٭ زهے تصور باطل زهے خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهارصد و شصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه ٭

(٩٥٣) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوبِ بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسبابِ انحرافِ او آنکه بعد از فتحِ کابل خوست و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و بیکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون درحساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت می‌خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی از ملازمانِ عالی جایگیر نمایند - و برانچه (حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی بپدرِ میرزا سلیمان داده بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجهِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ (٢) احوالِ او قندوز بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نافهمی از ولی‌نعمتِ خود رو گردان شده علانیه درِ مخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرتِ جهانبانی عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهی را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهی سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یُرتِ چالاک (٣) نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند - و در بابِ یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بالُنگِ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقرِ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارتِ او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علی تغائی (که حراستِ کابل باو مفوّض بود) امضای قهرمانِ (٤) این مصلحت باو مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی (٥) را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از سادهٔ لوحیِ او در گذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجی رجوع فرمودند - و او در شب بچلّهٔ کمان خدنگِ اجل رسانید ٭

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهی کوچ بکوچ متوجّهِ بدخشانات شدند - و (چون رایاتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغِ علی‌قلی اندرابی مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدیِ بختِ نافرجامِ خود با جمعی کثیر بعزمِ جنگ قدم پیش نهاد و بموضعِ تیرگران (٦) (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوارِ دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمّد خان و جمعی از دلیرانِ کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهی

(٢) نسخهٔ [د] مراعات او (٣) نسخهٔ [ج و] جالاک (٤) نسخهٔ [و] فرمان (٥) نسخهٔ [ه] ملخی را (٦) در [بعضی نسخه] تبرگران ٭

ز میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و والد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچیین (۲) و احمد بیگ و درغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلّی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان (۳) رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه (مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق (۴) و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند - مخالف (۵) تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بعرصهگاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد - و تولک طالقانی (۶) و میرزا بیگ برلاس و اویس (۷) سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیر دلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل ماشان (۸) بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر استمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوهٔ پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچیین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [ب ج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقانی (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان - و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان ء

خلائق بودند - و شکارِ مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجّه درسک[۲] شدند - و درانحدود شکارِ گنجشک بدامی (که مخصوص آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلاوگان[۳] نزولِ اقبال اتّفاق افتاد و ازانجا کشم موردِ موکبِ دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودنِ خود صلاح ندیده از آبِ آمویه گذشته باچندے درانحدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمانِ فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمتِ حضرتِ جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرفِ نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیانِ شاهي در رکابِ معلّي بودند) بشنیدنِ این حرف در بازار کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیراندند - و بعد از چند روز بشفاعتِ حسین‌قلي سلطان مهردار رقمِ عفو برخطّ خطای ایشان کشیده شد ●

و چون مهمّاتِ بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثرِ بدخشان بجایگیرِ ملازمانِ رکابِ دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیلِ خوست مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیلِ اموالِ طالقان فرستادند و رای جهان‌آرای بران قرار گرفت که بجهتِ مزیدِ سرانجامِ مهامِ بدخشان و آسودگيِ سپاه و رعیّت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمتِ صایب متوجّه آنحدود شدند - چون بموضعِ شاهدان (که ما بینِ کشم و قلعهٔ ظفر است) نزولِ اجلال شد مزاجِ صحّت امتزاجِ آنحضرت از مرکزِ اعتدال في‌الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریبِ دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادیِ این عارضه چهار روز غشيِ متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواهِ عوام پراگنده گشت - و مردم محالِ جایگیرِ خود را گذاشته[۴] آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محالِ خود باندیشهٔ ناصواب باتّفاق آمرای دیگر برآمده تا سرِ آبِ کوچه[۵] رسید - هوا خواهانِ میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتّفاق جمعے از یکجهتان آمده بردرگاه[۶] عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمالِ فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرشِ آستان بوده در لوازمِ خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضورِ اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روزِ پنجم (که عنفوانِ صحّت بود) افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد - چون نظرِ آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقامِ فدا ساختنِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ج و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکلاوکان (۴) در [بعض نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعض نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي ●

بشکرانهٔ صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از درهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودي نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت وسرو بن نوبهار اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الٰهي شود - و سبب برهم خوردگي آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدن نوید صحت و مژدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود ه

و از سوانحی (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه[۲] سلطان‌محمد رشیدي‌ست که منصب[۳] وزارت داشت - و مجملی ازین‌سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان (که دماغ خرد ایشان پریشان بود) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص‌اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه (که غورے در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظي درپیچیده‌اند - نه مشام جان ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمرے) در میان آورد - و بے دینيِ تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجهٔ مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر ناداني بشربت واپسین افطار داد و از قهر پادشاهي (که انموذجیست از عقوبات الٰهي) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسي رسید مردم بگرفتن آن بے اعتدالان متعین شدند - و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات ممالک کابل (که مقر[۴] آن بد اختران بود) صادر[۵] شد - محمد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که درخدمت حضرت شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالي خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند ه

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داوریٔ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي ه

و (چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانباني ظاهر شد) در محفهٔ [۲] محفوفهٔ الطاف الهي نشسته متوجه قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهي نامزد - وجد او در ملازمت مکندر مکاني ارسطو نشاني میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملهٔ محاسبان رصد بود) درین بیماري خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعهٔ ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعي رسید - و از تکمیل صحت حضرت جهانباني سرمایهٔ عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانهٔ کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزل صحت افزا بوده کامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالي بکابل نزول اقبال خواهدنمود غوربند اضافهٔ جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت بشکار تسقاول [۳] (که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبت [۴] اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکیه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ [۵] تدبیر موافق بجنگ نمي افتاد •

پرده‌گشائیء اسرار حکمت در کرد فتنهٔ [۶] انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونے سنت قدیم و عادتے مستمر که ایزد جهان آفرین [۷] چون خواهد (که بر گزیده را بر مسند [۸] فرمان‌روائیء جهانیان جای دهد - و بر سریر ملک‌آرائي متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهي (که بجهت او آماده عالم غیب است) در مبادیء احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستاني و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است - و چون ذات قدسي واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهي (یعني حضرت شاهنشاهي) بمقتضای سر نوشت ازلي در نهاد فطري نامزد مراتب دانائيست

---

(۲) نسخهٔ [و] محفهٔ الطاف الهي (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ‌تدبیر موافق جنگ نمي‌نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ج] جان بخش جهان‌آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند •

و ایزدِ جهان آرای بے منّتِ تعلیم فردے از افرادِ انسانی استادِ دانادل (۲) و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلّیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا سنوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی‌مآثر از دریافتِ ناملائم فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ (۳) تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیم (۴) قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگانِ درگاهِ احدیّت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) پیشتر چینِ شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ موبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولی‌نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمان‌روای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد ٭

مجملاً درین‌هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمے غریب رسید - و خبرِ وحشت‌اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بے‌اعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیر افکن ناعاقبت‌اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی‌مآثر (۵) حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگیِ سکنه و رعایا (که بدائع ودائعِ حضرتِ جهان‌آفریننده - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سیوم از ممرّ طغیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شگرفنامه ابوالفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملی بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لبِ تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند ٭

---

(۲) نسخهٔ [د ه] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر ٭

تصویرِ این‌حال آنکه چون [موکبِ اقبال فتحِ قندهار نموده بحدودِ ممالکِ کابل آمد و تمامیِ لشکرِ کابل و مردمِ آن‌مرز و بوم (از نویدِ قدومِ میمنت(۲) بخشِ حضرتِ جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق‌جوق بدرگاهِ والا آمده سرِ تسلیم و انقیاد می‌نهادند] میرزا از طریقِ هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیهِ اضطراب و اضطرار سرگردان‌شده راهِ غزنین پیش‌گرفت - و از سعادتِ دریافتِ ملازمت متنفّر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادیِ فتحِ کابل معروض شد و (چون اثرے از میرزا پدید نشد - و گردے از راهِ او برنخاست) متعاقبان بموجبِ امتثالِ امرِ عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعتِ هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالیِ آن دیار را بخت یاوری‌کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته درِ خواهش‌را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائے نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان‌هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسومِ مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری(۳) آورد - و ازانجا بزمینِ‌داور برد - حسام‌الدّین علی ولدِ میر خلیفه در زمینِ‌داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمینِ داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - و علم و نقّاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمانِ عاطفت طُغرا بنامِ بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهی آنجا آمده‌است) او را همراهِ میرزا الغ نموده بر سرِ میرزا کامران فرستد - و منشورے باسمِ یادگارناصر میرزا نیز سعادتِ نفاذ یافت که باتّفاقِ میرزا الغ دفعِ فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمامِ این خدمت بر مصاعدِ تلافیِ تقصیراتِ گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّهِ زمینِ داور شدند - چون خبرِ آمدنِ عساکرِ فیروزی‌مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامنِ صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانبِ بکر شتافته بشاه حسن ارغون‌التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیرِ خود استقرار گرفت - و یادگار ناصرمیرزا احرازِ ملازمتِ اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراکِ سعادتِ ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدودِ سند بسر برده دخترِ حاکمِ تتّه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقادِ خود در آورد - روزے چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبرِ شدّتِ ضعفِ حضرتِ جهانبانی (که در حدودِ بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تیری •

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم ته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم ته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ می بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی[۲] بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود در آوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم ته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرگه بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیهدوزان آمد - و از محمد تغائی (که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی قلی اوغلی[۳] (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام بر آورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد - و دران سحرگاه (که این قضیه سانح شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاطفت شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد •

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناگهانی چون بلای آسمانی (۳) در [اکثر نسخه] لعلی •

(که غلامانِ خاصِ پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولدِ میر خلیفه (که حضرت بملازمتِ خود طلبیده بودند - و جایگیرِ او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقامِ استحکامِ زمینِ داور اعضای محسّنهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعے در جنگِ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهانِ پسندیدهٔ خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکه‌خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از مُلازمانِ بساطِ قرب را در بند کرد و وبالِ صوري و معنوي و بدنامیِ دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقامِ تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بےحقیقتانِ سفله‌طبعِ تنگ‌حوصله باندک گمانِ فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمعِ خود کرده راهِ بےحقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسبابِ گرفتنِ کابل بےاتّفاقیِ مردم و غفلت و عدمِ تیقّظ و انتباهِ ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانبِ حضرتِ جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راهِ غفلت مي‌سپرد - و شرائطِ حزم بجای نمي‌آورد[۲] - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علٰحده برچیده گمانِ استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهیِ حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّفِ میرزا درآمد پیوسته در پیِ جمعِ سپاهي و سرانجامِ فتنه اهتمام مینمود - و جمعے کثیر در گردِ او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعے دیگر از قورچیانِ شاهي (که رخصت یافته عازمِ عراق بودند) بدیدنِ میرزا آمدند - و حضرتِ شاهنشاهي نیز بحضورِ پر نورِ خود بزمِ افروزِ میرزا بودند - معتمدان و مخلصانِ میرزا همه در پیِ اخذ و جر شتافته - و مردمِ اطرافي (که در معني مگسانِ دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقِ نمک خوردن آنست که ما سي جوانِ یکدل عزمِ دلیرانه بجای آورده کارِ میرزا تمام سازیم - و این تازه نهالِ بهارستانِ دولت و اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را ببزرگي برداریم - ولد بیگ (که مردِ نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردمِ مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتي خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد *

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نميخورد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني
از بدخشان بکابل(۲) - و محاصرهٔ آن

چون (قضيهٔ فتنه و آشوب ميرزا کامران بمسامع قدسيهٔ حضرت جهانباني رسيد) با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعيهٔ عالي مصمم گشت که از راه آبدره شتافته اطفاي نايرهٔ فتنه و فساد نمايند - نخستين منشور عاطفت بميرزا سليمان فرستاده تقصيرات او را بخشيدند و آن حيرت زدهٔ تيه آوارگي را بتازگي خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گيتي‌ستاني فردوس مکاني بوالد ميرزا سليمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن ميرزا را فرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوري و آنحدود بجايگير ميرزا هندال مقرر گشت - و ببدرقهٔ توفيقات الهي بميمون ترين ساعتي عنان عزيمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالي برف و باران در طايقان مقام شد - و ازين‌که مراجعت آنحضرت را غنيمت عظمى و فوز کبرى شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند(۳) و در تمام توران از هراس موکب عالي بيغمي روى داد - و آنحضرت بعد از تخفيف برف از طايقان متوجه قندوز شدند - ميرزا هندال بلوازم مهمانداري پرداخت - و بجهت گرد آوري خاطر ميرزا در نواحي قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عيد قربان از آنجا براه کتل شبرتو گذشته بکتل ريگک عبور فرمودند - و در خواجه سياران نزول اقبال روى نمود - شير علي (که خود را از معتمدان و بيرپايان ميرزا ميگرفت) تنگي آبدره را عظيم محکم کرده بود - اما زور ظاهر با تائيد باطن چه کار کند - و قوت بشري با تقويت ايزدي چه مقاومت نمايد آخر کار از پيش ميرزا هندال و قراچه خان فرار(۴) نمود - و چون اردوى ظفر قرين عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس‌مانده دست درازي نمود - و چون موضع چاريکاران مخيم بارگاه اقبال شد ازين موضع جمعي کثير (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثيق موکدهٔ مجدده منظور نداشته) از بخت بر گشتگي جدا شدند - و پيش ميرزا کامران رفته بدرجات ترقي (که در معني درکات تنزل بود) رسيدند - مثل اسکندر سلطان و ميرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنيد برلاس خواهر زادهٔ حضرت گيتي‌ستاني فردوس مکاني - آنحضرت در حدود زمزمه(۵) توقف فرموده در تمکين خواطر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ ميرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضى نسخه] قرار (۴) نسخهٔ [ح] فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه ٭

متقدبذحیه‌دونان معاملهٔ نافهم و متزلزل‌خاطران بے‌سرمایهٔ حقیقت کوشیدند - و بهٔ پیمان و عهود خاطر واماندهٔ ایشان را بجای آوردهٔ مجلس کنکاش منعقد ساختند - رخصت‌یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کردهٔ خود متحصّن شده است لایق آنست که از کابل گذشتهٔ بحدود بوري و خواجهٔ (۲) پشتهٔ نزول اقبال واقع‌شود - تا آذوق بعسکر فیروزي‌اثر میرسیدهٔ باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمهٔ سوار دولت شدند - بقدر راهے که آمدند بخاطر الهام پذیرِ آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجهٔ پشتهٔ مناسب نیست - چه اکثر مردمِ همراه عیال خود در شهر دارند - بسیارے بےاختیار جدا خواهند شد - و جمعے را بخاطر خواهد رسید که مگر توجّهِ موکب عالي براه قندهار قرار گرفتهٔ - لایقِ دولت آنست که همّت‌گماشتهٔ شهر بند را متصرّف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش‌آید بهتر - وگرنهٔ هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگي (۳) بقدر پناهے حاصل میشود - حاجي محمّد خان را طلب داشتهٔ این مکنونِ باطنِ الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین‌اندیشه یافت حاجي محمّد خان و جمعے براه کتل‌منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایانِ کتل متوجّهِ فتحِ شهر بند گشتند - عساکر فیروزي‌مآثر بسرکردگیِ میرزا هندال بحدودِ دهٔ افغانان نزدیک روضهٔ بابا (۴) ششپر رسیدهٔ بود که شیر افکن اکثرِ مردمِ کار آمدنیِ میرزا کامران را سرکردهٔ بجنگ‌آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثرِ مردمِ پادشاهي را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کردهٔ در میدانِ نبرد ایستاد - و دادِ مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوف خاطرِ اقدس شد قراچهٔ خان و میر برکهٔ و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلي نارنجي و امثالِ آنرا اشارتِ عالي بنفاذ پیوست که کمر همّت بستهٔ گروهٔ گمراه را تنبیهٔ نمایند - این جماعهٔ بمقتضای اشارتِ مقدّس، متوجّهٔ نبرد شدند - ومیر برکهٔ از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمّد خان و جمعے دیگر (که ازان راه تعین شدهٔ بودند) بوقت رسیدند - وشکست بر گروهٔ مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کردهٔ بملازمت آوردند آنحضرت (که معدنِ مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساختهٔ درسلک ملازمان درآرند) بموجبِ التماسِ قراچهٔ خان و ابرامِ جمعے از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتیِ او خونها در جگر داشتند) بحضورِ اقدس بسیاست رسید وآنحضرت از راهِ خیابان متوجّهِ کابل شدند - و جوانانِ بهادر از موکب پادشاهي تعاقب گریختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجهٔ بستهٔ (۳) نسخهٔ [د] باریدگیِ برف (۴) در [بعضے نسخه] بابا شمشیر ٭

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راهِ هزارجات گرفتند - و شهربند بتصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغِ قراچه خان نزولِ اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدانِ بد سرانجام (که در جنگ‌گاه بدستِ اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلي سراسیمه[2] بقلعه درآمد - و مضطربانِ[3] قلعه را اطمینانی حاصل شد *

و حضرتِ جهانباني ازانجا سیرِ باغِ دیوانخانه و اُرته باغ نموده بکوهِ عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزولِ اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردمِ میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدي خان و چلمه بیگ خویشِ او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور[4] و ملّا مبتلائي[5] اوجي[6] و تیره بختیِ چندِ دیگر از لشکرِ منصور فرار نموده پیشِ میرزا کامران رفتند - حضرتِ جهانباني بقراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ یارک[7] جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزولِ اقبال صلاحِ دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سي چهل کس بیکبار از دروازهٔ یارک بیرون آمده ایستادند - حاجي محمّد خان با جمعی از مردمِ پادشاهي بجانبِ این جماعت تاخت آنها تابِ مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیر علي از اندرونِ قلعه برآمده بحاجي محمّد خان چپقلشِ نمایان کرد - و بدستِ راستِ او زخمِ کاري از دستِ شیر علي رسید - درین زد و خورد مردمِ پادشاهي زور آورده شیرعلي را بدرونِ قلعه گریزاندند و حاجي محمّد خان را از ناتواني و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعتِ حیات سپرده است - حضرت کس پیشِ او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجبِ اشارتِ مقدّس سوار شد - و بازارِ شماتتِ اعدا کساد یافت - روزی میرزا سنجر[8] بسرِ سلطان جنید (که داغِ بی‌حقیقتي برجبینِ حالِ خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ سیخ‌جلو بود - او را برداشته تا باغِ بنفشه آورد - قوي بازوانِ حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضورِ اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشي فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] ودلداد های قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائي اوجي (۶) در [اکثر نسخه] اودجي (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - ودر [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس *

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاده‌های پهلوان دوست میر بر بودند - و الحال هرکدام درخور استعداد تربیت یافته درسلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدستیاری بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود) خود را انداخته درعقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بیغایت گشتند ٭

و درعین جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلي را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند [تردي محمد جنگ جنگ (که از معتبران میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگرحضرت جهانباني خبردار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - وهم حال ما بتباهي میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلي نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیّه رسید - حاجي محمد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را ازین تعدّي و تاراج باز دارد - حاجي محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها وگذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانباني را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلي و تردي محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - وبسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها وگذرها ظاهر شد - تردي محمد و شیرعلي باهم بگفت وگو درآمدند - تردي محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من بپش راه آمد هرچند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظر فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درون قلعه اندازند ٭

روزے باقي صالح (که از یکه‌جوانان مردانهٔ حصاري بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلي را از همین دروازه بدرون مي آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیش‌نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجي و قاسم مخلص وجمیل‌بیگ حاضر شده داد آگاهي و مردانگي دادند - سنبل خان با شصت‌هفتاد نفر غلام در بندوق اندازي کار پردازي کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقي صالح

(۱)(که باعث این فتنه بود) به تیر بندوق آتش بخرمن هستي او افتاد - و جلال الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاري رسید - و اکثر مردم زخمي شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیر علي از درآمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانباني خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدي و جمعي کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند - که بپایمردي همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کتل سجاوند بشیر علي رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهي نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعي کثیر دستگیر شدند - و شیر علي با معدودے بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهي گشتند - و سوداگران تاراج شده (که آنجا بدرگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معني باعث تازگي اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهاي گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداري غنوده بختان بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهاي تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامراني خود ظفر نیافت - و بجز ناکامي راهے نگشود) همت ناقص خود را بر سیاست کودکان(۲) معصوم و طفلان بےگناه و آلودگي پاکدامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یکي هفت ساله - و دوم پنج ساله - و سیوم سه ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهاي قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولي نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فداي حضرت است - ازین اندیشهاي نادرست بگذر - و از عالم دولتخواهي و راه بیچارگي آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیرخواهي تو از دست ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتن فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کوچکان *

چه مي‌ترساني - اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوض آن بآساني ميسّر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بيگ را طلبداشته بلطفهاى نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهاى تازه نوازش فرمودند - ميرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زن محمّد قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت - و چون ميرزا بيمار رنج و حسد بود هر مخالفتے (كه بظاهر با حضرت جهانباني ميكرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادار جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين‌چنين ستيزه‌كار هركارے كه اختيار كند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجام كار موجب خسران دين و دنياى او شود •

ظهور كرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح كابل

ميرزا[۲] كامران از بيهوشي و بيخردي براى محافظت خود آن نو بارۀ بوستان سلطنت و باكورۀ بهارستان خلافت يعني حضرت شاهنشاهي را در برابر توپ آورده در چنان مقامے (كه از قدر اندازان لشكر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - اين چه آدميّت و مردمي ست - و آئين كدام ددي و ديوساري ست - زبان گويندۀ اين گفتار چگونه لال نشد و دست برندۀ اين كار چرا از كار نرفت - كه آن درجۀ اقبال را باين نيّت بر گيرد - و باين قصد بنشاند چشمے [كه حقوق صوري حضرت جهانباني (كه برادر بزرگ - و بجاى پدر بزرگوار - و ولي‌نعمت او بودند) نه بيند] جمال جهان آراى حضرت شاهنشاهي (كه در نقاب عزّت مخفي بود) چگونه در هنگام صغر[۳] و ايّام صبا تواند ديد - دلے (كه از اندوه حسد پايمال غم بوده با خداى بزرگ در منازعت باشد) مواقع نور الٰهي (كه در مظهر بشري مودع بود) چون در يابد كسيكه راه صلاح خود نه بيند چگونه مصلحت غير بشناسد - و (چون حكمت ايزدي آن مظهر انوار غيب‌الغيب را در كنف حمايت و ظلّ حراست و عنايت خود از آفات و بليّات در زمان سلامت و مكان عافيت نگاهداشته متكفّل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن يگانۀ روزگار شده بود) اين بدسگالان ستم كردار را در ساعت بجزاى اعمال و جزاى اعمال خويش نرساند - بلكه ارادت و مشيّت پروردگار در حقّ آن حق ناشناسان برين وجه مقدّر شده بود كه در كشاكش روزگار برده و در خاكستر نكبت و مذلّت انداخته بمرور ايّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش[۴] آورد و كردارهاى ناهموار آن ستم‌انديش را بتدريج دركنار پاداش نهد - تا از مشاهدۀ آن‌عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخۀ [ج] روزے ميرزا كامران (۳) نسخۀ [ا ط] صغرسن (۴) در [اكثر نسخه] درگذارش •

عبرت سایر ناحق‌شناسان گردد - وهرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام[2] سخت‌تر وجانکاه‌تر است •

و چون این امر ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دست قدراندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان‌الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آنست - اول در چنین جای خطر ناک از آسیب بندوق اندازان کم‌خطا و آتش‌افکنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بداندیشان میاه‌دل و پیرایهٔ هدایت معتقرشدان آگاه درون شود و ثانیًا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردي نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر بر مسقط تیرافتاد حدیدالبصر بود حضرت شاهنشاهي را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بندوق‌اندازان قالب تهی کنند - و سرّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرّقهٔ باغیه زمانی از شدائد توپخانهٔ عالي نجات گوله یافتند - هرجا که حفظ الٰهي حارس حال برگزیدهٔ او شود مکائد بشري را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغل نا پسند بظهور آوردند امّا حکمت الٰهي مقتضیِ توضیح سرّ این حالت و تبیینِ معنیِ این‌حقیقت بود که بر عالمیان کشف این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخور فهم و حوصلهٔ خود درکنه آن غور نماید - و بمقدار دریافت خود از خیر و شر در یابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیف شدّت و سخت گیري (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دور بینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و قاسم حسین خان شیبانی[3] از قلات و خواجه غازي (که در اردوی‌شاه مانده‌بود) و شاه قلي سلطان (که به بیرام خان خویشي داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازهٔ پارک عنایت فرمودند و این جماعت [illegible] منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — و برین تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعضی نسخه] سیستاني •

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راه روباه بازی بشق چاپلوسی و گربهلابگی زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملّق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایّام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق‌گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروّت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادی و بلند همّتی سخنان او را بپایهٔ قبول داشته در مهام اهتمام سخت‌گیری تجویز تخفیف فرمودند و از چون میرزا هندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان اشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصد گرمی هنگامهٔ خود (که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهریست بے بها و جوهریست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب] عقل معامله‌فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است) نداشتند - تا پاداش نیکی نیکی میکردند - این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود - و روزی فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم‌آغوش ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند (که چه دولتها دروست) هرآئینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبرے نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی‌شنود کاشکے وبال دل‌آزاری دانستندے - تا تیشهٔ تیز چنین بر پای خود نزدندے •

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند (۲) - وگفته فرستادند - که بامید که در قلعه می باشی - و بکدام امّید بدرگاه می‌آئی - روز بروز اسباب قلعه‌گیری آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچل حسن‌قلی آغا نشان دادند) بیرون روی میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب (۳) پنجشنبه هفتم ربیع الاوّل (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجّه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب سیزدهم اردی بهشت ماه جلالی سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه •

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمّد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دار السّلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت‌سرای آنس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال‌وار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدّرات عصمت بشرف بساط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان‌جگرگوشه دل چنین صاحبدلے آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات[۲] قدسیّه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم[۳] رسید - و بر دلهای افگار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمے تازه نهاده‌آمد و هر یکے بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزّت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای‌گرفتند - حاجی‌محمّد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگر چه باو رسیدند امّا بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت امّا آق[۴] سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو[۵] و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد[۶] دره پنهانی متوجّه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چندے در نواحی ضحّاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران‌است)

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره •

نمی‌آید - میرزا خواست که از غوری بگذرد - یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه میشوید (و اشارت بمیرزا کرد) که اگر نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت گیتی‌ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی - و او را مفت نگذاشتی - میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بیصرفه‌گوئی میکنی - و حساب نمی‌نهمی - من از بی‌سرانجامی شما اندیشه‌مند شده باین روش میگذرم - اگر در شما سامان جنگ می‌بود کی چنین میگذشتم - آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت - میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد - و شکست بجانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد - و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید - و شیرعلی را درانجا گذاشته ببدخشان متوجه شد - و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند - ایشان برهنمونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاهداشتند •

میرزا کامران ببدرقهٔ اوهام باطله متوجه بلخ شد - که به پیرمحمد خان آنجا برده بکمک او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانبانی قراچه خان را ببدخشانات تعین فرمودند - که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتفاق میرزایان متوجه قلعهٔ غوری شد - درانجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پیوست - و جوانان نیک از طرفین کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادران کارزار میرزا هندال بود) افتاد و ملا میر کتابدار (که از منظوران میرزا هندال بود) نیز درجهٔ شهادت یافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند - و قلعه بدست اولیای دولت درآمد - درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیرمحمدخان از بلخ رسید - میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد - و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غوربند مضرب خیام نصرت‌اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین‌بوس نمود - و بجهت آنکه (اسباب قراچه‌خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته‌بود) رخصت دارالسلطنهٔ کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع گلبار(۲) نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه‌خان دل‌مشغولی بسیر و شکار داشته باشند - و بعد ازانکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

(۲) در [چند نسخه] گلبهار •

آنحضرت بهمان عزیمتِ اوّل راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیّتِ ایزدي باین یورش نرفته بود کتلِ هندو کوه را برف سنگِ راه شد - و شورشِ عجیبی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاحِ وقت متوجّهِ کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسمِ بهار عنانِ توجّه بصوبِ بدخشان منعطف فرمایند ه

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علمِ الٰهی (که لوحِ محفوظِ رقومِ ازلي و ابدي‌ست - و جمیعِ علوم و فهوم دران حریمِ حضور اطفالِ مکتبِ تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبانِ عقلِ هیولاني را در مبادئ ظهورِ نطق بتعلیمِ حروفِ مرکّبه و اکتسابِ علومِ مکتسبه (که بتلاحقِ افکار و تجاربِ افهام فراهم آمده) درآرند - و بتدریج و ترتیبِ خاص سیر در مسالکِ مآثرِ عقول فرمایند] در هفتمِ شوّالِ این سال (که از عمرِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئینِ رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه الٰهي و رموزدانِ دبستانِ ربّاني را در مکتبِ بشري درآوردند و ملّا زاده ملّا عصام‌الدّین ابراهیم را باین خدمتِ گرامي شرفِ اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظرِ ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینانِ بارگاهِ ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزکاري بردند - و از غرائب آنکه حضرتِ جهانباني (که از علومِ آسماني آگاه بودند - و بدقائقِ نجوم میرسیدند) باتّفاقِ ستاره شمارانِ باریک بین و سطرلاب دانانِ وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاحِ تعلیمِ آنحضرت تعین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعتِ مختار رسید آن مؤدّب بآدابِ الٰهي در لباسِ بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجّه و اهتمامِ پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلانِ روشن‌ضمیر ازین سرِّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوندِ خردِ والا (که مخصوصِ تعلیمِ ایزدي‌ست) بعلومِ رسمئ روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگامِ ظهورِ این خدیوِ نکته شناس در زمانیان ظاهر شود که دانشورئ این پادشاهِ دانشوران از قسمِ موهبتي ست - نه از جنسِ مکتسبي - و باوجودِ این معني بر ضمیرِ اقدسِ آنحضرت نقوشِ حرفي و علومِ رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلمِ اهلِ فنون شده - و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأِ فیّض بی توسّطِ تعلیم و تعلّم بر باطنِ انور فایض گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا اربابِ حکمت و اصحابِ ریاضت و صاحبانِ علومِ ظاهري و وارثانِ صنائعِ کلّي و جزوي چون در بساطِ حضورِ اقدس میرسند از شناسائئ خود سرِ خجالت بگریبانِ تأمّل فرو برده حیران میمانند - و طبعِ الهام‌پذیرِ آنحضرت بگفتنِ نظمِ هندي

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيّلات شعري نكته سنجي و موشگافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و از حقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است • • بيت •

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار • عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

وبزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته‌اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود •

• مصراع • • اي تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم •

القصه (چون چندگاه پيش آن اُفادت[۲] انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرّر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محلّ انعكاس نقوش مبادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد •

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايّام سعادت فرجام در دار السّلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجّه كشورگشاي بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا[۳] ابراهيم ناامّيد شده بخيالات فاسد متوجّه بلخ شد كه باستعانت پيرمحمّد خان بدخشان را بتصرّف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگاهداشت - و حقيقت حال به پيرمحمّد خان اعلام نمود - پيرمحمّدخان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرّف ميرزا كامران درآمد - پير محمّد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و اوزبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيّت كولاب بهم رسانده برسر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملنگان[۴] رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السّلطنهٔ كابل مسرّت پيراي باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاي ملازمان را بصفاي اخلاص و حسن عقيدت نمي يافتند اين يورش در پردهٔ تعوّق و توقّف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [د] خلكان - ونسخهٔ [و] خامكان •

و دریذولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردی (که لازم حال طویل‌قامتان بے اعتدال است) سخنانے (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آرد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازي را (که بجایزهٔ نیکوخدمتي و کفایت اندیشي بمنصب دیواني اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بعده پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم تواله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانباني (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمي‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعے کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدي و علي‌قلي اندرابي و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضري و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدني (که از تربیت‌دادهای او بودند) از راه کتل منار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند •

و چون این خبر بمسامع علیّه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجّه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقّف فرموده بعضے از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر (۲) فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت مي آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردي بیگ خان و منعم خان و محمّد قلي برلاس و عبد اللّه سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانباني خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت (۳) شدند - جمعے از یکه‌جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچغداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردے نمایان نمودند - و آخرهای روز در مرجوی موري بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعے (که تماذب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد ی... - و رأی جهان آرای حضرت جهانباني بران قرار گرفت که موکب عالي

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت •

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجام یورش والا دلخواه نموده متوجه بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر (۲) گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتل هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت (۳) بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بحرام‌نمکی سربرداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحب منافق - و بابوس دیوث - و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند - و فرمان شد که حاجی‌محمدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسی رساند *

درین ایام (که استعداد لشکرکشی بدخشان پیش‌نهاد همت عالی بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعی (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خرد دور بین داشتند) برفتن قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهی (که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می‌نمودند - روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئی - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن اینحدود پیشدستی نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکب پادشاهی پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهد همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الٰهی نیاز مندیم - و این بیت برزبان حقیقت بیان راندند *

* بیت *

* مبادا کس بزور خویش مغرور * که مغروری کند از سر کلاه دور *

و فرمودند که توقف ما چه صورت دارد - انشاءالله‌تعالی در همین زودی از کتل عبور خواهیم فرمود *

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ببدخشان - و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون (پیش‌نهاد همت جهانگشا نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه *

این یورش نصرت قرین بر هر امرے لازم) لهجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (٩٥٥) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همّت والا و بخت بیدار متوجّه شدند و النگ چالاک[٢] مخیّم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکي درین سرمنزل اقامت شد - و حاجي محمّد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزّز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت[٣] او تافت - و از عجائبی (که مژده رسان فتوحات بے‌اندازه تواند شد) آن بود که دران ایّام (که نهضت موکب عالي بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه[٤] ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسي‌مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغي بود که همواره درین[٥] کارخانه مي‌بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرّد خطور این نیّت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همای‌وار بال‌زنان برکتف عزّ و شرف نشسته سایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاري فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند ٭

و از سوانحي (که مقدّمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحي پنجشیر رسید تمر شغالي سر راه میرزا گرفت - ملک علي پنجشیري با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتّفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلي شغالي جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علي پنجشیري را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانباني آرد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهي میرزا ابراهیم تخلّف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریده خود را بآستانبوس والا رسانید - روز دیگر ملک علي برادر خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالي را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور استمالت و تشریف عالي برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهي

---

(٢) نسخهٔ [ج] جالاک ( ) در [بعضی نسخه] روزگار او (٤) در [چند نسخه] آفتابه خانه (٥) نسخهٔ [ا] درین خانه ٭

موروثیی تو مکشوفِ ضمیرِ اقدس است - چون رایاتِ نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطافِ پادشاهي امتیاز تمام خواهي یافت - و میرزا ابراهیم را عنایتِ بسیار فرمودهٔ فرزند خواندند - و جلائلِ اشفاقِ پادشاهانه را شاملِ حالِ او ساخته رخصتِ پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را بر جمعِ لشکر و نظامِ مهام نبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیّم سرادقات اجلال خواهد شد - چون موکبِ اقبال بحدودِ طایقان رسد باستلام عتبهٔ عالي مبادرت نمایند - و حضرتِ مهدِ علیا مریم مکاني و نورِ دیدهٔ سلطنت و گلبنِ بهارِ خلافت حضرتِ شاهنشاهي را از موضعِ گلبار رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجي را بداروغگی کابل نامزد فرمودهٔ بهمراهیی حضرتِ قدسیّه رخصت دادند - که بدوامِ خدمتِ حضرتِ شاهنشاهي مشرّف بودهٔ درضبط و ربطِ ولایت کمالِ اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحیِ موضعِ بازارک از تومانِ بنجشیر نزولِ اقبال شد حاجي محمّد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردي بیگ و محمّدقلي برلاس و علي[۲] قلي سلطان و میرلطیف و حیدر محمّد چولي را برسمِ منقلا فرستادند - بمجرّد آنکه فرستادها از کتلِ هندوکوه گذشتند مهدي سلطان و تردي محمّد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجبِ حکمِ مطاع تردي بیگ و محمّد قلي برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عیالِ این جماعهٔ تیره روزگارِ فرار نمودهٔ که آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمستِ بادهٔ غرور بحدودِ قلعهٔ ظفر بود - و امرای فرار نمودهٔ درطایقان هرچند بمیرزا در حفظِ ممالک و سدِّ طرقِ کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملّا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمالِ قرب داشت - وهموارهٔ باعثِ شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوششِ عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بیني کردهٔ مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و مقارنِ اینحال تردي بیگ و محمّد قلي بحوالیِ خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آوردهٔ بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماض عین کردهٔ باشند ه

و چون رایاتِ عالي نزدیکِ اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلي را مقیّد بنظر در آورد - حضرتِ جهانباني میرزا را بتفقّدات گوناگون عزّت[۳] بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سوارهٔ احراز دولتِ ملازمت نماید - و محملي

---

(۲) در [بعضی نسخه] علي قلي سلطان و میرلطف - و در [بعضی] علي قلي سلطان میرلطف (۳) نسخهٔ [۱ امتیاز بخشیدند ه

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدنِ سپاهِ نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بارِ میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از معنیِ غرور پیوسته بمیرزا بے‌ادبانه سلوک میکرد - و درباب گرفتنِ قندوز و برآوردنِ میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبالِ پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادهٔ بسیار از لشکرِ قندوز گردِ خانهٔ او را گرفتند - و او گریختهٔ [۲] خود را در جوی آب انداخت و یک دستِ او شکست - و بکمندِ کیدِ خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمتِ حضرتِ جهانباني آورد آنحضرت نظر براعمالِ ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیراتِ او رقمِ عفو کشیدند و خلعتِ خاصه مکرمت نموده غوري را نامزدِ او فرمودند - چه خاطرِ دوربین را نظر بر جوهرِ آدمي و دریافتِ اندازهٔ کارآمدنِ بود - چون در ذاتِ او معنیِ مردانگي و سرپراهي یافته بودند از چندین تقصیراتِ عظیمه (که هرکدام مستوجبِ سیاست بود) گذشته بنوازشِ چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزانِ قدر شناسي اسبابِ بخشش را از ابوابِ گذارش افزون یافتند ٭

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجّهاتِ پادشاهي معزّز شد حکمِ جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمّد خان و جمعے دیگر برسمِ منقلا پیش روند - و میرزا سرگروهِ آنها باشد و جمیعِ مردم از اطاعتِ میرزا (که هرائینه مویّدِ دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازمِ نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هر یکے فراخورِ همّت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مندگردند - و در اواسطِ جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگِ قاضیان (که از مواضعِ اندراب است) مضربِ سرادقاتِ مجد و جلال گشت - قاضیِ اندراب و مردمِ توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعے از سپاهي و ایماقِ بدخشان و نوکرانِ مصاحب بیگ شرفِ آستانبوس دریافتند - و مشمولِ عنایتِ پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضتِ موکبِ عالي بطالیقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعے کثیر از منتسبانِ میرزا کامران آنجا متحصّن بودند - بمیرزا هندال و امرائے (که همراهش تعین شده بودند) حکمِ معلّی شد که از آبِ تنگي [۳] گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارنِ این حال میرزا کامران از حدودِ قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروهِ وخیم العاقبت رسانید روزِ شنبه پانزدهمِ جمادی الاخری دربلندئی (که آنرا خلسان [۴] میگویند) درمیانِ این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آویخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلیهان - و نسخهٔ [ه] جلهان - و نسخهٔ [و] جلسهان ٭

و هنوز (موکب پادشاهی از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود)
که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف
دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندی ایستاد - دریں اثنا
حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند
بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیشِ آب جمجمه[2] ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر
آسیائیست - و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت
بآن سمت متوجه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را
(که کلان‌تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعی از تنقطاران (که در سر جلو میرفتند)
حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لگد زدند که بر نظارگیان
یقین شد که جان تیره‌اش را تعلق ببدن نماند - آنگاه اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته
بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان‌بخشی فرموده بشفاعت منعم‌خان جرائم او را بخشیدند
و باو سپردند - و متوجه بلندئی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح‌الله بیگ برادر
روشن‌کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست
فتح‌الله از اسپ جدا شد - و مقارن این حال کوکبهٔ پادشاهی (که مقدمهٔ جهانگشائی
و طلیعهٔ کشورستانی است) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده - و فرار
نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهی
مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند
یعنی آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و دریں فتح هیچکس را
سر موئی زخم نشد - مگر علی‌قلی‌خان را که زخمی بار رسید - و اسحق سلطان و تردی بیگ
ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر (که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور
پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند
و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را
بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی (که جواد[3] بے‌منت
و مفیض بےمنّت است) بتقدیم رسانیدند ٭
و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچل

---

(۲) در [بعضی نسخه] جمه ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے منت است ٭

(که بملعم خان و محمد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بیگ رسید - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدن مرحمت بودند) تاسف عظیم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب‌بیگ برادر او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادري - بل بموجب رانت عامه) با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند - و فرمان موعظت نشان (که تعویذ بازوی دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اقسام نصائح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگ‌جو از تدبیر این کار (که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است) باز آی - و بر مردم شهري و لشکري رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت • شعر •

• بود خون آن قوم در گردنت • بود دست آن جمع در دامنت •

• همان به که بر صلح رای‌آوري • طریق مروت بجای آوري •

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند - چون میرزای مست غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادت لوائح مفید نیامد - و در جواب آن طومار عنایت و دیباجهٔ درایت این بیت بر زبان راند • شعر •

• عروس ملک کسی در کنار گیرد چست • که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد •

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید - حکم بضبط مورچلها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبهٔ علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکرخان ولد ویس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عساکر اقبال گشت - و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندي بر روی اولیای دولت گشوده‌تر میشد - و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسام حیله گري و کیدورزي نا امید شد - و از کمک پیر محمد خان اوزبک (که از کوتاه بیني چشم‌میداشت) مایوس شده بے اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد - و بوسیلهٔ این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتيِ عافیت را ازین موج‌خیز بساحل نجات رسانید - و باین قصد انواع الحاح و استعذار پیش آورد روزے خطی بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطواف کعبهٔ معظمه رخصت فرمایند - تا از معصیت بغي و کدورت کافر نعمتي پاک شده خود را معتقد

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکی مشخص شود - و میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت - و بکیمیاگری منسوب بود - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضداشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السلامة في التسليم و السلام علی من اتبع الهدی) یعني ای اهل قلعه خلاصي در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروي نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانباني ازانجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسي ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلي از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسي از عصارهٔ حنظل طعم تلخ‌تر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش انکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید - میرزا از راستي یا حیله‌پردازي روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلی ندارد - و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافي ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغي نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که آمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی آنچه باو کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظری تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند ٭

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقي صدر خطبه بنام گرامي حضرت جهانباني خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغ

(که دران نزدیکی بود) نزول اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمّد و جمعی حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا بیرون از قلمرو حافظ حدود گردند - و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهّاب و سیّد محمّد پکنه و محمّد قلی شیخ‌کمان و لطفی مهردار و جمعی را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سوار میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدّس حضرت جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجی محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگی تو این بے حرمتی بمیرزا رسید - و فرمان عطوفت (که متضمّن معذرت باشد) با خلعت و اسپ مصحوب خواجهٔ جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه‌خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکی گفتند که عالم سپاهیگری‌ست - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دست چپ تردی بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه‌خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایر اُمرا نوبت بنوبت می‌آمدند - و نوید بخشش می‌شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوق خدمت داشت) بفرط خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد - حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتی - او نیز بترکی جواب داد - روی جمعی را (که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلی سلطان مهردار (که همه وقت راه سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند • بیت •

• چراغی را که ایزد بر فروزد • هر آنکو پُف کند ریشش بسوزد •

و تمامی اُمرا بتخصیص قراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگی کشیدند - روز دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان (که اُلنگی دلگشا بود) نزول اجلال واقع شد •

روز چهارشنبه هفدهم رجب بهدرقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط‌بوس

مشرّف شد - و شرح این قضیّهٔ(٢) بدیع آنست که در حوالی بادام درهٔ میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان را بشکر عنایت پادشاهی التذاذ داد - و از چندین بے ادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمی آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کارے (که پاداش آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آورید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد - مناسب آنست که بامعدودے ایلغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده عذر گناهان خود بخواهیم - و خدمات پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و بامعدودے روان شد چون بنواحی اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمّد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو(٣) بیگ تواچی بیگی و تاخچی بیگ و جمعی دیگر بروند - و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند - و سیوم مرتبهٔ میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند ٭

صباح آن بقانونے (که حکم عالی نفاذ یافته بود) میرزایان و اُمرا رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرّف شد - و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن تورهٔ بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرط رأفت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جرانغار نشست - و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و اُمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعی از نزدیکان بساط دولت (مثل حسن قلی مهردار و میر محمّد منشی و حیدر محمّد و مقصود بیگ آخته)در دنگل قرار یافتند - و جشنے عظیم انتظام یافت - قاسم چنگی و کوچک خچکی(٤) و مخلص قبوزی و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال الدّین حسین و حافظ مهری و سایر

---

(٢) در [بعضی نسخه] قصّهٔ بدیع (٣) در [بعضی نسخه] بالتون بیگ (٤) نسخهٔ [ح] عچکی ٭

این گروهِ جادومنش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازي نمودند - و از یکّها کاکرنائي و شاهم‌بیگ جلایر و ثولک قوچین و جمعي دیگر عقبِ تور جای یافتند - و میوه و طعامِ گوناگون بآدابِ پادشاهي کشیده شد - و درین مجلس حسن قلي مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که درحضورِ شما مذکور میشد که[۲] پیشِ پیرمحمّد خان میگفته اند که هرکه یک نارنج بغضِ مرتضیِ علي ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بنده باشد که برابرِ هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بسے درهم شد - و گفت بس مردم مرا خارجي تصوّر میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرتِ جهانباني بنوادرِ کلمات گوهرافشان بودند و تا آخرِ روز این مجلسِ عشرت منتظم بود - و درین محفلِ نشاط میرزاعسکري را بمیرزا کامران سپرده رخصتِ منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکارِ پادشاهي نزدیکِ دولتخانه ایستاده شد - روزِ دیگر در بابِ رفتنِ بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافقِ عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکبِ منصور بناري رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناري موضعي ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل ●

روزِ چهارم ازین منزلِ مسرّت بخش کوچ فرموده شب درمیان سرچشمهٔ بندگشا (که نزدیکِ اشکمش است) نزولِ اقبال فرمودند - و مجلسِ انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزلِ عبرت افزا حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سرِ اطاعت در خطِّ فرمان نهاده اند - و حضرتِ فردوس‌مکاني (در بابِ نزولِ اجلال باین موضعِ فرح‌بخش - و آمدنِ برادران - و اطاعت‌نمودنِ ایشان) برسمِ نشان تاریخِ آنرا برتختهٔ سنگی نقش فرموده[۳] اند - حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّتِ سنیّهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني تاریخِ آمدنِ خود و ملازمت کردنِ میرزا کامران و مجتمع شدنِ برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاهِ بزرگ‌منش در یک لوحِ سنگ بر مثالِ کتابهٔ ایوانِ روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردنِ یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضعِ داری ورودِ سعادت فرموده بانتظامِ ولایتِ بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحدِ سوک و قراتگین[۴] بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الأمرای میرزاکامران مقرّر ساخته بهمراهيِ او نامزد فرمودند - و عسکري میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ح] که پیرمحمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ح] قراتکین ●

نیز همراه میرزا ساخته قراتگین بجایگیر او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جایگیر راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جان‌بخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وتقندوز و غوري و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مکرمت‌فرموده شیرعلي را همراه میرزا ساختند • و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقّدات پادشاهي گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق (که شعار منتظمان سلسلهٔ صورت‌است) درمیان آورده هر کدام را بخدای انتظام‌بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی‌عطوفت برادري پیالهٔ شربت طلب‌داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزاکامران مرحمت‌فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعي‌داشته الوش پادشاهي‌بخورند - و پیمان یکجهتي و یکدلي‌را وثوق‌بخشند - و بموجب امرعالي باوجود تحقّق‌اخوّت عقد صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان‌را علم و نقّاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرف عزّت و کرامت استظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و مواکب عالي متوجّه خوست شد - و درانجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند و از راه پریان[۲] متوجّه کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقراني بعد از تاخت هندوان کتور[۳] اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بدازگي نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک‌هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند •

چون خاطر جهان آرا از مهمّ قلعه جمع شد برسر کان نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمي‌آید - و ازانجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اشتر کرام محلّ سرادق دولت‌اعتصام شد - و اوائل زمستان (که زمین از برف بنیاد رو سفیدي کرده بود) عرصهٔ حدود دارالملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانباني فروبها یافت - و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزے چند درنواحي شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهي (که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت‌است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - اتکه خان و جمعي

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان • و نسخهٔ [ز] بریان (۳) نسخهٔ [ا د] کتور •

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت را از سعادت‌پرتو آن قرّة‌العین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر الٰهی جلای جاودانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداختند - و بر زمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینولا معتمدی از کشمیر عرضداشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریص همّت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّه باطنی بتسخیر هندوستان دران دیباجهٔ هوشمندی ایراد فرمودند (۲) - و در مستقرّ خلافت همواره بر تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت طرازنده (که دواعی اوقات مستدعی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای صایب همّت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زن ناهمواریهای نفس است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقّف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و در همین ایام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ فتوّت و مروّت است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند ●

و از سوانح (که درین سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) بارادهٔ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارادهٔ عتبه‌بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجد کرده

---

(۲) اگرچه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار و نیز در دیگر هیچ نسخه از نسخهای مشتگاره یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد ●

بر سر هزارها برد - که تاخت و تاراج این گروه (که همواره برهزني و غارتگري اشتغال دارند) نماید - و از بے تدبیري (که منشا آن غرور جواني - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت واپسین در کشید - آنحضرت تردي محمّد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مباني آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامي بنظر اشرف گذرانیدند - و بزودي مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایّام سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطین ازبکیه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعقد قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقائعي (که درین سال روی نمود) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است - از اشتر گرام (که در جایگیر او بود) عزیمت آستانبوس داشت - چون بکتل منار رسید شاه محمّد برادر حاجي محمّد بانتقام آنکه (در هندوستان کوکي عمّ حاجي محمّد خان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سر آن کتل تیرے زد و میرزا را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد (۲) ۰

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از کابل ببلخ - و رجوع عالي از بےاتفاقي میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همّت ملک (۳) گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب ومکنون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکے از معتبران درگاه بود) پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتي را پیش نهاد همّت ساخته - و این معني را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته) هنگام وصول رایات عالي بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گرداند - و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگي راه و آمادگي سپاه و بزودي خود را رساندن) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [۵] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [۵] جهان گشای ۰

و بجهتِ تنسیقِ امور و انتظامِ مهام و آمدنِ حاجي محمّد خان از غزنین قریبِ یک ماه در یُرتِ چالاک توقّف اتّفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقًا منصبِ وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوانِ حال بود - و از بے‌رشدیِ او خواجه غازي مهمّات را بکاردانیِ خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتقِ مهمّاتِ میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریرِ حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهتِ تشخیصِ معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبانِ درگاه بود) محصّلِ این مهم شد - و بعد از تحقیقِ معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیرانیدند - و محمّد قلي سلطان را بجهتِ تحقیقِ اموالِ خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهاتِ حضرتِ جهانباني بخطابِ افضل‌خاني ممتاز شده بود) از مشرفیِ بیوتات بمنصبِ دیوانیِ بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برسمِ ایلغار دریافتِ آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد ●

بعد از فراغِ خاطر از مهمّاتِ ضروریهٔ این یورش موکبِ عالي باستالف نزولِ اجلال نمود و درینجا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریبِ وصولِ میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدنِ میرزایان و استعداد کردنِ میرزا کامران بمسامعِ عزّ و جلال رسید از راهِ پنجشیر عنانِ عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیّمِ سرادقاتِ عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرتِ صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسمِ تبعیّتِ آنحضرت کامروائي فرمودند - و ازانجا بباري[۲] اتّفاقِ منزل افتاد - و از کتلِ ناري گذشته بسیرِ دشتِ نیل بر (که بهارِ آن در ولایتِ بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحیِ این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادتِ بساط بوس دریافتند - و محفوفِ اصنافِ الطاف گشتند و بالتماسِ میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصتِ بدخشان یافت که در حفظِ ولایت اهتمام نماید و سزاوارِ سپاهیِ آن دیار نبرد کند - و از نواحیِ بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایانِ کارطلب را پیشتر روانه فرمودند ؟ که ایبک را (که از توابعِ بلخ است - و بمعموري و افزونیِ میوه و خوبیِ آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

(۲) نسخهٔ [ا] بباري نزولِ اقبال اتّفاق افتاد ●

و در اثنای آن شیر محمّد یکّه[۲] (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان دو سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم[۳] اوغلی مقیّد ساخته پیش کیستن[۴] قرا حاکم بلخ آورد و در جچکتو[۵] میمنه استعداد رفتن هری می نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشی در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیر بلخ مصمّم داشتند *

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمّد خان حاکم بلخ خواجه ماق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی (مثل ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلی میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - امرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردن آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند - و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بے ملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمّد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّت والای خود فرمودند - که در آئین فتوّت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده‌تر می باشد - این گروه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت‌سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد - اتالیق معروض‌داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمی آرند - پس مرا[۶] نگاهداشته مصلحه فرمایند که از خلم این‌جانب بملازمان درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّت ازلی و ارادت قیّومی برخلاف این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] یکه (۳) در [بعضی نسخه] پیرم اغلی (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - و نسخهٔ [ح] کیسین
(۵) نسخهٔ [ح] و در چیچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] أمرا را *

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فراوانیِ میوه باعثِ توقّف بود امّا عمدهٔ اسبابِ توقّف ناآمدنِ میرزا کامران شد - و خردمندانِ پیش بین حسابدان از روی یقین میگفتند که اگر این توقّف نمیشد پیر محمّد خان را طاقتِ مقاومت و قدرتِ مقابله و محاربه نبود - هرآئینه مستاصل میشد - یا بر حسبِ دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانانِ اوزبکیّه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقّف بامتداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمکِ غنیم آمدند - و امرای اوزبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوبِ خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدانِ درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راهِ خلم متوجّهِ بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقامِ بابا شاهو[۲] نزولِ اجلال فرمودند - روزِ دیگر نزدیکِ آستانهٔ (که سر منزلیست مشهور) معسکرِ دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی وقّاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاري برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکابِ ظفر اعتصام نهادند و درمیانِ قراولان اندک جنگی شد - و در وقتِ فرود آمدنِ موکبِ عالي شاه محمّد سلطان حصاري با گروهِ انبوه برسرِ اردوی معلّی تاخت - و جوانانِ کار طلب مثلِ کابلي خان برادرِ محمّد قاسم موجي و شیر محمّد پکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردّدِ پسندیده کردند چنانچه کابلي افتاد - و مخالفان تابِ مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اویکن اغلان را (که از اوزبکانِ نامي بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میانِ محمّد خان ترکمان و سیّد محمّد پکنه مناقشه شد - هر کدام نسبتِ این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقتِ حال از اویکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هولِ[۳] شمشیرِ این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم[۴] و ایستادم این مردِ دیگر (و ایما بسیّد محمّد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیمروّتي کردهٔ - که بر صیدِ دیگری شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اویکن را به پیر محمّد آخته سپردند که از احوالِ او خبردار بوده تیمارِ او کند - و با وجودِ آثارِ فتح و نصرت آمرای نفاق سرشتِ بےاخلاص اظهارِ بیدلي میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانبِ میرزا کامران مذکور میساختند - و در میانِ خود شهرت میدادند اگرچه [هر شنیده[۵] (که بمیرزا نسبت کنند) از بعض (که مادّه قابل بود) راست مي‌نمود] امّا اینجا خلافِ واقع سخنان برو مي‌بستند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر بن مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرفتم
(۵) در [بعضی نسخه] تنصیر ٭

بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران حمد و ثنا ایثارِ مبدعی که ذاتش را پردهٔ غیبت پسندید - و صفاتش را پردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علوِ شان اسفلین زینه‌ایست از قصرِ خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پارهٔ ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادی ست از چمنِ قدرتش - جهان منظری ست از گلشنِ حکمتش * نظم *

* برون ذاتش از علمِ کرّوبیان * فزون وصفش از شرحِ افلاکیان *
* بآن کی رسد فکرِ نوعِ بشر * که قاصر ز درکش عقولِ عشر *

و بی‌پایان صلوات نثارِ شاهی که وجودش فایق است در اهمّیت از همگیِ مهمّاتِ جهان و نورش سابق است در اقدمیّت از سایرِ انوارِ زمین و زمان - نفسِ قدسیش خورشیدست در سمای رسالت و پیغمبری - ذاتِ باکمالاتش دری ست بر تاجِ هدایت و رهبری * نظم *

* نبیّی که شاهِ دوعالم هم اوست * صفیّی که بادی و خاتم هم اوست *
* کریمی که دین است انعامِ او * یتیمی که نجم است از نامِ او *

و نفائسِ درود و شرائفِ سلام بر آل و اصحابِ کرام که ستارگان اند از آسمانِ هدایت و رطب چیدان اند از نخلستانِ ولایت * نظم *

* شموعی که دین‌خانه روشن ازان * جهان روشنی یافت از نورِ شان *
* چه بودند گنجِ معانی همه * پُر از گوهر و لعلِ دینی همه *

امّا بعد بر ضمائرِ دانش‌مظاهرِ مستبصرانِ کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعمِ الٰهی را (که بر نوعِ بنی آدم از مبدأِ فیّاض افاضه شده است) پایانی نیست - و پیداست که شکرِ یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقتِ بشری بیرون] امّا نعمتِ نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریلِ امین پیغمبران را از تشریفِ وحی از جنابِ کبریا مشرّف فرموده اند (اگرچه آن نوعِ دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهه‌روانِ بادیهٔ غوایت را بشاهراهِ هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن فلاطون و والیس آوازهٔ دانش بگوش عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسی و نظامی اکلیل یکتائی را بلآلیٔ دانش گفتاره پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده باتکای خود مسند وزارت اکبر را آراسته - چه اکبرے ؟ سکندرے - و چه علامیئے - ارسطوئے الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگی فرمان روایان هندوستان در داد بخشی و عدالت گستری گوی سبقت ربود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز اقصای ممالک شرق و غرب پیمود - اما این همه لوای اقبال بر افراختن و کوس اجلال نواختن بیشتر از مغز معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیر صایب تافتن علامی فهامی بود • • بیت •

• نه اکبر بر سریر سلطنت ماند • که علامی بکارش مملکت راند •

و سخن نفس الامری آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامی •

• وزیر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد قرار چنان •

آمدم بر سر مدعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامی و این صحیفهٔ گرامی (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معانی دران مستور) یعنی کتاب اکبرنامه (که قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علامه) بارے (بمطبع اقبالمند والا گوهر - منشی نول کشور بفرمان صاحب الحکومة و الایالة - مهاراجهٔ پتیاله) مطبوع شده بود - اما بسبب اغلاط فاحش نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگی داشت و بباطن نا پسندیدگی - باز برای ایشیاتک سوسایتی کلکته بصوابدید والا جناب معالی القاب (صاحب المفاخر البهیة - و المآثر السنیة - مجمع المحامد العلیة العالیة - منبع المناقب الجلیة الغالیة - رافع اعلام العلوم النقلیة و العقلیة - مادّ سرادق الفنون الادبیة و الحکمیة - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیان جهان - نقاوهٔ نوئینان زمان خداوند سجیات رضیه - صاحب صفات رضیه - در یکتای فضائل و حکم - لعل بے بهای جلائل شیم شمع معالم دانش و سخن پروری - زیب ده مجالس بینش و هنر گستری - دریای ناپیدا کنار دقائق معانی - بحر محیط سخن سنجی و نکته دانی - والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس معدلت دثار • • نظم •

• شاه سریر علم و چه شاهیست دوربین • ماه منیر فضل و چه ماهیست ماه دین •

• دانش درو بدید خداوند و جا گرفت • اما ندید هیچ مقامی گزین چنین •

• صدر صدور مجمع کرام است در عطا • فحل فحول بزم علماست بالیقین •

ملجاى ارباب تدريس و تعليم - ماواى اصحاب تعظيم و تفخيم - فرد افراد الزمن - الصاحب پيچ بلخمن - حاكم المدرسة الكلكتية العاليه - الذي ما نال احد ممن سبقوا من الحكام الماضيه ما ناله من فضائل جليلة جليه - و شمائل جميلة مرضيه • بيت •

• و هذا و ان كان الاخير زمانه • لآت بما لم تستطعه الاوائل •

لا زالت سحب اعطاءه ممطره - و نخل اجداءه مثمره - و شوارق الطافه طالعه - و بوارق اعطائه لامعه و رياض افادته ناضره - و اثمار افاضته باهره - الى يوم الآخره) زيور طبع مي پوشد •

دانستني ست كه نزد مصحح ده نسخهٔ اكبرنامه (كه موسوم به ا ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصيلش بذيل اين ديباجه رقم پذير ميشود) موجود است - اما همگي نسخها قلمي اند - سواى نسخهٔ ز كه مطبوع است - و ليكن سنگي - كه آن هم حكم قلمي دارد و آن همان است كه قبيل ازين كيفيت طبعش بمعرض بيان آمده - و معلوم است كه قلمي نسخها مملو از اغلاط مي باشند - كه كاتبان ساده لوح را نظر بر حسن صوري ست - كه عبارت از خط خوب است - نه بر حسن معنوي - كه عبارت از عبارت نيك و صحت - و بالجمله باعانت اين نسخهاى دهگانه در تصحيح آن سعي بے حد و سر و جهد بيشتر از بيشتر (كه مزيدے بران متصور نيست) بكار مي رود •

ديگر بوضوح پيوندد كه جزو اول و دوم (يعني بيست و چهار فارم) از اولين دفتر اين كتاب بتصحيح ماهر اسرار خفي و جلي المرحوم مولوي آغا احمدعلي (سقاه الله من عين تسنيم - وادخله جنة النعيم) چاپ شده بود كه مولوي موصى اليه داعى حق را لبيك گفتند - باقي بتصحيح الراجي الى رحمة ربه الكريم - العاصي عبد الرحيم - و بحسن تائيد ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقيقات بعضي اسماء و نوادر لغات (كه جناب افاضت مآب را درين باب نيز يد طولى ست) از حليهٔ طبع محلى گرديد - و دفتر مذكور بترتيب لايق مرتب شد • شعر •

• فلو قبل مبكاها بكيت صبابة • بسعدى شفيت النفس قبل التندم •

• ولكن بكت قبلي فهيج لي البكا • بكاها فقلت الفضل للمتقدم •

انشاء الله تعالى اگر چندے حيات مستعار وفا كند و طاير روح درين چمن بيثبات قالب خاكي خرامد در تصحيح و تحقيق دفتر دوم نيز سعي موفور و كاوش بے وهن و فتور بر روى كار خواهد آمد و هرگز تقصيرے و توانيئ دران راه نخواهد يافت - و بالله التوفيق - و عليه التكلان في التحقيق •

• تفصيل نسخهاى دهگانه •

(ا) اين نسخه كامل است - يعني تا آخر سال پنجاهم از جلوس اكبر پادشاه - ازان

فورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت •

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همین صورت) از جلوس والا •

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلی ست - فی الجمله صحتی دارد - تاریخ کتابتش نا معلوم •

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاٹک سوسایٹی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش مرقوم نیست •

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوي کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو گائیڈ شاعت مدوغه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنان آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگزیب پادشاه غازي راقم الحروف شیخ مصطفی انصاري - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیري تحریر یافت •

(ز) این نسخه مطبوعهٔ مدراس ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمائی بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري •

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت یکتائي دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثباتے راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي - اغلاط دروے بے پایان - در آخر چنین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازي •

(ي) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلي في الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط •

• الضعیف الاثیم - عبد الرحیم •

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

القصّه روز دیگر اوزبکیّه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعدّ پیشدستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان قول شده بود - و پیر محمّد خان برانغار - و سلطان[2] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجی محمّد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرّر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصهٔ همّت پیموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بند بلخ درآوردند - حضرت جهانبانی بمقتضای نطانت و متانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بے ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنان نادرست کم همّتانه درمیان آورده گاه کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفس خود باین راضی شدند که بجانب درهٔ گز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و ایماقات آنحدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند - و درین توقّف خبر میرزا کامران نیز مشخّص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا باینحدود ماندن مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النّهر بآسانی میسّر خواهد شد - و بتائیدات الٰهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ گز توجّه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خواطر جمهور بےعلاج شده بآنصوب توجّه فرمودند - و بلخ گرفته را از بےاتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی[3] دیگر از بهادران نامی را چنداول تعین فرمودند •

چون (همگی نیّت حق ناشناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاری جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمعی کثیر •

(که بعجائب درگز بحسب تقدیر خواهي نخواهي واقع‌شد - و اتّفاقاً رو بکابل داشت)
معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم
روی در پریشاني‌نهادهٔ سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرت جهانباني حسین‌قلي[۲] سلطان مهردار
(که از مخصوصان بساط عزّت بود) و جمعي دیگر از مقرّبان را بجهت برگردانیدن آن جماعت
پریشان روزگار تعین فرمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم
مشیّت حکیم قدیر برین‌صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب
جفا پیشگان بمحفوظي‌گراید - و مهبط برکات ذات قدسي‌گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهي
ظلّ الٰهي گردد - و چندین هزار تخم نیکي در مزارع بسیط غبرا و ریاض آمال مخلصان انشانده آید
و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت
و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آوردهٔ اسباب حِکَم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ
ناملائم بظهور نیامدے در مشاغل تسخیر ماوراءالنّهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندے
و سرانجام این ممالک (که مامن متوجّهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتادے •

و بالجمله چون‌مخالف ازین قضیّهٔ نامرضیّه آگاهي یافت مهمّ برهم‌خوردهٔ خود را انتظام دادهٔ
بتعاقب درآمد - و حضرت جهانباني بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ
(که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیران نبرد
رخش جهان‌گرد زرّین فام (که تسرّالنّاظرین نام داشت - و آنرا محمّد[۳] خان حاکم هرات پیشکش
کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپ خود پیشکش
آن پیشوای دولت و دین نمودهٔ باین خدمت سربلند گشت - و حمایت ایزدي آن صاحب سریر
سروري را نگاهباني فرمودهٔ بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتي را بچشم خود دیدهٔ
برفاقت پست نظرتي و دون همّتي هرطرف پراگندهٔ شدند •

تفصیل عُمده‌های موکب عالي رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان
قراچه خان - حاجي محمّد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلي‌خان
جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگي - عبدالله خان اوزبک
حسین قلي خان مهردار - محبّ علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلي (۳) نسخهٔ [ط] محمد خان شرف الدین اغلي حاکم هرات •

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهاب اوجي (۲) - باقي محمد پروانچي (۳) - خالدین •

و بعد از سه روز بر سر یخ چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - و درین منزل محمد قلي شیخ کمال (۴) (که براه راست افتاده بود) خبر موکب معلی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطوفت بنام نامي حضرت شاهنشاهي و مخدرات تتق عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگي روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهي را بالکلیه فروگذاشت - و بسیارے از همراهان را همت یاوري نکرد - لاجرم این سفر بخاطرخواه احبای دولت میسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتي کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلي بخش خواطر محبت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج یافته بود - و ازانجا شب درمیان بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهي کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامي فرموده مشمول انظار عنایات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سایه‌گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه ببدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه بي‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که داد جلادت و مردانگي داده بود) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشي و خواجه ناصرالدین‌علي مستوفي و میرمحمدمنشي و میرجان (۵) بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمدامین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقي جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیه (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصي یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهي بیان کردند] پیرمحمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهي را (که پیش او بودند) بسلوک آدمیانه روانهٔ دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربیني عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اودجي (۳) در [بعض نسخه] خالدي (۴) در [بعض نسخه] شیخ کمان - و در [بعض محمد قلي وشیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ •

مبذول داشتند - و خواجه جلال الدّین محمود را (که برسمِ رسالت پیشِ حاکمِ ایران فرستاده بودند و خواجه بجهتِ بعضی موانع در قندهار توقّف نموده بود) فرستادنِ او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصّمد و میرسیّد علي (که در فنونِ تصویر و نقّاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوبِ خواجه سعادتِ بساط بوس دریافته مشمولِ عواطفِ بیکران گشتند و خواجه سلطان علي را (که بخطابِ افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفیِ خزانه بمنصبِ وزارت سرافراز ساخته دیوانِ خرج گردانیدند - و دیوانیِ جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت ٭

و حالِ میرزا کامران آنکه (چون حضرتِ جهانباني از فرطِ شفقت و عطوفتِ ذاتي تقصیراتِ عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي ولدِ سلطان ویس بیگ را همراهِ میرزا ساخته رایتِ توجّه بجانبِ کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخششی والا را برطاقِ نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصّدِ فرصت بود - در هنگامیکه (حضرتِ جهانباني در کابل عدالت پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدنِ خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویّت و نیک گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنانِ ناراستِ اورا راست انگاشته متوجّهِ بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتنِ کابل باز بخاطرِ غدّار خود مصمّم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمّرِ طینتِ او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریکِ سلسلهٔ مکرِ او امرای تنک مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواعِ نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظلِّ عدالت بر دارالملکِ کابل انداختند) میرزا کامران میرزا عسکري را در کولاب گذاشته متوجّهِ قتالِ میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بےجنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجّهِ قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحتِ وقت ندیده اسحٰق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگِ بدخشان کشیدند - و بموضعِ جرم[۲] رفته منتظرِ پاداشِ الٰهي نشستند - میرزا کامران از جانبِ میرزا سلیمان نحوے فراغ حاصل کرده متوجّهِ قندوز شد - و بمیرزا هندال اوّلاً از راهِ فریبِ دوستي نما درآمده حرفِ یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنانِ اورا گوش نداشته بر ثباتِ عهدِ خود ایستاد - و میرزا کامران باستعدادِ تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسمِ جنگ و قلعه داري دقیقهٔ فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کارے نتوانست ساخت) باوزبکیه متوسّل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم ٭

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است) تدبیری پسندیده انگیخت - و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه - و بروش پخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت - بعد از کاوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و آماج کمان ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده درقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که باو متفق شده بود) مقید ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار تندوز ناامید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا مومی‌الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی‌کثیر از اوزبکیه (که بسرداری سعید بیگ بیرتارلی آمده‌بودند) گذرآنها برأردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله‌مغل با معدودی بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجه شد - که از راه ضحاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون اُمرای نفاق‌پیشهٔ حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد ٭

٭ شعر ٭

٭ باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ٭ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ٭

امید که درین‌مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مس زر اندود اورا بعیار زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از کابل و محاربه بميرزا کامران - و ديگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن ميرزا کامران بحدود کابل نزديک شد جمعی از دولتخواهان دور بين بموقف عرض رسانيدند که پاک سيرتي و نيک گماني را حدّے و نهايتی مي‌باشد - هرگاه مکر و تزوير و غدر و تشوير اين حق ناشناس چندين[2] مرتبه بتجربه پيوسته لايق دولت و موافق حزم آنست که ديگر طريق احتياط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بيرون زنند - و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و سپاه نصرت قرين استعداد بر اصل نمايد - هرگاه انديشهٔ اين کار کرده شود از غدر و فريب ايمني خواهد بود - اگر (فی الواقع ميرزا از کردارهای ناصواب خود پشيمان شده راه يکجهتي پيش گيرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد يابد) هرآئينه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد يافت - و اگر (دربن مرتبه نيز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن است) ازين طرف مراتب احتياط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع اين کلمات سلطنت اساس عزيمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن ميرزا بود) مصمّم گشت - و در[3] اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رايت عزيمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي حضرت بهای حضرت شاهنشاهي را از فرط مهربانی در کابل صدرنشين هفت اورنگ راحت و مسندگزين چار بالش عاطفت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و خواجه خان و مصاحب بيگ و جمعی ديگر از تيره درونان روشن برون (که بپيوسته انگيختن شورش[4] و آشوب پيش‌نهاد همّت فتنه سرشت ايشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي پيشه ميرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعی کثير آمده مي‌بينيم و مردم يکجهت پادشاهي را باينديشهای ناصواب جدا خواهيم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاربی که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نميدارند (از عهدشکنی و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بےمحابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم ديدهای خود را بر قبح آن نميگشايند - بلکه آن قبائح را از محسنات ميشمارند - و از تدبيرات وگريزهای خود حساب ميکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را فهميده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پيوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ط] شورش و فتنه •

چشمداشتِ آن دارند) امّا مغلوبِ خوی تباهِ خود گشته این‌چنین نردِ دغل بازي و بیوفائي با چندین صاحبِ پاکبازے مي‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیره رائي - انگاشتم که جلائلِ خوبیها و شرائفِ بزرگیهای این ذاتِ قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمي رسمي چه‌شد - آنچه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدارِ احسان) خودها (که موردِ چندین الطاف و عنایات اند - که یکے ازانها تمامِ عمر برای حق گذاري کافي‌ست) با صاحب و ولي‌نعمت بر خلافِ آن سلوک میکنند - واز بے‌فکري و بدرائي در برابرِ چندین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاد را از پرتوِ خورشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قوم بسبلِ (۲) نفاق بےنور شده - و سینهٔ محبتِ این فرقه بورمِ غرور تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهي - توسنِ نفسِ امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزورِ بازوی سرزنش لجامِ اورا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنانِ اورا توان تاب داد ●

بارے بمقتضای سرنوشتِ آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را مخطِّ موکبِ مقدس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتفاقا درین منزل جوی آبے بود حضرت سواره اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بدِ زمین باطراف رفته سالکِ مسالکِ خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد بجهتِ سرزنشِ این فرقهٔ تفرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائیِ شاه اسمعیل صفوي (که خود را از فرازِ کوهِ آسمان ارتفاع بگرفتنِ روباکے بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي و جان‌سپاري بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند) بر زبانِ اقدس راندند گمانِ صالحِ آنحضرت در حقِ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشتن‌داریِ تیره روزگاران باین درجه - القصه قراچه قرابخت و مصاحبِ منافق و گروهے دیگر (که شعله افروزِ شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بےواسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعابِ جبال متعدد - میرزا بامعدودے خواهدبود - دولتخواهانِ جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد که میرزا از راه بدر نرود - و همگي خیالِ این بداندیشان آنکه سپاهِ فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کارِ میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرتِ جهانباني (که از لطافتِ سیرت و حسنِ مروت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق ●

در حقِ مردم بجز حسنِ ظن راه نمیدادند) تدبیرِ این حرام نمکانِ شوربخت بر صواب پنداشته حاجي محمّد خان کوکي و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپي بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلي نارنجي را بصوبِ ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعي کثیر از ملازمانِ عتبهٔ اخلاص را براه سال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعي (که در ملازمتِ اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوالِ اقبال قرین پادشاهي را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرضِ حضرت جهانباني میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاري امرے دیگر مصمّم ضمیر نیست ٭

چون [از اهلِ اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهلِ نفاق (که در لباسِ عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوهِ پادشاهي و فراواني لشکر در تیهِ حیرت سرگردان بوده نه راهِ ترکِ خدمت و نه روی ادراکِ ملازمت داشت) از نفاقِ این گروهِ بےشکوه آگاه گشته بدلالتِ منافقان از راهِ ضحّاک و بامیان بجانبِ درهٔ قبچاق (که از توابع غوربند است) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - ددم روزے بود که یکے از رعایای آنحدود از آمدنِ میرزا کامران و بداندیشیِ او بمسامعِ جلال رسانید - قراچه (که سرحلقهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایتِ امثالِ این مردم گوش انتدن ... اراجیف دل نهادن موجبِ تفرّقِ خاطر و باعثِ توهّمِ آنجماعت میشود - اگر موجبِ این ... قصدِ جنگ و استعدادِ پیکار نموده شود هرائینه چون این خبر بمیرزا کامران ر... از داعیهٔ م... متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبرِ آمدنِ میرزا و قصدِ نادرست او بتواتر و توالي رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تعدّلِ این منافقانِ تاریک‌درون بر مرآتِ باطنِ ... اشراقِ نامنکشف - و در خاطرِ اقدس جز گمانِ نیک امرے دیگر خطور ... - تا آنکه آمدِ ... مخالف بعزمِ مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکمِ عالي شرفِ نفاذ ... که جمعي (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکابِ جلادت نهادند ... فرصتِ معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمد آخته [د] (که از فدائیانِ درگاه بود) و محمّد خان جلایر ... دیگر از یکّهای جلادت‌شعار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگرِ زلالِ ... بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جان‌ستانيِ اعدا تیغِ پیکار را آب داد

نسخهٔ [د] آخته بیگي ٭

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخش رستمي را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحام کشاکش و هجوم کشاکش زخمي از اسپ جدا شد بعرش دوست محمّد اورا بکام دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیات پدر کار غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرت جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ[۲] سپاه موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرز کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسي صفات شد - شجاعت ذاتي و بسالت فطري در جوش آمد - سنان جان ستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند - و فوج دشمن از هیبت[۳] و شهامت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشهٔ تیرے بر اسپ خاصه رسید - و بیگ[۴] بابای کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسپ ابلقے (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - دریں اثنا عبدالوهّاب (که از یساولان معتبر بود) آمده شرح پیوستن آمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاهے دلو مراد از زلال آمال مالامال است - و گاهے از گردش چرخ دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیرازلي (که منتظم سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّب دایرهٔ سفیدي و سیاهي ست) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند - و تا لب تشنهٔ سراب نیافی طلب نگردند بسیرابی چشمهٔ مقصود نرسند - مصداق این حال و منطوق این مقال واقعهٔ ایست که دریں روز مانع احوال سلامت مآل حضرت جهانباني شد - و آنحضرت بجانب ضحّاك و بامیان (که جمعي کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت خان و محمّد امین و سبدل خان و چندے دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي آمده باشند - و بواسطهٔ ضعف بسیاری تردّد و آسیب زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه] پیک بابای کولابي •

جیبه را از بالای والای خود فرودآورده بعبدل‌خان سپردند - او از ساده‌لوحی جبهٔ خامه را انداخت روزِ دیگر بسیارے از ملازمانِ درگاه بدولتِ ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک‌قوچین و مجنون قاقشال را (که مجموعِ آن ده نفر بودند) بچنداولی و خبرگیری کابل رویه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکے برنگشت - و او دران روزبازارِ امتحان مشمولِ عنایت گشته بمنصبِ قوربیگی سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنگاش فرمودند - حاجی محمّد خان (که غزنین جایگیرِ او بود - و نفاق‌را پخته‌تر از دیگران در کانونِ دل میداشت) رفتنِ قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروهے از درست بینان رفتنِ بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجامِ لشکر نموده توجّهِ کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادرانِ جانسپار فراخورِ بُردای و قوّتِ شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیزِ نفاقِ کوته‌اندیشانِ تنگ حوصله مست و مدهوشِ غفلت است - و ماسعادت‌یافتهای بارگاهِ جانسپاری و فدائیانِ عرصهٔ حقیقت‌گذاری در قدمِ حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می‌آئیم - لایقِ دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکابِ نصرت متوجّهِ دارالملک کابل شویم - امّیدِ واثق که بےرفتنِ بدخشان مهمِ میرزا کامران ساخته و پرداخته‌آید - چون (فریب و نفاقِ جمعے کثیر از تربیت یافتگانِ درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورشِ بدخشان صلاحِ وقت دانسته از راهِ یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمّد شاه محمّد برادرِ خود را با مردمِ خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدستِ مقدّسِ خود منشورِ سلامتیِ خود بحضرتِ شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعیدِ وصولِ موکبِ عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگامِ مراجعتِ ما (که انشاءالله تعالی بزودی میسّر خواهد شد) در نگاهداشتِ غزنین مساعیِ جمیله نماید - هرچند (مخلصانِ صادق بعرضِ اقدس رسانیدند که اهلِ نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنانِ اعمالِ نفاق بدستِ این بےثباتان سپردن است - و صلاحِ کارِ بدخواهانِ مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادرِ خود را پیشِ میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوسِ درخانه و فریب دهِ ساده لوحانِ عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصتِ شاه محمّد فرمودند - و روزِ دیگر بجانبِ کمهرد عنانِ عزیمت معطوف داشتند - اکثرِ مردمِ بےحقیقت از ملازمتِ گرامی جدا شدند - و جمعی (که نگاهبانِ حدودِ اخلاص و حفظِ ناموسِ حقیقت بودند) در ملازمتِ گرامی بوده کمرِ خدمت بعزمِ درست برمیانِ وفاداری بستند ●

دربین‌راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچي و سانقاچي (۲) (که درانحدود توطن داشتند)
از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته
بتقدیم‌رسانیدند - و شب در نزدیکی‌یورت آن‌مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح‌آن بدولت سوار‌شدند
خبر رسیدن‌کاروان عظیم بسرکردگی میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ
و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر‌اهتمام بسته بودند - آخرهای روز
عمده‌های‌کاروان بسعادت تقبیل‌ رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این وفود غیبي مقدّمهٔ فتوحات
آسماني شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین معاونت و امداد این‌چنین والا حضرتي را سرمایهٔ
سعادت روزگارخود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش‌نمودند - وآنحضرت این را از تائیدات ازلي
دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - وبجمیع
ملازمان رکاب دولت و مقرّبان بساط قربت قسمت کردند - و بخشش هرکدام از میرزایان بدخشان‌را
نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند
روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - طاهرمحمّد پسر میرخرد آنجا بود - قدوم گرامي را
نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از خستي (که داشت) یا از ساماني (که نداشت)
در آداب ضیافت عرق شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان
کنار آب بنگي (۳) نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت
که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه‌است - چون این آواز بسمع مقدّس رسید فرمودند
که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - ودرمیان شما از پادشاه
چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظربي سال‌آلکم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه
فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسی
ایشان‌را ندید - مردم میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده‌بودند) یافته پیش
میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب‌داشته
فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که نور ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظربي
خبرخوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده
خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادي‌خنجان (۴) فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي وسانقاچي (۳) در [بعضی نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اوي خنجان
ونسخهٔ [ح] اوري چشمان ٭

و درین منزل میرزا هندال بدولتِ ملازمت سربلند شده بتقدیمِ مراسمِ پیشکش سرافراز گشت و ازانجا اندراب مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادتِ کورنش مشرّف شده لوازمِ اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرتِ جهانبانی سرانجامِ لشکر فرموده متوجّهِ تسخیرِ کابل شوند) گذارشِ قلم باحوالِ میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدنِ او از کابل (که مقدّمهٔ جزای کارِ اوست) ناگزیر است - تا تشنه لبانِ بادیهٔ سخن را از منهلِ این تتمه سیرابی حاصل شود ٭

چون (کارگرانِ قضا و قدر بجهتِ تشییدِ مبانیِ دولتِ ابد پیوندِ پادشاهی و تخریبِ بنیانِ اصحابِ نفاق آنچنان فتحی در لباسِ کسر و آن طور شادیئی در روشِ غم از مکمنِ بطون بموقفِ ظهور آوردند - و حضرتِ جهانبانی باهتمامِ مخلصانِ جانسپار متوجّهِ ضحّاک و بامیان شدند) میرزا کامران از سنوحِ این امرِ غریب (که در مخیّلهٔ او نگذشته بود) در تعجّب ماند - و اهلِ نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نافهم از آمدنِ این هرزه کارانِ بیوفا سرگرم و خوش‌وقت گشته دستِ جفا بر اهلِ وفا (که کمالِ اعتصام بذروهٔ اخلاصِ پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محلِ محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیشِ میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقتِ حالِ وخامت مآلِ او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رساند آخر بتفقّداتِ ناپایدار آن مکّارِ بیوفا را تسلّی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را (که از مخلصانِ فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چندین مخلصِ درگاه را بدستِ خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضورِ او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دارِ گنجینهٔ اخلاص در راهِ ولی‌نعمتِ خود جانِ رفتنی و حیاتِ شدنی را بنقدِ وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادتِ سرمد بزم آرای مخلصانِ عقیدت منش گشت - وتاخچی بیگ را (که از امرای معتبرِ چغتی در گروهِ اهلِ حقیقت معدود بود) آوردند - بی‌ملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقتِ زخمی‌شدنِ حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده یامینِ دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که دادِ حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقانِ نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا[۲] و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمده

---

(۲) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند ٭

و درینجا شخصی جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آوردن جیبه اندیشهای تباه بی‌ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در استحکام مبانی قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوبارهٔ چمن کاینات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعني حضرت شاهنشاهي را (که بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوار خلافت ایزدي از مرآت ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقید ساخت - اما حمایت ایزدي (که مقارن احوال دولت اشتمال آنحضرت است) برسم قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنف حراست و ازروی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد ٭

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامیِ حضرت شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام‌اقدس منسوب ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آن حدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و بارایهای دولت پادشاهي در مقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي‌دیوان را مقید ساخت - و دست تطاول‌گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامیِ خود شد - و پیوسته از توجه موکب پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدي سامانے (که سر بےسامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه ٭ شعر ٭

٭ درم بزور ستانان زر بزینت ده ٭ بنای عمر کنانند و بام قصر اندای ٭

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالیِ حضرت جهانباني از بدخشان بصوب کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعداد تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهي را (که آثار سعادت واقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگیِ ذات و میمنتِ قدم یا بجهتِ مزیدِ احتیاط و مصلحتِ دیگر همراهِ لشکر گرفت - و ندانست که ایزدِ جان‌بخشِ جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذاتِ اقدس ودیعت سپرده) برکاتِ او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلامِ طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیّهٔ سوانحِ قدسیّهٔ حضرتِ جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادتِ روز افزون و همّتِ جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیّمِ سرادقاتِ اقبالِ حضرتِ جهانبانی شد - و میرزایان برهنمونیِ سعادتِ کونین مقدمِ والای آنحضرت را شرفِ روزگارِ خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامانِ لشکر و سرانجامِ کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیّتی نظام‌بخش از راهِ کتلِ هندوکوه عزمِ توجّه مصمّم فرمودند - چون گروهے از منافقانِ تیره‌رای قرینِ رکابِ دولت بودند آنحضرت بجهتِ انتظامِ خواطر و اطمینانِ اربابِ ظواهر از آسمانِ فطرت فرودآمده برزمینِ طبیعتِ روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستانِ سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده درمقامِ آن شدند که هرگروهے را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که دریکجهتی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صورِ حقائقِ اشیا قلمِ صنعِ الٰهیست - و پدید آرندهٔ اوضاعِ اهلِ وفا در استقامت و ثبات برجادهٔ صدق و صفا توفیقاتِ ازلی - و خاطرِ ملکوت‌ناظرِ ما از همه جمع‌است) لیکن میخواهیم که دلهای اهلِ روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکے بحقیقت گراید - و چهرهٔ راستی در آئینهٔ احوالِ ایشان جمالِ درستی نماید - درین اثنا حاجی محمّدخان کوکی (که نه عقلِ ادب شناس داشت و نه دلِ اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالمِ خیر اندیشی صلاحِ دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوشِ توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالمِ عقیدت بهره و از مسلکِ معامله فهمی نصیبه داشت) گفت حاجی محمّد این چه طرزِ حکایت گفتن - و کدام قسمِ حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثالِ این سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدنِ مروّت و بحرِ فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطرِ حاجی محمّد خواهد - و از عالمِ دولتخواهی بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشییدِ مبانیِ عهد و تاکیدِ معانیِ میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکب عالي نزديک اشتر گرام رسيد ميرزا کامران بدستور معهود از نا معامله فهمي آمادهٔ پيکار گشت - و جمعيّت سرانجام داده روی بموکب عالي آورد - چون مسافت اندک ماند حضرت جهانباني عواطف ذاتيه را منظور داشته ميرزا شاه خويش مير برکه را (که از اجلّهٔ سادات ترمذ بود) پيش ميرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال توانندشد)فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طريق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حيف باشد که بر سر کابل اين همه نزاع شود - حقوق قديمه و جديده را مرعي داشته طريق مصالحت و سبيل مخالصت پيش گير - و در تسخير هندوستان يکدل شده همراهي گزين - سيد آداب رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرط آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باين شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّه تسخير هندوستان ميگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتّفاق مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پيغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگ مصمّم است - وميخواهي که راه يکجهتي سپري) صبيّهٔ رضيّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر يکتای خلافت (يعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا کابل را بآنها[۲] عنايت فرمائيم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شويم - و آن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقام امن و امان سازيم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - ميرزا ميخواست که پذيرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت‌افزای پادشاهي را بگوش جان جای دهد ليکن قراچه قرابخت (که مدار کار و بار ميرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •

القصّه درين روز چون لشکر يلدز مقابل ميرزا بود (که بتجارب دانايان اختر شناس مواجههٔ اين جنگ‌کردن خود را بدست خود شکست دادن است) ميرزا بلطائف الحيل جنگ را بروز ديگر مي‌انداخت - و لشکر فيروزي‌مند خواهان جنگ بود - ليکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرت جهانباني مراعات خاطر او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهان حقايدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائي نبرد را سعي مينمودند - درين[۳] اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعي ديگر (که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنيمت دانسته بشرف ملازمت پيوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگي لشکر مخالف را بموقف عرض رسانيدند - قيمي[۴] از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزيمت آورده بتسويهٔ صفوف و ترتيب آداب جنگ (از ميمنه و ميسره

---

(۲) در [چند نسخه] باينها (۳) در [بعضي نسخه] که درين اثنا (۴) نسخهٔ [٥] پاسي از روز •

و قلب و مقدمه) توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر والا بوجود مقدس پادشاهي مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتردد حاجي محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر سهباکه (۲) و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی‌سوري اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیان جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي سرگرم کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه‌تیرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شوریدهٔ این‌حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید (۳) و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولی از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي مهاري (۴) (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در فتنه‌هار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و مي‌شکافد - و سر او را بریده بملازمت مي‌آرد .

درین عرصهٔ دارو‌گیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین‌کار دانسته بجانبازي کمر همت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج (۵) بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعی (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای‌دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحی (که مقدمهٔ فتوحات بےاندازه تواندشد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادماني شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] بادنج .

امّا خاطر قدسي مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهرياري و اكليل تارک تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - كه بسمع اقدس رسانيده بودند كه اين نوبت ميرزا كامران آن والا قدر عالي شكوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزّع و تفرّق به هيچ گونه تسلّي نميشد تا آنكه حسن آخته آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن نور ديده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامت حال و حصول آمال سجدات شكر بجاى آوردند و از غايت شوق بےاختيار آن نور پرورد الهي را در بر گرفتند - و بعد از اداى آداب شكرگزاري بصدقات و خيرات (كه شكر عملي ست) اقدام فرمودند - و دلهاى غربا و فقرا و ارامل و ايتام را بفيض احسان و انعام بدست آوردند - و هريک از بندهاى جانسپار را (چه از رهگذر كاميابى ديدار آن قرة‌العين خلافت - وچه بعنوان جلدوى نيكو خدمتيها) بتفقّدات خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبان مقدّس حضرت جهانباني گذشت كه بعد ازين در هيچ يورش ازين نوباوهٔ چمن خلافت جدائي نگزينيم - كه در قدم سعادت‌اثر او هزاران دولت و ميمنت مطوي ست و درين يورش اين‌فتح ارجمند را از ميامن قدم[۲] اين‌گوهر والا ميدانيم - ومقارن اين‌حال مسرّت طراز دو شتر صندوق‌بار بےساربان در جنگ‌گاه پديد آمد - حضرت فرمودند كه هر كس ألجا ميگيرد ألجاى ما همين دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه‌شده مهار را گرفته فرمودند كه شتران را بنشانند - و بارگشايند - و ببينند - كه درين صندوقهاچيست - از اتفاقات حسنه آنكه كتب خاصهٔ پادشاهي(كه در جنگ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و كمال‌درين‌چند صندوق بود - ديباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم ميربيوتات (كه افروزندهٔ آتش فتنه بود) در اشتعال نايرهٔ اين قتال بآتش اعمال خود سوخته موجب تسكين سورت شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي درباغ چاريكاران مجلس‌آراى عيش و عشرت بودند ●

چون (بميامن توفيقات ايزدي ابواب نصرت گشوده گشت - و شورانگيزان فتنه‌اندوز سزا يافتند) بساعت خجسته روز ديگر كابل مهبط بركات قدوم گرامي و مورد سعادات جاوداني شد - اول در ارک‌كابل نزول سعادت اتّفاق‌افتاد - و مخدّرات تتق عصمت سعادت حضور در يافته شادكاميها بظهور رسانيدند - وبعد ازان بطريق معتاد آرته باغ را بقدوم ميمنت بخش طراوت بخشيده درانجا بسرانجام ولايت و رعايت رعيّت و مراعات نيكوخدمتان يكدل و برانداختن منافقان دو رويه اهتمام فرمودند - ديندار بيگ و حيدر دوست و مغل تانجي و مست علي قورچي را (كه بكرّات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهر والا ●

ازانها حرام‌نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند - و همت والا بداد ودهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمول شرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بساط نشاط بسرافرازي مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بیدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان معهود بآئین شایسته عفت قباب بخشي بانو بیگم را (که صبیهٔ قدسیهٔ خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هرکدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهرباني شرف اختصاص بخشیدند ٭

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي ٭

دریناولا (که بتائیدات الٰهي دارالملک کابل مقر ارائک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبي بفرمان‌برداري چرخ فال زده کوس شادماني بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و وکالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگي بدمستي شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست اورا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور مي‌آورد - و حضرت جهانباني از علو همت و فراخي حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دست پروردهٔ صنع یزداني و نهال برومند چارچمن تقدیراست) بهر لغزشي از پای درآوان افکنند - علی الخصوص کسیکه درمیان اقران بفزوني عقل یا فراواني شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدولت از تیره بختي و بیخردي این را زبوني انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند ٭

و بالجمله دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد ودهش و اسباب لطف و قهر (که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام

ببدترین حالی (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان[۲] داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و تتلق قدم و علي محمد و جوکي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه درمیان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمد خان و خضر خواجه خان و جمعي (که بتعاقب آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسي بشناسد) چار ضرب زده بلباس قلندري خود را بملک محمد مندراوري[۳] (که از ارباب معتبر لمغانات است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکي نزد هوشمند تازیانه ایست قوي از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - وطایفهٔ از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیاسرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمد خان بے رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمال قدرداني اینچنین حرکت شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعي از ملازمان عتبهٔ علیه مثل بهادر خان و محمد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعي کثیر از بهادران جانسپار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای علیکار[۴] و علیشنگ[۵] کشید - امرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجذب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس في الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسرواني نسبتي بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بي بي فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیهٔ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانباني قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [د] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثر نسخه] علکار (۵) در [چند نسخه] علیسنگ ●

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکمِ عالي شد که میرزا عسکري را از راهِ بلخ بمحملِ سفرِ حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدمِ فرستادها را گرامي داشته در مراسمِ تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - و امتثالِ امرِ عالي نموده میرزا عسکري را بجانبِ بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودنِ این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفرِ دور و دراز نهاد - و در سالِ (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیانِ شام و مکّه پیمانهٔ عمرِ او پُر شد - و مسافتِ زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبتِ حضرتِ جهانباني را بآمدنِ مقدّماتِ بیگمان و رسیدنِ ارکانِ دولت و کلانسال شدنِ آن عفّت قباب قرار داده با عرضه‌داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینده‌ها را باحترام باز گردانید ٭

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعتِ خامسه گفته‌اند) هرکه (بعادتِ بد معتاد شد) مثلِ کژدم در نیش زدن بے‌اختیار است - فکیف جمعے که در نهادِ خود بداندیش و شرارت‌انگیز واقع شده‌باشند - و در مزاجِ ایشان عادت باطبیعت اتّفاق نموده باشد - بنابرین مقدّمهٔ حق‌اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادتِ خود مایل گشته حرکاتِ ناخوشِ خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمعے از افغانانِ خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقامِ تاخت و تاراج درآمد - و حضرتِ جهانباني (که آرام‌بخشِ زمین و زمان بودند) فرو نشاندنِ این شورش را از عبادات دانسته عزیمتِ توجّه براصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقرّبانِ بساطِ عزّت بودند) بغزنین فرستادند - که منشورِ عاطفت رسانده حاجي محمّد را از ظلمتِ بداندیشي بنورِ حق‌شناسي هدایت بخشند - و تا متوجّه شدن و قدم در رکابِ عزیمت آوردن بمسامعِ عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباشِ بے‌سر و پا قلعهٔ را (که نزدیکِ چهارباغ درحوالیِ جلال‌آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدنِ حاجي محمّدخان مقید ناشده بسرعتِ تمام بصوبِ جلال‌آباد توجّه فرمودند میرزا کامران باستماعِ این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسرِ درهای کوه کشید - و ازانجا براهِ بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمّد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت ٭

و سرگذشتِ حاجي محمّد آنکه چون ایّامِ ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطنِ خبیثِ او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستاده‌های پادشاهي را بحرف و حکایتِ ناراست

و وعدهٔ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین‌حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضا را بیرام‌خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهارِ محبّتے نمود - که ببهانهٔ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش (۲) (که همراهِ حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ (۳) عزیمتِ رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ‌شهر برسرچشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر برآمدنِ خود و آوردنِ حاجي محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزاکامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلیِ کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ افغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض‌بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانهٔ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را بدابا قُچقار رسانید و از دامنِ کوهِ بهزادي و بلندري (۴) بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این‌حال راياتِ نصرت اعتصام حضرتِ جهانباني (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزِّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرتِ جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقبِ میرزا مي‌نمائیم - تا یکبارگي خلقِ خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگے که بیاید حاجي محمّد را بیاورد - بیرام‌خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضعِ کلکار (۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن‌فرمانروای جرم‌بخش عذرخواه آورده استعفای جرائمِ او

---

(۲) نسخهٔ [و] میرحسن - ونسخهٔ [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخهٔ [ح] للندره ودر [چند نسخه] للندر (۵) نسخهٔ [و] کلنکاره

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قبائح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم[2] درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور[3] نورگل گریخت - و هر کدام از متمردان تتنه اندوز بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی‌کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نور گل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد ◦

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد را (که در بد آموزی و بی‌اندامی استاد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم‌داشته کفران نعمت میفمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طوماری بقلم آرند - و یکی از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان ناتوشته ماند و از سیآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمیست که از نیکوخدمتی سرافکنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا[4] سادهٔ لوحی را مظنهٔ خدمت فروشی یا بدمعنی در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگی خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فراوانتر و یک آدمیست که نا کرده را ببهای کرده میفروشد - و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش داده و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته درمقام خود آرائی می‌درآید ◦

و چون باین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادافراه بدیهای خویش اند - و وقت است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ز] فیض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کنور بورکل - و در [بعضی نسخه] کنورپورکل - و در [آئین اکبری] کنیرنور کل (۴) در [بعضی نسخه] تا سادهٔ لوحی را ◦

بهیمي و سبعي را (که در پنجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سریان داشت) ببند کمند از پیکر آدمي صورت انسلاخ داده بمحلّ لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصي بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمّهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل‌عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج[۲] عناصر بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بتمرّد سر برداشته فتنه انگیزي و فسادانـدوزي میکردند) جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهی بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانباني از راه بادنج[۳] بآب باران نزول‌سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالي بنواحی بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقرّ دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمّات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازي جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخّص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخّص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهي و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمّد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانباني خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن‌محال را باو وا گذاشتند - و درین ایّام بوسیلهٔ خواجه عبدالسّمیع شاه ابوالمعالي در مجلس معلّای پادشاهي راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالي خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتي مي‌انداخت - و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهٰذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانباني گشت - چنانچه مجملی از بدمستیها و ازسر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزے چند درزاویهٔ خمول و گمنامي بسرمیبرد - تا آنکه دریئولا باز خواطر آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [د] نارنج •

از خبرِ شورانگیزیِ او برهم خوردگي پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامعِ علیه رسید که باز از حدودِ نیلاب مراجعت نموده باتفاقِ طایفهٔ از اوباش درحدودِ جوی شاهي سرِ فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیرداران نزدیک را حکمِ یورش شد و در اندک فرصتي میرزا هندال بعزِ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیانِ حق‌شناس و نعمت شناسانِ شکر پیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانباني بعزیمتِ اطفای فتنه نهضتِ اعلامِ والا فرمودند از استماعِ توجهِ موکبِ عالي میرزاکامران بناکامي خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانے (که رایتِ اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمد آخته بیگي با اکثرے از یکهای اخلاص‌پیشه بمنصبِ هراولي اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنارِ میاه آبے (که درمیانِ سرخاب و گندمک واقع است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقارمتِ جنگِ صف، نمي‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمد از روی هنربری خود دادِ دلاوري و مردانگي داده کارزارِ مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئیِ صوري و معنوي باشد) باو رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیارے از اسباب بتاراج رفت میرزا کارے نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضعِ جپریار (۲) (که از تومانِ نیک (۳) نهارامت) مضربِ خیامِ دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازمِ آگاهي ست) مورچلها قسمت شده خندقي و دیوار بستني (۴) سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروهِ انبوهِ افغانان قصدِ شبخون دارد حضرتِ جهانباني آئینِ آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شبِ یکشنبه بیست و یکمِ ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیارے از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرتِ جهانباني بر بلندیئ (که عقبِ دولتخانه بود) سوارِ دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسرِ خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را پیشِ خود طلبیدند - ملازمانِ عتبهٔ علیه هرکدام در مورچلِ خود قواعدِ حراست و مراسمِ شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دستِ اهتمام گشادند - و آتشِ محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول (که در مورچلها (۵) گشته اهتمام میکرد) تیرے باو رسیده شهید گشت - و همچنین بازارِ محاربه گرم بود - تا آنکه ماهِ منیر (که آئینه دارِ عالم است) از مطلعِ اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتوِ شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چرپار (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ح] پستي (۵) در [بعضی نسخه] ملچارها •

و نورِ فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاهِ خصم هزیمت‌را غنیمت شمردهٔ هر کدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ (٢) و کنارے بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیّت برافراختند - خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبرِ ناخوش پدرود کردنِ میرزا هندال خراب آبادِ جهان را بمسامع عزّ و جلال رسید - عیشِ باطن تلخ شد - و سرورِ خاطر بحزنِ مفرط مبدّل گشت - آرے رسمِ این جهانِ فانی همین‌است که اگر نفسے بشادي برآید زمانے دیگر دودِ اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد • شعر •

• فلک چشم از صبحِ روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادي‌را دران مجالِ مهلتے - و نه اندوه را دران رخصت اقامتے - میرزا اگرچه ازین جهانِ بےثباتِ گذاشتني و ازین سرای بےبقای گذشتني درگذشت - امّا سعادتِ شهادت دریافته هم نیکنامِ ملک صورت شد - و هم در عالمِ معني بلندپایه گشت - زهے اندک پذیرِ بسیار بخش که برفتنِ جانِ مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدنِ حق‌شناسي بودند) از فوتِ چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متاثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خردِ والا و دیدهٔ دوربینِ قرینِ روزگارِ آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گرِ خود آمدند •

و شرحِ این سانحهٔ جانگاه آنکه میرزا هندال از استماعِ خبرِ شبیخون اهتمامِ مورچلها کرده سر بر بسترِ استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچلے چندان افغانِ پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمعےکثیر از افغانان درونِ مورچلِ میرزا درمي‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این‌گروهِ سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم سراسیمه بخبرداریِ اسپانِ خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگي و خجلت‌زدهٔ بد خدمتي گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکے بنفسِ نفیس آویخت و بزورِ بازوی همّت آن (٣) از مادرِ مُدبر را انداخت - برادرِ آن تیره‌بخت جرنده (٤) نام افغان از قبیلهٔ مهمند ده پیکانِ زهرآلود میرزا را مسافرِ ملکِ تقدّس ساخت - بعضے از همراهانِ میرزا کامران نقل‌میکردند که آن افغانِ بد گوهر شصت‌آویزے (که شصتهای خاصهٔ میرزا دران مي بود) گرفته پیشِ میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بید‌ولتي باخته است - و تقریرِ واقعه نمود - میرزا را

---

(٢) در [بعضے نسخه] ازگوشه و کنار بدر رفت (٣) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - و نسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبررا (٤) در [بعضے نسخه] خریده •

(که نظر بران شصت‌آویز افتاد) دانست که قضیّه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصّه روحِ میرزا دران تاریکیِ شب بنادانستگی بعدم‌آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکرانِ میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآمد - که افتاده قلماقی سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - ازروی صبر و آهستگی (که شعارِ خرد منشان است) میرزا را برداشته بخرگاهِ ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از حسنِ تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّدِ بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده - کسی درین نواحی شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئی برآمده از جانبِ میرزا مبارکبادیِ فتح میرساند - و بر خاطرِ اشراق پذیرِ حضرتِ جهانبانی پرتوی ازین معنی تافت القصّه تابوتِ میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقدِ مقدّسِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس‌مکانی پایانِ پای آنحضرت مدفون ساختند و ملّا خرد زرگر (که از منتسبانِ میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست •

• شعر •

• شبی خونِ جگر بر مردمِ چشمم شبیخون زد • سپاهِ[۲] دیده از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازوست •

• شعر •

• هندال محمّد شهِ فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دلِ شب •
• شبخون بشهادتش چوگردید سبب • تاریخِ شهادتش ز شبخون (۹۵۸) بطلب •

و میر[۳] امانی بطریقِ تعمیه این‌تاریخ گفته که • مصراع • • سروی از بوستانِ دولت رفت (۹۵۸) •

و ولادتِ میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع •
• کوکبِ برجِ شهنشاهی (۹۲۴) بود تاریخِ سال •

و حضرتِ جهانبانی روزِ دیگر ازانجا به‌بهسود نزولِ اقبال فرمودند - که خاطرِ جهان‌پیرای یکبارگی از شورشِ فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملکِ کابل را بفرِ موکبِ عالی مهبطِ امن و امان سازند •

---

(۲) نسخهٔ [د] سپاه دید، (۳) نسخهٔ [ط] و در تاریخ این مسافر ملک‌بقا میر امانی قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود • قطعه • شاه‌هندال‌سرو[illegible] - چون ازین‌بوستان بجهت‌رفت - عالمی‌را بیاد سروقدش - برفلک دودِ آه حسرت‌رفت گفت تاریخ قمریِ نالان - سروی از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر امانی تعمیه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگي و فر فرمانروائي از پیشانئ نورانئ آن نو بارهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محالّ جایگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهي فرمودند - تا ورزش فرمانروائي نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوي استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی (که در ملازمت حضرت جهانباني سوار دولت میرفتند) دستار آن نور دیدهٔ دولت (که افسر تارک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل جستهٔ ایام تاجداري وفرماندهئ شاهنشاهي را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (که عمر باقي و عیش ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرت شاهنشاهي (که نور پرورد الٰهي اند) در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند •

• شعر •

• الٰهي تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتي را درنگ است •

• ممتّع دارش از عمر و جواني • ز هر چیزش فزون ده زندگاني •

و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند) اسامئ گرامئ ایشان بدین تفصیل است - محب علي خان - ناصر(۲) قلي خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه تقبائي - سمانجي - قرغوجي(۳) - جان(۴) محمد تقبائي - تاج الدّین محمود باربیگي - تیمور تاش - و مولانا ثاني که ثاني الحال بخطاب ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجّه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخهٔ [ج] قرقوجي (۴) در [بعضی نسخه] خان محمد •

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خلاالدین دوست سهاري[2] بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - و محمّد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود امّا بواسطهٔ آنکه تندرزا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهي نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتي عیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیرنهاد بود) کارش روز بروز بهترشد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و امید چنان است که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پردهٔ از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدعهدان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مباني دارالملک کابل رخصت فرمودند که[3] دران عشرت‌سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدي بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه‌گاه موکب عالي بود - میرزا از بی‌استطاعتي هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمینداری پناه میگرفت - و از منقصت فطري (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولي‌نعمتی محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند) از دانش‌آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشاهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - نه[4] بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک هدایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدي را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامي مسطور بود • شعر •

• غافل منشین نه وقت بازي‌ست • وقت هنر است و کارسازي‌ست •

اوّل پیش ملّا زاده ملّا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهي ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاري (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوریِ رسمي آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید تا آنکه دریناولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّاني چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّاني قرعه در میانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد⁽²⁾ بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت *

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعینِ معلّم دریغجا از بابِ رسوم و عادات است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پروردِ ایزدي را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجهِ تعلّمِ⁽³⁾ صوري نبود - و عمدهٔ حکم و مصالحِ بے میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي‌ست - که تکاپوی بشري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان ببختوریِ ظاهري و فراوانیِ دولتِ صوري اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي‌⁽⁴⁾افتاد - و ازآنجا (که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود امّا اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرّج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگي و تماشائي بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے‌آبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضے نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضے] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد *

بر عشرتِ اسپِ تازي (که اعظمِ اسبابِ رياست و سرافرازي ست) مي گماشتند - و گوي کمالات و هنر پردازيهای صوري و معنوي را بچوگانِ امدادِ قدسي و تربيتِ ازلي مي ربودند - و گاه از بال گشائيهای همّت در فضای هوای حق شناسي[۲] هوسِ کبوتر بازي بخاطرِ ملکوت مناظر آورده جهتِ دلربائیِ دلهای رميده دانه مي افشاندند - و از شوق و وجدِ ظاهریِ اين مشتی بال و پر بمواجيدِ ذوقیِ شهودیِ اربابِ کمال پي برده شوق پردازِ عالمِ معني مي بودند - و از طيرانِ اين طايرانِ اوجِ علو دل بر بلند پروازيهای تيز پرانِ سمای مقدّس داشته در لباسِ بازي کارِ عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکارِ نفس مي پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آرائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاقِ ملکیِ او حاضرانِ بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوی ميفرمودند - و خود را بلباسِ اربابِ ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته فرِ ايزدي از ناصيهٔ سعادت پيرای آنحضرت ميتافت - و شمائلِ پيشوائیِ صورت و معني از چهرهٔ نورانیِ آن برگزيدهٔ حق هويدا بود •

روزے بدامنِ کوهِ سفيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدستِ هر يکی از خدمتکارانِ نزديک سگانِ شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بيابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسيد جمعی (که بسگِ نفسِ شوم گرفتار بودند) از کوتهیِ دريافت صغرِ سنِّ صوري را پيش نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بتحقيقتِ معامله آگاهي شد سلطنتِ معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردنِ آنها را چون سگان بطناب بسته در تمامِ لشکر بگردانند - و چنان بر مسندِ قهر نشستند که کهن سالانِ کار ديده متنبّه شده انگشتِ حيرت در دهان ماندند - چون اين واقعه بسمعِ اقدسِ[۳] حضرتِ جهانباني رسيد خاطرِ اشرف انبساطِ عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنتِ عظمی رسيده کامیابِ دولتِ جاوداني ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرتِ جهانباني به بندهٔ حکم فرمودند - که رفته خبر بيار - که آن نونهالِ بهارستانِ اقبال چه ميکنند - و در چه کار اند چون رفتم ديدم که بر بسترِ استراحت آسوده اند - روی نورانیِ آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي نمايد که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدّسانِ ملأِ اعلی در گفت و شنود اند دستِ مبارکِ ايشان گاه گاه بجنبش مي درآمد - چنانچه از اربابِ شهود در حالتِ مواجيد بظهور ميرسد - و گاهے در[۴] همان حال از زبانِ گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

---

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همايون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که اندکے از بسيار گفته آمد از زبان •

خلاصۀ معمورۀ عالم را در حیطۀ تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتۀ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشۀ رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرائی فرمودند ٭

و دران ایام وضع پسندیدۀ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند نظرتي چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تیره رای (که جز سود و زیان خود نشناسد - بلکه سود خود را در زیان خود داند) اظهار کردے (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش مي‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه مي‌نمایند حاشا که از دولتخانۀ دولتخواهي خبرے داشته باشند - بشنفتار شدن حضرت جهانباني بد من مي‌اندیشند - و سود دنیاوی مرا در زیان دین مي‌اندوزند - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائي دارند - چه سعادت دیني و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازي درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقي چگونه راستي خواهد نمود بعازند خرد والا و طینت پاک و نیّت درست این بزرگ صورت و معني را - و بالجمله بزرگي و بختیاري از طرز ماند و بود و نشست و خاست آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعي فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتۀ نظر ایزدي را بادنی توجهی در بدیهه میسّر بود - و هر دانش و حکمتی (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواري فراهم رسد) این مظهر غرائب قدرت را بے تامّل و تفکر دست میداد - حکمت بالغه ازین نور باصرۀ سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و بر استقامت رای[۲] و متانت دانش این نور پرورد الهي ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفي بودۀ هموارۀ درین حصن معنوي و حرز[۳] الهي از دست مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند ٭

عزیمت حضرت جهانباني جنت آشیاني از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنۀ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صولت سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بسر میبرد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخۀ [د] حراست الهي ٭

قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و تفرقهٔ از دور بینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا (۲) رو باعتدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بتاخت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف (۳) پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند - جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قواق (۴) و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند (۵) - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند •

چون قبائل جا بجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد (۶) ماهم علی قلی خان و بابا خزاری (۷) (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب (۸) دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بند کردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازی (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت •

چون پرتو مبهم در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتادهٔ بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و[چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کروانی(۲) و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاک رسوائي بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحي چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و[چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدي فتحي غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسّر آمد] ازین سرزمین ظفر آئین درستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و[چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (مزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواندبود) برآمده متوجه هندوستان شده است] حضرت جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایّام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار دره‌گشای ضمایر) جمعي از مخصوصان را بسرکردگي علي قلي اندرابي بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را باتّفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ عجائب گلزار بهوا پردهٔ شناخت نقشبند ازلي محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتي حضرات رفیع الدّرجات مجفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهي (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقي ست) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق آنحضرت توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتي بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند ٭

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - وآن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرت جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) دریفولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام ربّاني این تقاضا فرمود که آن نوبارهٔ چمن خلافت را بظاهر روزے چند از خود(۳) جدائي تجویز فرمایند

(۲) نسخهٔ [ح] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند ٭

تا هم عیارِ بزرگیِ (۲) این گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهر وسعت معلومِ همگنان شود و هم در آدابِ فرمان‌روائي ورزش بهم‌رسد - چه در هنگامِ صغرِ سن و آنگاه در ایّامِ جدائي هرکه (هوشمندي را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوار سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بسپرد - و باتّصالِ معنوي اکتفا فرموده از دوریِ صوري ملول خاطر نباشد) هرآئینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائلِ صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشاني مظنون بل متیقّن بود) در اوائلِ سالِ (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نهِ هلالي حضرتِ شاهنشاهي را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال‌الدّین محمود و تمامِ ملازمانِ میرزا هندال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولت‌اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجامِ جمیعِ مهمّاتِ صوري برایِ رزینِ خواجه مفوّض بود - مدّتِ شش ماه بآگاهي و شادماني گذرانیدند و چون پیشوائیِ صورت و معنيٰ از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده (که در سنِّ بزرگي از سال‌خوردانِ جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بختِ فرخنده طالع بظهور مي‌آمد و پیوسته بنیّت درست از حق پرستي گردِ دلها میگشتند - و همواره در گرد آوریِ پراگنده دلانِ سلسلهٔ صورت توجّهِ عالي مي‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستانِ تجرید تصرّفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایزد کمرِ اجتهاد بربسته راهِ فقر و فنا پیش گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذمِّ اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بی‌همتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس (۳) از مجذوبانِ حق‌شناس مستغرقِ بحرِ شهود و محوِ دوامِ استغراق بوده درکنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرّر بدیدنِ او توجّه میفرمودند و آن راست بینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معني از مواضعِ پیشاني مطالعه نموده بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طولِ بقا و مژده‌های علوِّ مراتب میداد - و چون خاطرِ اقدس از سیر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بمستقرِ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سببِ طلب آنکه حضرتِ جهانباني پیوسته درکابل انتظام‌بخشِ مهمّات بودند - و اوقاتِ گرامي تقسیم و توزیع فرموده لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجودِ داد بخشي و دلجوئیِ شکسته‌دلان و سایهٔ [illegible] و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجّه میداشتند - روزے بصعودِ زمه (که موضعیست از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار سوار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(۲) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیك گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [د] ملاس ٭

عنصرِ مقدّسِ آنحضرت آزردگیِ تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندی قرینِ دولت و ارجمندی‌ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشورِ طلبِ حضرتِ شاهنشاهی در ساعت عزّ اصدار فرمودند و بقدومِ میمنت آثارِ آن قدسی نژاد (که جمیعِ سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصرِ قدسیِ آنحضرت را کمالِ صحّت و عافیت کرامت شد •

نهضت موکبِ مقدسِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی به‌بنگش - و تادیب گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح[۲]

در زمستان اواخرِ سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرتِ جهانبانی را عزیمتِ بنگش روی مصمّم گشت که آنحدود به نسبتِ کابل تشاق است - و در ضمنِ این نهضت تنبیهِ سرکشانِ آن دیار و تقویتِ لشکرِ فیروزی‌اثر نیز مطوىِ ضمیرِ جهانگشای بود - و بجهتِ خجستگی و فرخندگی مورد فتوحاتِ غیبی مظهرِ کراماتِ ازلی حضرتِ شاهنشاهی را درین یورشِ دولت‌افزای چون اقبال قرینِ خود ساخته بجانبِ گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائفِ افغانانِ متمرّد تنبیه و تادیبِ شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدستِ سپاهِ نصرت اقتران افتاد - و اوّل قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانانِ عبدالرّحمانی و آخر افغانانِ برمزیدی بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانی گمانِ دانائی بر خود کرده در اضلالِ گمراهان بود - و از صدماتِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی فرار نموده با جمعیّتِ خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجّهِ موکبِ عالی بودند) دوچار شد - جمیعِ اموال و اسبابِ او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وُکلای سلطان آدم گکهر (که سر و سردارِ گروهِ گکهران بوده) عرضداشتِ او را آورده شرفِ بار عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باینحدود آمده‌است - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد - اگر اینحدود مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گردد او را بشرفِ بساط‌بوس مشرّف ساخته جهتِ تدارکِ جرائمِ گذشته ملازمِ عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازمِ بندگی بجای آرم •

پوشیده نماند که گکهران را طوائفِ بسیار است - و در مابینِ آبِ بهت و سند توطّن دارند در زمانِ سلطان زین‌الدّین[۳] کشمیری ملک کدنام از امرای غزنین (که بحاکمِ کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [د] و دیگر سوانحی که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ج] زین العابدین •

آمده بزور این جا را از تصرّفِ کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسرِ او جانشینِ پدر شد و بعد ازو پسرِ او بیر[2] نام کلانیِ آلوسِ خود یافت - و بعد ازو تتار ناظمِ قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعتِ عظیم روی داد - و خود را از منتسبانِ این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیرِ هندوستان فرموده بودند) در ملازمتِ حضرت آمده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی‌الخصوص در جنگِ رانا سانکا جانفشانی نموده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانیِ آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسرانِ سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتے بنفاق میکردند

القصه مقارن ایلچیِ سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتگارانِ نزدیکِ میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشتِ میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بے‌ته گذرانید - محررِ این[3] مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشرِ تسوید واقعاتِ این دودمانِ گرامی ست) چون [همّت در شرحِ احوال و نشرِ اخبارِ دولت پیرای حضرتِ شاهنشاهی بسته - و از جهتِ سیرابیِ تشنه‌لبانِ این داستانِ گرامی از آدم تا این‌دم (که عهدِ ولیعهدِ عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمانِ خلافت بطفیل می‌آرد] ذکرِ مجملے از ناکامیِ میرزا کامران و مکافات[4] یافتنِ او از کردارِ خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثالِ این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجامِ سخن در نشیب و فرازِ آن شدن ناگزیرِ سخن‌آرائی ست •

بر مسامعِ مستمعانِ این سوانحِ غیبی (که هر یکے ازان واعظِ منابرِ قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دستِ تیغ گذارانِ صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرارِ بودن نداد و از تباهیِ خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجودِ چندین ادبارات (که هریکے هادیِ شاهراهِ سعادت تواند بود) خود را بملازمتِ اینچنین خدیوِ مهربانِ بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گردِ ندامت و پشیمانی برچهرهٔ احوالِ او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارکِ تقصیرات نمود) از بختِ واژگون متوجّهِ هندوستان شد - که پیشِ سلیم خان پسرِ شیر خان (که بکفرانِ نعمتِ ذاتی از[5] بادهٔ غفلت و سرجوشِ غرور آشفته دماغ بود) رفته کمکِ ادبارِ خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمنِ جانیِ خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] پهرام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] ونزل مکافات یافتن او (۵) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

که کار چنین درست بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - کوتاهی(۲) سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجاح مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزوی خرچ مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعین میکنم - هنوز فرستادهٔ پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتهی ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعی از امرا را باستقبال فرستاد و برورشی (که لایق دشمنان و سگان درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوجک(۳) بود - و ملاشفائی(۴) و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم‌شاه و رحمان‌قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها(۵) نابرده به - و (چون کردار حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیب درآمدن کرده بود) سرزنش کردے •

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بست) بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و(۶) جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بکهو(۷) (که در دوازده کروهی ماچهیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آب ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ(۸) خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکی خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعضی نسخه] سکهو (۸) در [بعضی نسخه] در خانهٔ خواب خود •

ببابا سعید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییرِ لباس داده و برقع برروی افکنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بمامنِ قرارداد شتافت و راجه او را بآئینِ لایق دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحصِ میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور[۲] (که دران نواحي محکمترینِ محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده بجانبِ جمو روان ساخت - و راجهٔ جمو از دور اندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایتِ او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهیِ افغانے (که اسپ جلاب بود) بجانبِ کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدمِ گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کارِ ناساختني از پیش برد - و او دولتخواهیِ درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاهِ معلی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدي از چهرهٔ احوالِ این الوس مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي[۳] با خود متفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مفرے[۴] نداشت - و نیز از حراست این قوم و از واماندگیِ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهیِ این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائیدِ ایزدي آرایش دهد - و حمایتِ الٰهي نگاهباني نماید) بدخواهِ[۵] تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقِ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکالِ ابد فرو ماند - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ میرزا کامران است - چنانچه مجملے گذارش یافت •

و چون ایلچیِ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ گکهران مصمم شد - و خواجه جلال الدین محمود را بحراست و حکومتِ ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهي را برای تمشیتِ مهماتِ صوري و معنوي و میمنتِ دیني و دنیوي همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیانِ همت بستند که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت اعتصام بحدودِ سند رسید قاضي حامد را (که قاضیِ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضی نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزي (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضی نسخه] بدخواهِ تیره رای خاسر و خایب گشته •

که پایهٔ قدر او را بادراک بساط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه (که زنگ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دل او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمینداراند نا صواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده بیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنے چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقت خبیات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته کارنامهٔ دانش خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هریکے مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسالیدند که اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد) اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود - شایستهٔ دوراندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یکے را (که بد خواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند- اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه‌ریشان نقش نامهٔ ظالمے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح[۲] هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت[۳] بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند - و نامهٔ اعمال او سیاه‌تر نگردد - چه مدتے مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان بباد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک‌بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق زمرهٔ خواص است) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چندین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان ء

از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلائق را در ظلّ معدلت آسایش بخشند. حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبّب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای بارجود قدرت کامله چنین بشرے را ابقا[2] نماید - البتّه مبنی[3] بر غرضی و مصلحتی ست - و با این همه باریک بینی نصائح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند - اُمرا باز ازانجا (که انواع خونریزی و فتنه انگیزی ازان سفّاک بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بسجلّات مُفتیان مسجّل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظر اقدس در آوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتل من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدّتے مدید سر بگریبان تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حقّ او حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت این کار علی دوست باربیگی و سیّد محمّد پکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصد کشتن می‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سیّد علی و جمعی دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشم خود مکافات آنرا به بینید - میرزا (که این سخن شنید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را (که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان بخشی دم نزد - و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقّتها فرموده پیشتر روان شدند - و بعضا سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیّه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیّه را نیشتر (۹۶۰) یافته بود - و میرزا همان روز کس پیش منعم خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که دانی) و بهر روشے (که توانی) بیگ ملوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقانماید (۳) در [چند نسخه] مبتنی •

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجه (که باو داشت)، دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند ۰

۰ شعر ۰

۰ هرچند که چشمم برخت پرده کشیده است ۰ بیناست بچشمی که بسی روی تو دیده است ۰

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ[۲] راه بودند) مصروف داشتند - و آن بیهمادتان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و بیهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند ۰

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود) مصمم گشت - و امرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که دریفوقت (که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان با جمعیت فراوان متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای معبرها استحکام نمایند کار بکجا می‌انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجه دارالملک کابل شده و براصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت درآورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآرند

آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش برکنکاش و مصلحت بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - بید آموزی امرای سوداگر مزاج (که جز برمنفعت خود نظر نینداازند) اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش گشت - و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] سنگر کرده بودند ۰

یوسف صدّیق برآمد - و از رخصت یافتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخنی میکردند - و تاملی داشتند - خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کلمه‌ در میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصهٔ یوسف ازین هردو معنی مشتبه ست روشن •

چون بے اتفاقی همراهان بوقوع پیوست بے اختیار نسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگي زیبنده و خوشنما ست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند • بیت •

• کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید • که سایه همچو تو شاهے فکند بر سر او •

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت • بیت •

• بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است • گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم •

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن‌شناس در یابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رقتها نرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندي و شرمندگي درآمده از حاجی یوسف پرسید که درین(۲) جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالي را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستمی در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمی اما بقین میدانم که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشي کرده رخصت سفر حجاز مي‌نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجای مي‌آرم - که هنوز بقدر بدي و بدعهدی من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئي و خوشخوئي

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند •

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقّت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجّه دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - چلمه کوکه (۲) (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهي خطاب خان عالم یافته رخت هستي را صرف کار ولي‌نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانوا سفرچي حضرت و منظور عواطف خسرواني بود - حضرت جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میروي یا پیش ما میباشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداري بر لذّات صوري مقدّم شناخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدم‌شناسي و میزان حقیقت سنجي بودند) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود (۳) رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود) حوالهٔ او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتي که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای سند به تته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و حج دریافت - و در یازدهم (۴) ماه ذي الحجّه در سنه سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست ٭

چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرّر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعي از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدّمهٔ فتح هندوستان است - و اُمرا (که مشتاق کابل بودند) نمیخواستند که بهیچ وجه درینجا توقّفي واقع شود - حضرت جهانباني توجّهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتي آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالي مورچلها را بجمیع اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورت اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] جلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم ٭

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه‌داری داد - و افغانان بےبهره پریشان(۲) گشتند - و (چون اوائل سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت - و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - اما قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند(۳) - و در همین ایام (که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد(۴) از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از مترمعلی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر ۹۶۱ و بعضی ابوالفضایل ۹۶۱ یافته‌بودند) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمهٔ دودمان عصمت خانش(۵) بیگم صبیهٔ جوجوق میرزای خوارزمی فرزندے بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودی آهنگ عالم قدس(۶) نمود ‌•

• شعر •

• بود برقی ز آسمان کرم • زادن و مردنش بهم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام‌خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان بتقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلی‌قلی‌خان اندرابی تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بعینه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد
(۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ
(۶) در [بعضی نسخه] تقدس •

و نور پرورد ایزدي قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت مشرف سعادت ارزاني داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداري سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بدهٔ (۲) فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سر بلندي یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوے نداشته - و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالي و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علي خان میر خلیفه و اسمعیل دولدي و حیدر محمد آخته بیگي و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاري و لوازم نیاز پاشي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود - همیشه حضرت جهانباني دران چندگاه در تنزهات حسي و عقلي و ترفهات صوري و معنوي بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطر بینش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت مي‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - ازانجمله مکرر بصحبت مولانا (۳) زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزان سر شکن نفس اماره بود) میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد - و اشارات (۴) و بشارات بر حصول مهمات (۵) و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که برسالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم (۶) موکب عالي با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخی قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین (۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي ٭

مشرّف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمّد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی ادراکِ ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمولِ جلائلِ التفات شد - و از برای مصلحتِ ملکی و نشاطِ خاطر در نواحی شور اندام طرحِ شکارِ قمرغه افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصیدِ مرادات گرفتند ٭

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سانح[۲] شد) کشته شدنِ شیرعلی بیگ بود بدستِ شاه ابوالمعالی - و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدرِ قرا[۳] بیگ میرشکار بیرخصت از والیِ ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمستِ بادهٔ تقرّب و مدهوشِ جامِ عزّت و شجاعتِ خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کرده - و ازانجا (که تعصّبِ خنگِ اهلِ خروج بدماغِ عقیدتِ اورا پریشان ساخته بود) مکرّراً در مجلسِ حضرتِ جهانبانی برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجّهی که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدمستِ بادهٔ تعصّب قصدِ آن بیگناه کرد - و خونِ آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاصِ مجازی (که ساترِ عیوب است) آنحضرت را از مجازاتِ آن تباه کردار متقاعد ساخت ٭

و چون حسنِ اخلاصِ بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنونِ ضمیرِ انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمینِ داور را از خواجه معظم تغییر فرموده ببهادرخان برادرِ علی‌قلی‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطرِ جهانگشا از انتظامِ مهمّاتِ ملکی فراغ یافت به نیتِ تسخیرِ هندوستان بدار الملکِ کابل نهضتِ عالی فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجامِ این یورش نموده بزودترین وقتی خود را بموکبِ والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمّد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسبابِ شورش فراهم می‌آوردند) قرینِ رکابِ دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرتِ شاهنشاهی نور پرورِ سپهرِ آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودارِ قران السّعدین انتظام یافت و محمّدقلی‌خان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرفِ کورنش استسعاد یافتند - و در اواخرِ سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدومِ والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بیقوار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرا بیگ - و در [بعضی نسخه] پیقرا بیگ ٭

و معاودت بخشي زمين فرآسماني گرفت - دران ايّام منعم خان را باتاليقي حضرتِ شاهنشاهي پايۀ امتياز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت اين نام بران پير نهادند امّا در معني آن پير را طفل‌وار بدانش‌آموزيِ دولت پيشِ آن مظهرِ عقلِ كل فرستادند - منعم خان آدابِ شكرِ اين عطيّۀ عظمي بجاي آورده جشني دلكش آراسته كرده و پيشكشهاي لايق بنظر درآورده اسبابِ تفاخر و اعتبارِ خود را سرانجام داد - و درين سال الغ بيگ پسرِ هلهل[2] سلطان از جانب فرمانرواي ايران رسيد و تحف و هدايا بنظرِ اشرف گذرانده باعثِ مزيدِ انبساط شد - و آنحضرت پيوسته بلوازمِ داد و دهش پرداخته در سرانجامِ يورشِ هندوستان بودند - در اثناي اين انديشۀ جهانگشا يكي از درويشان (كه بولايت اشتهار داشت) جفت موزه بطريقِ تحفه فرستاده بود - حضرتِ جهانباني فرمودند كه ما ازين موزه بفتحِ هندوستان تفاؤل گرفتيم - چه زبان‌زدِ عوام شده كه تركستان سر و خراسان سينه و هندوستان پاي است - و فرمودند كه اين تفاؤل مثلِ آن تفاؤليست كه حضرتِ صاحبقراني فرموده بودند - و آن چنين‌است كه دران سال (كه از ماوراء النّهر بفتحِ خراسان متوجّه شده بودند) چون موكبِ منصور باندخود رسيد سنگي[3] اتا نام درويشي دران قصبه بصفاي ضمير و خرقِ عادت اشتهار داشت - حضرتِ صاحبقراني بديدنِ او توجّه فرموده‌اند درويش سينۀ گوسفند را برسمِ ماحضر آورده پيشِ آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربانِ بساطِ عزّت فرموده‌اند كه ما ازين سينه بفتحِ خراسان تفاؤل گرفتيم - چه خراسان را سينۀ روي زمين گفته‌اند - و دومِ عيدِ رمضان بود كه بيرام‌خان بشرفِ ملازمت استسعاد يافت - و آنحضرت بجهتِ مزيدِ انبساط و فرطِ عنايتي كه باو داشتند مراسمِ عيد را اعاده فرموده جشني دلكش‌تر از عيد ترتيب فرمودند - و درين روزِ بهجت افروز (كه عيارِ چابك سوارانِ بادپيما و تيراندازانِ موشگاف ميگرفتند) آن شهسوارِ ميدانِ اقبال نونهالِ بهارستانِ جاه و جلال يعني حضرتِ شاهنشاهي را ميلِ آن شد كه زماني از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تيزدستي و تيراندازيِ خود را برظاهر بينان هويدا ساخته صورت پرستانِ عالمِ جسماني را بشاهراهِ عقيدت خوانند دفعۀ اوّل قبق را (كه كاردانانِ تجربه‌كار در زدنِ آن عاجز بودند) نشانۀ تيرِ توجّه ساخته عقدِ گوي زرين را بخدنگِ موشگاف دوختند - از وقوعِ اين امرِ غريب از حاضرانِ بارگاهِ عزّت برآمد - امثالِ اين امور در ديدۀ ظاهربين بديع نمايد امّا آنان را (كه با بختِ بيدار بديدۀ معني تماشاي اسرارِ

---

(۲) نسخۀ [ا] هلال سلطان - و نسخۀ [ح ط] هليل سلطان (۳) نسخۀ [ا] سنگي نام درويشي - يا سنگي اتا نام باشد ٭

[illegible]

[illegible] است .

« ملک نبی زیره عندلیب تو از کیک » گره از هلال صورت پروین شهاب عک »

و در همین ایام انبساط (که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید .

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن رسان[2] انجمن معلی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوال هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع‌الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسر خورد او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دوماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود - لختی اوقات در جنگ عادل‌خان برادر کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامان شیرخان بود - و بابله طرازی و گریزت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را باد‌انبی و اصائل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هرچند او باطل باشد) میمنت ندارد] ارباب خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازیان (که ایالت پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوه هلاک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاع طایفهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقهٔ متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند) کاری نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساس آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و در میان جبال سوالک مالی به بلوه زده ماسی و بنائے اخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز از اوهام افتاده و بدسگالی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] [illegible]

امّا مهاهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعدهٔ (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيت قرحهٔ (كه در يكي از اعضاي سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بر بست - بوصيّت او فيروز خان نامي پسر او (كه خرد سال بود) جا نشين شد - و بعد از چند روز مبارز خان (كه خالوي اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حكومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (كه برادر خرد شير خان مذكور است) بود - از غرائب آنكه اين نظام را يك پسر و سه دختر بود - پسر بحكومت رشيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت[۲] رسيده امتلا يافتند - يكي سليم خان مذكور بود - و ديگرے سكندر[۳] سور و ديگرے ابراهيم سور كه احوال اين دو برسم اجمال مذكور خواهد شد - و هيمو {كه از بدگوئي و بداندیشي و سعايت [كه در مزاج رؤساي جهان (كه متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي[۴] آيد - بمرتبهٔ كه آن خوش آمدن عيوب بد نهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربين شان ميپوشد[۵]] از پايهٔ ادني بمدارج عُليا رسيده بود} وكالت اين ستم پيشه را (كه پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشے در جهان پديد آمد - سخن باينجا گذاشته بجملي از احوال هيموي مذكور بيان را شاداب كردن مناسب مي‌نمايد •

احوال هيمو - اي جوياي بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو بر گير او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از سيرت نصيبهٔ - همانا كه ايزد بيچون او را بجهت كمال معنوي (كه از ديده وري بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدكاران روزگار بدكارترے را گماشت - بارے آن بد نهادهٔ كوتاه قد دراز انديشه در ريواري (كه از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقّالان فرومايه منسلك بود - و از روي نسب در جماعهٔ ڈهوسر (كه فروترين طايفهٔ بقّالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس[۶] كوچها بهزاران بےنمكي نمك شور فروختے - تا آنكه بلطائف الحيل خود را در سلك بقّالان سركار سليم‌خان (كه اندكے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بكارنامهاي گربزي رفته[۷] رفته بسليم خان خود را ببدگوئي و كارداني روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداختے - بظاهر را نمودے كه براي صاحب خود دولتخواهي ميكنم - و بباطن براي خود بازار اخذ و جر گرم ميداشت - و خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حكومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سكندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيد (۶) نسخهٔ [ع] در سر كوچها (۷) در [اكثر نسخه] رفته بسليم خان •

خود را از مال مظالم بصورت مي آرامت - حاشا حاشا برای آقای خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگان دینی (۲) را بسیار خطا مي‌افتد - چه این گروهٔ فراوان مشغله (چون جویای احوال مردم اند) بد ذاتان سخن چین را (چه برای دانستن احوال مخفیهٔ مردم - وچه برای سزای بدکاران دیگر) در پیش خود جای میدهند - اگرچه عهدے در باطن خود مي کنند (که بوسیلهٔ سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زباني قصد دولتخواهان مي‌نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونی مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدام اساس دولت خود میکوشند •

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتے از کمال غلط نمائي در خاطر سلیم‌خان جای گرفت و دراکثر مهمّات ملکي و مالي دخل پیدا کرد - و [چون پیمانهٔ عمر سلیم‌خان پُرشد - و نوبت ریاست تیره‌کاران هندوستان بمبارز خان مذکور (که پسر عم سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیخبر از کار جهان یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عُظمی رسید - و از مبارزخان (که در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت - و از دوربینیها که داشت خزائن شیر خان و سلیم خان و فیلخانهٔ آنها (۳) را بدست آورد و در پراگنده ساختن اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست نظرت معامله نافهم اورا پرستش نموده در رواج کار او سعي میکردند - روزے چند بخطاب نسبت رائي سر نخوت برافراخت - و لختی اسم راجگي بر خود بسته بهمنامیی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهي مغزي و کوته حوصلگي نام بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نام سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در مراسم پیکار ازو بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سر گردن زبان‌زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائی کشید که روی جرأت و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهي آورد - و (چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است) عیار این قلب گرفته آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرونشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکی از احوال خسران‌مآل هیمو گفته آمد) اکنون بشرح تتمهٔ (۴) احوال هندوستان مي‌پردازد که چون مهمّات خلق بمبارز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ه] دین را (۳) در [بعضی نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [ج] شمهٔ از احوال •

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکي و کافر نعمتي زندگانی خود را پدرود کردند - اگر این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي بودے خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام مرحدها به پسر او نامزد مي‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسرواني گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیئ (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست عامّه (که بچنین حرام‌نمکي بدست آید[۲]) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار مي‌نمایند •

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور یزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعي فرمانروائي شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سري بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین ارادهٔ برآمدند - آخر بروباه‌بازی هیمو مبارزخان شرق رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازي‌خان سور (که بر ولایت بیانه تسلّط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - دریں هنگام طنطنهٔ[۳] توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانباني جنّت آشیاني بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته[۴] بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت[۵] - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسماني و مستلذّات نفساني فرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و دریں میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهته (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالک نیستي در گذشت •

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی‌داد - و همه جا غالب آمد - و باوجود آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوق فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتے که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بےتحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ اهل روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد - خضرخان ولد محمّد خان بجای پدر نشسته نام بزرگي بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدّین ملقّب بیمعني ساخته در انتظام بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفاصیل این سوانح (که گرای گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلي میرود •

یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان وفتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي

بر ملتفطران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرّر بسمع گرامي حضرت جهانباني جنّت آشیاني رسید] یورش هندوستان (که در مکامن ضمیر پیش ازین تصمیم یافته بود) پیش‌نهاد همّت عالي ساخته جمیع مخدّرات تتق عصمت را در دارالملک کابل بحمایت ایزدي سپرده شاه ولي بکاول بیگي را اتکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمّات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی‌الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدي یعني حضرت شاهنشاهي را (که عمر عنصري آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیش فتوحات صوري و معنوي ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روز توجّه عالي بدیوان لسان الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون (امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور مي‌نماید) منادیان بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیت قدسي‌عبارت بر سر صفحهٔ اولی (که سرنوشت پیشاني دولت تواند شد) عنوانِ منشور فتح نمود •

• شعر •

• دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او • زانکه با زاغ و زغن شهپر همّت نبود •

اگرچه (خرد مندانِ عالمِ معامله دانی این کلامِ حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرتِ حضرتِ جهانبانی بشارتے شایسته خیال نموده بهجت آرای محفلِ سعادت شدند) امّا دوربینانِ بارگاهِ دانش فحوای این نظمِ بدیع را نویدِ خلافتِ کُبریٰ و مژدهٔ سلطنتِ عُظمای حضرتِ شاهنشاهی دریافته بر درِ انتظارِ طیرانِ علوِ این طایرِ قدسی اقامت فرمودند - و حضرتِ جهانبانی اعتصام بعُروة الوُثقای عنایتِ الٰهی و استمساک بحبل‌المتینِ بشارتِ آسمانی نموده با اندکے از مردم (که بسه هزار نکشند(۲)) بمعاضدتِ بسیارے از جنودِ غیبی (که در شمارِ محاسبانِ عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بیرام خان بجهتِ استحکامِ بعضے از مهمّاتِ پادشاهی و سامانِ یراقِ خود رخصت یافته بدار الاقبالِ کابل ماند - و حضرتِ جهانبانی از جلال‌آباد بآئینِ عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخِ محرّم سالِ (۹۶۲) نهصد و شصت و دو عرصهٔ بکرام مضربِ خیامِ اقبال شد - سکندر خان اوزبک (که خدماتِ پسندیده کرده بود) موردِ جلائلِ عنایات گشت و دران روز بمنصبِ خانی امتیاز یافت - و پنجمِ صفرِ این سال دریای سند (که به نیلاب مشهور است) مستقرِ رایاتِ نصرت شد - و سه روز درین منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درین مرحلهٔ(۳) عشرت آرا(۴) بیرام‌خان از کابل آمده سعادتِ بساط بوس دریافت - و در همان روز مبشّرانِ اقبال نویدِ دولت آوردند - که تاتارخان کاشی(۵) (که با لشکرے گران بحراستِ قلعهٔ رهتاس متعیّن بود) با وجودِ استعدادِ قلعه داری و استحکامِ قلعه (بمجرّدِ شنیدنِ طنطنهٔ ارتفاعِ رایاتِ نصرت بحدودِ سند) پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم گکهر منشورِ عاطفت فرستاده او را بزمین بوسِ عالی اشارت فرمودند ازانجا که طالعِ بلند نداشت عذرِ زمینداران آورده عرضه داشت که با سکندر عهدے شده است و پسرِ مرا لشکری نام همراهِ خود برده - اگر من دولتِ زمین‌بوس دریابم هم نقضِ عهد کرده باشم و هم پسرِ مرا بیمِ هلاکت است - اولیای دولت بموقفِ عرض رسانیدند که مناسب آن می‌نماید که لشکرِ فیروزی اثر را حکم شود که اوّل فکرِ او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت (که معدنِ مروّت و فتوّت بودند) فرمودند که از قدیم‌باز سلسله جنبانِ عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدّداً خدمتے شایسته (چنانچه سابقاً گذارش یافت) بظهور آورده - دریغوقت تنبیهِ اورا لایقِ دولتِ روز افزون نمیدانیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اکثر نسخه] کامی •

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزنند - و چون موکب عالي بعطوفت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالي بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائی دلگشا[2] و سرزمینی نشاط بخش[3] پیش می‌آمد . و بلاد و قریات در ظلّ عدالت درآمده لذّت آرامش و مسرّت آسایش در می یافت *

و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح اسامی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام (که بقرب منزلت و علوّ مرتبت اتّصاف داشتند) نوشته میشود * بیرام‌خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیباني[4] - محمّد قلي‌خان برلاس - خواجه معظم علي قلي‌خان اندرابي - حیدر محمّد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمّد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق[5] سلطان محمّد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - توالک خان - کاکر علي‌خان - باقي بیگ یاتیش بیگي امل خان بدخشي - بیگ محمّد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري[6] - خواجه عبدالله - میر معین - میر غني - شاه فخرالدّین - میر[7] محسن داعي[8] خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصّمد - میر سیّد علي - ملّا عبدالقادر - ملّا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولانا عبدالباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدّین احمد خان معین خان فرنخودي - خواجه امین الدّین محمود - ملک مختار *

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب‌الدّین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که روس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطّنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاوداني کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدي و جمعي کثیر را بر سر سکندر خان پنج بهیّه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [اب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - ودر [بعضی جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ج] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میرحسین - و در [بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] داغي *

و خود بتائيدِ اقبال متوجّهِ لاهور شدند - و اعيانِ آن ديار بشرفِ استقبال استسعاد يافته زبان بشكرِ اين نعمتِ جليل و موهبتِ عظيم برگشودند - و وضيع و شريف فراخورِ رتبه و حالت بمراحمِ پادشاهي شرفِ اختصاص يافتند - دوم ربيع الثّاني اين سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (كه در معني سوادِ اعظمِ هندوستان است) بقدومِ اقدسِ پادشاهي فروغِ آسماني يافت و طبقاتِ انام و اصنافِ خلائق از حوادثِ روزگار نجاتِ ابدي يافته بمقاصدِ خود (كه عمرے بر شاهراهِ امّيد انتظارِ آن داشتند) (۲) رسيدند •

و در اواخرِ اين ماه خبر آمد كه شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متّفق ساخته در ديپالپور انديشهاى فاسد بخود راه ميدهد - حضرتِ جهانباني شاه ابوالمعالي و علي قلي خان شيباني و علي‌قلي خان اندرابي و محمّد خان جلاير و جمعے ديگر از يكّهاى كارطلب را بآنصوب فرستادند - لشكرِ اقبال بمخالفان رسيده معركهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفين بهادرانِ جان‌نثار (۳) لوازمِ نبرد بتقديم رسانيدند - و كار بر سيّد زاده ابوالمعالي (كه بدمستئ دنيا و غرورِ حسنِ مستعار داشت) تنگ شده بود كه علي‌قلي خان و يكّهاى صف‌شكن تكيه بر اقبالِ روز افزون نموده در دلاوري و جانفشاني كارنامها بتقديم رسانيدند - و گروهِ متغلّبه را شكست داده بسيارے را ازان مجمعِ ادبار بخاكِ نيستي برابر ساختند - و اولياى دولت بفتح و فيروزي مراجعت نموده كامياب آفرين شدند - سامانِ سخن (۴) آن ميخواهد كه مقصود را اينجا گذاشته مجملے از احوالِ نصرت قرينِ عساكرِ اقبال (كه بباشاليقئ بيرام‌خان تعيين يافته بود) نوشتهٔ (۵) قلمِ وقائع نگار گردد •

بر متفحّصانِ سوانحِ تقدير مختفي نماند كه چون بيرام خان نزديكِ پرگنهٔ هرهانه رسيد نصيب خان افغان اندک جنگے در خورِ حوصلهٔ خود كرده فرار اختيار نمود - و غنيمتِ فراوان از نقد و جنس بدستِ بهادرانِ نبرد افتاد - و عيالِ آنها بتمام گرفتار شدند بيرام خان بواسطهٔ نذرے كه از حضرتِ جهانباني شنيده بود (كه چون بتائيدِ الٰهي فتحِ هندوستان ميسّر گردد بند واقع نشود - و بندهاى خدا بزور در قيدِ اسيرئ مردم در نيايند) خود سوار شده عيالِ افغانان را بتمام جمع كرده مصحوبِ معتمدان (۶) پيشِ نصيب خان فرستاد - و از حصولِ اين‌چنين فتحے (كه مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) تحف و هدايا از فيلانِ نامي و سايرِ نفائسِ غنائم را مصحوبِ عرضه داشتِ خود بدرگاهِ جهان پناهِ حضرتِ

---

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه اميدآن انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضے نسخه] شايان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پيش •

جهانباني فرستاد • و شکرانهٔ این نعمتِ گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاحِ وقتِ خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیانِ لشکرِ نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموالِ نفیسِ خود را با نقدِ جان همراه بدر بردند - و اندکے ازان سرگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانانِ گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهتِ این معني بالتو خان را پیشِ بیرام خان فرستاد - که بهر نوعیکه باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغامگذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامے چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیرے انداخت که بدستِ بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامعِ علیه پیوست[۲] منشورِ نصیحت نگارش فرموده تمامیِ سخن را حواله بتقریرِ افضل‌خان نمودند - او رفته شرائفِ کلمات و نصائحِ هوش افزای پادشاهي را بامرا رسانیده انجمنِ صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام‌خان درجالندهر طرحِ اقامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین نمود - سکندرخان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و سهرند را بتصرفِ خود درآورد - و اموال و اسبابِ فراوان بدستِ او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکرِ افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در سهرند بودن[۳] صلاحِ حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسبِ دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستے پای ثبات و مردانگي را مستحکم ساخته در حراستِ سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد •

و بعد از گفت و گوی بسیار اُمرای عظام اعتصام بفتراکِ اقبالِ ابد پیوندِ پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدودِ ماچهیواره اتفاقِ نزول افتاد تردي محمد خان و اکثرِ مردم صلاح در گذشتنِ آبِ ستلج نمیدیدند - که چون موسمِ باران نزدیک رسیده لایقِ دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدتِ باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد[۴] از آب بگذریم - بیرام‌خان و جمعی از دوربینانِ عمدهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بسعيِ ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر ولي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایر اُمرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعض نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۳) ... [بودن خود را (۴) نسخهٔ [ح] آید •

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بیرام‌خان اماس یافت و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرّر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیزدستان جان‌نثار بهراولی معیّن شد - ازانجا (که نیّت شهریار جهان بر آئین عدالت و سایر مرضیات الٰهي مقصور بود) کار منتصبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگي دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجرے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمّتهای کارگشا دربن نبرد مرد آزمائی کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند •

و از اتّفاقات حسنه(که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران نواحي دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدي آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الٰهي بوسیلهٔ سعي اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد[۲] آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیان آن گروه گردد[۳] - القصه ازین روشنائي (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعي اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستان بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزي‌مند غافل بوده مشت در تاریکي مي‌انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب‌مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض‌اخلاص روانهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجّه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علي قلي شیبانی[۴] را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند •

و ازعجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران‌لشکر هرچه ارادهٔ ازلي رفته باشد بظهور مي‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهي امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالي مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم‌فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] سیستانی •

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر فتاح غیبي بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند ٭

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکب عالي گشت بیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داري و ضوابط هوشیاري بتقدیم‌رسانید - و عرائض متوالي بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرت شاهنشاهي را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت او ست) تعین فرمودند - هنوز موکب اقبال آئین خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانباني را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائي و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار‌دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام‌بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهي نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادماني زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغی که‌نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامیِ حضرت جهانباني اختصاص یافت - و دیگرے باسم والای حضرت شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالي و دیگرے را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعیِ جمیله بجای‌مي‌آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند کوته بینان اسباب بین کثرت[۲] عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهي را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات‌پائي خلائق میگشتند - علی‌الخصوص ذات مقدس حضرت جهانباني (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان مي‌بخشیدند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرت مخالفان وقلت ٭

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهي صغر سن را نقاب خود داشته[۲] در پردهٔ آرائي مي‌بودند) اما ایزد جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بےاختیار امور بدیعه (که هریک شاهدےست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت) بعالم ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ خوارق عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهي (که باطن فیض‌مواطنش مظهر اسرار الٰهي و ظاهر قدسي مظاهرش مصدر انوار نامتناهي ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامے از شهر برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت (که بدور[۳] بیني امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهي خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدي گشادند - آرے امثال این امور بر عادت‌پرستان عالم صورت بعید مي‌نماید - اما حق پرستان معني بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معني و صد مثل این از چندین بزرگ صورت و معني دور نمي‌انگارند •

و درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتکاران قدیم بود) از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانباني آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدي[۴] سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید - و اهل هند را پیش آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش مي‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظر اقدس درآمد) اینجا بود - که ولي‌بیگ پدر خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگ ماچهیوارہ از افغانان بدست آورده بود - و فتح[۵] باز نام‌داشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دوربینان کاردان (که نزدیک بساط عزت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بےاندازه پی بردند - و نگاهبان آن چیته دوندو[۶] نام شخصے بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شکرنفامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ه] الٰهي (۵) نسخهٔ [د] فتح بار (۶) نسخهٔ [ه] زوزو - و نسخهٔ [ح] کوندو •

در ملازمت حضرت شاهنشاهی درمیان ترادف خاصه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت (که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساختند) از توجه این جانور بدیع پردهٔ دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - امّا لوامع خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش‌آموزی و دولتمندی میکشید - و بسعادت ملازمت بردهٔ رو شناس کمالات این برگزیدهٔ الٰهی میساخت) چه سجده‌های شکر بجای می‌آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم - تا بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم - اکنون (که نوبت شکرگذاری رسید - و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آوردهٔ باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک‌روان نهادهٔ آید) بی‌تکلّف ازین (که در خدمتم - و معاملهٔ داد و ستد درمیان است) آزرده ام - کاشکی آشنای صوری نبودمی - و در سلک ملازمان ظاهر منسلک نگشتمی تا هرچه گفتمی و نوشتمی ظاهر بینان کور باطن این کس را از گروه خوشامدگویان ندانستندی(۲) و از محرومی صوری(۳) من جهانیان بی بمقصود بردهٔ کامروا گشتندی - سبحان الله سپاس‌نامهای باستانی [که در باب ارباب تجرّد (که عُشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند) رقم پذیرفته است] جهانیان معامله نافهم بواسطهٔ آنکه (درمیان داد و ستدی نیست) مدح‌نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می‌فهمند و امروز (که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود) من بی بردهٔ مزاج زمانه را بار نافهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - امّا چون نظر من اوّل بران افتاد (که اندکی از بسیار از شکر لازم بجای آرم) ازین بار مردم آزار آزرده‌خاطر نیستم - و چرا باشم و حال آنکه بنیّت درست خود کامروا شدهٔ مشعله‌دار شبگیر گرم روان گشته ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند - اکنون ازین ماجرا (که آخر شدنی نیست) باز آمدهٔ بسر سخن (که بودم) میروم ٭

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانبانی کارفرمائی محاربه را (چنانچه آئین اقبال باشد) بتقدیم میرسانیدند - و لوازم اهتمام بجای آوردهٔ بآرایش معرکهٔ نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد می‌بخشیدند - تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور (که نوبت تردّد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود) خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضی نسخه] نداشتندی (۳) در [چند نسخه] صوری ظاهری من ٭

کالپہار برادرِ اسکندر برآمدہ محاربہ بجای آورد - هرچند دران روز مقرّر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردۂ تقدیر بظهور آمدني بود) رفته رفته نایرۂ نبرد در اشتعال افزود - و آتش بیکار بلندي گرفت - افواجِ نصرت قرین از اطراف درآمدہ بعد از شرائطِ حزم مردانه ایستادند - و نقشِ مصاف ـ دلخواہ نشست ٭ شعر ٭

٭ دو کوهِ[2] آهنین از جای جنبید ٭ زمین گفتي ز سر تا پای جنبید ٭

٭ دو لشکر رو برو خنجر کشیدند ٭ جناح و قلب را صف برکشیدند ٭

٭ تراکِ تیر و چاکا چاکِ شمشیر ٭ دریدہ مغزِ پیل و زهرۂ شیــر ٭

و بیمنِ اقبالِ ابد اتّصالِ حضرتِ شاهنشاهي فتحِ عظیم روی‌داد - و آلجای فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفانِ مُدبر بعالمِ نیستي شتافتند - سکندر با جمعی خود را بدامنۂ کوہِ پنجاب کشید[3] - یکی از دلاوران خواجه مسافري خود را در اثنای راہ بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصی قصدِ او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعيِ بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکۂ جان بیرون برد - آرے کارِ بدمستانِ دنیا و مغرورانِ جاہ جز این چه باشد - و حضرتِ جهانباني در عینِ کامیابیِ دنیا (که بادۂ مردافکن است) هوشمند بودہ نیازمندِ درگاہِ ایزدي بودند - و با طبقاتِ زمانه از کمالِ دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان‌برداریِ سلطانِ خرد کار بر مراد میسازد اوّل نیّت درست بهم‌میرسد - ثانیا کوشش در کار قرینِ حالِ او میشود - ثالثا باوجودِ ظهورِ کارهای شایسته نسبتِ آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر[4] را جز دادارِ دادگر نمي‌شناسد - خلاصۂ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیمِ نیازمندیِ اربابِ صورت و احرازِ مراتبِ سپاسداريِ بر شکرِ معنوي اکتفانفرمودہ بسپاسِ ظاهري پرداخته سجداتِ نیازِ ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتبِ گذشته (که فتحِ هندوستان شد) فتحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامۂ بود - چنانچه سابقاً سمتِ گذارش یافت] امّا هوشمندِ لبیب داند که مثلِ این نادرہ‌کار نبود - فی‌الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسی با چنین غنیمی بخششی بود والا از درگاہِ کبریایِ الٰهي) در زمانِ باستاني کمتر نشان دادہ اند - مقارنِ این فتح باد و باران از اندازہ بیرون شد - ازین جهت (که باعثِ هلاکت گروهے انبوہ از ستم پیشهای کافرنعمت بود) از مقدّماتِ اقبالِ اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوہ آهنین (۳) نسخۂ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخۂ [ج] و کارگذاریرا جز دادۂ دادگر نمیشناسد ٭

ادبارِ اربابِ خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقبِ این فرازِ نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسمِ اهمال و امهالِ آن گروهِ بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائیدِ ایزدی اینچنین موهبتِ کُبری بظهور آمد آنحضرت بر مسندِ داد و دهش نشسته اندازهٔ کارِ مخلصانِ جانسپار و خدمتِ هرکدام از فدائیانِ جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهورِ جوهرِ مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنامِ که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغِ دریافتِ خود را بموقفِ عرضِ مقدّس رساند - شاه ابوالمعالی (که سرمستِ بادهٔ غفلت بود) از بیفکری ارادهٔ آن کرد که منشورِ این فتحِ شگرف بنامِ او شود - و بیرام‌خان (که درآمدنِ هندوستان‌را بسعیِ خود میدانست - و تا زمانِ فتح برخلافِ جمهورِ مردم موافقتِ رای جهان آرای حضرتِ جهانبانی نموده در تسخیرِ این ممالک و استیصالِ مخالفان اهتمام میکرد) جدا خارِ خارِ این آرزو داشت که فتحنامه باسمِ او طرازِ امتیاز یابد - و دور بینانِ کارآگاهِ معنی (که فتح را از میمنت و اقبالِ حضرتِ شاهنشاهی نور پروردِ الٰهی میدانستند) گوشِ هوش و چشمِ نظّارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله فهمانِ انصاف گزین این فتحِ بزرگ را (که در روزِ نوبتِ منسوبانِ این نورِ حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّهِ حضرتِ شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائیِ این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرتِ جهانبانی از روی الهامِ ربّانی برحقیقتِ کار آگاه شده منشورِ این فتحِ بزرگ را بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهی معنون فرموده مسرّت پیرای خواطرِ مخلصانِ دور و نزدیک شدند •

و از وقائعِ عجیبه (که دران ایّامِ سعادت فرجام سانح شد) گرفتنِ خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطِّ خواجه برآمد - که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر مخذولِ نا لایق نوشته اظهارِ دولتخواهیِ او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهیِ پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظرِ اقدس درآید - تا بمن بیشتر[(۲)] التفات مبذول داشته مرا سربراهِ خدمتِ شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالی سپردند - و بعد از سامان و سرانجامِ مهمّاتِ سهرند از راهِ سامانه بدار السّلطنهٔ دهلی متوجّه شدند و چون راياتِ نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را باجمعی از ملازمانِ درگاه (مثلِ محمّد قلی‌خان برلاس - و اسمعیل بیگ دولدی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

---

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر •

بلاهور تعین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست(۲) اندازي کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند . درین اثنا عرضهٔ داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحاني بدارالسّلطنهٔ دهلي درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودي پای تخت هندوستان بمسند نشیني آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از سامانه نهضت عالي فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم‌گڈهه (که بر سمت شمالی دارالملک دهلي بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد ٭

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهي نور پرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانباني (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلي و فتح هندوستان ترک تناول حیواني فرموده بتوجّهات روحاني استفتاح مي‌نمودند) امروز(۳) کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اوّل ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجده‌های شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالي و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحي بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهي مقرّر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته(۴) مجدّداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردي بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علي قلي خان را بسنبل و حیدر محمّد خان آخته بیگي را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهي و برکات انتظام آن خدیو صورت و معني هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلي بوده پیوسته بمرضیات الٰهي بسر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ٭

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و فرمانروائی مخلوق پیش نهاد همّت والا ساخته سریرآرای خلافت بودند ٭

و از سوانح (که دران ایّام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولی اتگه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مخدّرات تتق عصمت آورد - و خصوصیّات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدر مطهر ماه جوچک[۲] بیگم ایزد همتی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بمژدگانی این عطیهٔ غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند ٭

و از وقائع (که دران ایّام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک اُمرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملی ازین قضیّه آنست که چون اتگه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجّه حصار شدند روز خُرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبهٔ بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمّد رهتکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الٰهی فتح روی‌داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل‌رسیدند - و رستم‌خان‌گریخته قلعهٔ‌حصار را مضبوط‌کرد - ومجاهدان‌اقبال بیست و هفروز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب[۳] میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم‌معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - امّا بشرط آنکه فرزندان[۴] خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ساده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) إبا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدّس پادشاهی پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به بیگ[۵] محمّد ایشک آقا سپردند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب ملی قلی میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] پیک محمد ٭

و از وقائع (که دران نزدیکی بظهور آمد) قضیهٔ قنبر دیوانه است - و اندکے از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود - وقتی (که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلي نهضت فرمود) این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گریزت پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشتی - و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون[2] فرستاد درانحدود رای حسین جلوانی (که از اعاظم اُمرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحی را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگ بے‌تزکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرستادے - و اظهار بندگی و نیکوخدمتی کردے) امّا فعل او با قول او موافقتی نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خانی و سلطانی دادے - و علم و نقّاره بخشیدے - تنها معنی دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالت او بود - بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکات نامنتظم (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این معنی بمسامع عزّ و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلی‌قلی‌خان شیبانی صادر شد که اورا بدرگاه معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید - و درهمین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علی‌قلی خان از مهمّات میرت[3] فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغ مهمّات آنجا ببداون آمد هرچند علی‌قلی‌خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکبم - و این ولایت بزور شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علی‌قلی‌خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاه معلّی فرستاد - چون احوال او بعرض مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را مستمال عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - بیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علی‌قلی خان او را کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتداد یافت - و کارے نمی‌گشود) علی‌قلی‌خان محمّدی بیگ ترکمان

---

(۲) نسخهٔ [د] بیدانون - و در [بعضی نسخه] ببداوُن (۳) نسخهٔ [ح] میرت - و میرت نام موضعی ست سوای میرتهه که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشی •

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقید ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی (۲) با خود متفق ساختند - و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند - علی قلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد (۳) چرا بی حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بینیم - اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم ٭

و از سوانح (که درینولا بظهور آمد) ناسپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکمش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اول از راه گریزت درآمد - که بنیرنگ پردازی مقیم خان را بخود کشد چون آن صورت نه بست میرزا پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد ٭

و از واقعات (که درین ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سروری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را بمبیانه فرستادند غازی خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانی (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بی اعتدالی اورا بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (دردست بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی می فرمودند ٭

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنهانی (۳) در [بعضی نسخه] آمد ٭

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالي حضرت جهانباني جنت‌آشیاني

درین اثنا (که خاطر جهانگشای حضرت جهانباني بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالي رسیدن گرفت - که از بادهٔ ناگوار دنیا بد مستي کرده در آزار خلائق میکوشد - و بر مصالک خلاف حکم پادشاهي سلوک مي‌نماید چون حضرت جهانباني را بار توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود مي‌آوردند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلّی شیوع یافت - و نیز بیقین پیوست که این سیّد زادهٔ بدمست نرهت خان حاکم لاهوررا بیحکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرّر ساخته است - و درخزینهٔ پادشاهي دست درازي میکند - بخاطر اقدس حضرت جهانباني (که آئینهٔ صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهام ربّاني چنان مصمّم شد که پنجاب (که از اعاظم صوبهای هندوستان است) بمیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهي و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین نزدیکي مخدّرات تتق عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرّف ملازمان حضرت شاهنشاهي بودن مناسب دولت است هرچند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکي و طبیعي نام کمک مذکور ساخته اوائل سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود (که جلوس اورنگ هفت‌اقلیم را زیبد - و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرت شاهنشاهي اقبال پرورد الٰهي‌را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیرام خان را بصورت اتالیقي آنحضرت ساختند و بمعني تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجّهات حضرت شاهنشاهي حواله شد - و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص‌گرفته رخصت یافتند ٭

چون موکب قدسي آن نور پرورد الٰهي بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال (که در حصار فیروزه بودند) سعادت ملازمت دریافته مسرّت پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد[۲] عزیز سیستاني[۳] (که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومي خاني شرف اختصاص یافته بود - و در فنون آتشبازي و بندوق اندازي قرین نداشت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهي دریافت - و آغاز بندوق اندازی آنحضرت از اینجا شد - و در اندک فرصتي (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استاعزیز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شیهاني ٭

در هر فن و هر صنعت استاد یکفنه الله) استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلف هر شخصے [که درهرفن از فنون اقسام دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ‌نظر - و چه از صنائع‌پردازان صاحب هنر - چه در امور کلي - وچه در اشیای جزوي) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت مي‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسی را نتواندبود موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه درمشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس وزیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمي‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند - این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوت بشري نگنجد - بلکه طاقت ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه داراد •

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانباني جنت آشیاني - و شرح بعضی از جلائل مخترعات[۲] و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي صورت داپذیر یافت) حضرت جهانباني پیوسته در دارالملک دهلي عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالي داشتند - و مکررا میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحي محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمی (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالي نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالي نطرت دنیا (که بدولتسرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین •

نرسیده در بازارِ سوداگري درماندهٔ سود و زیان اند) بداغِ مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیرِ دلهای این‌طبقه صورت نه پذیرد ●

و خاطرِ فیض مآثرِ آنحضرت از مبادیِ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائقِ منیعه توجّه داشتی - ازآنجمله دران وقت (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرتِ جهانباني را بجهتِ تمشیتِ مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرفِ آخوندیِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو مي‌اندازد که از هر کس (که دربن راه پیش‌آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبي در دل چنین القا میکند - بعد از طيّ اندک مسافتي مردے در سنِ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داري جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگرے (که بر درازگوشے هیزم بارکرده بطرفی میبرد) پیش آمد - چون[۲] از اسمش سوال‌کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاري گشت که [اگر نامِ شخصے دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائبِ اتّفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که کارے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامتِ علیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزدِ همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلي بمراتبِ ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید ●

و (چون این‌مژدهٔ غیبي از قوّت بفعل آمد - و گلشنِ امّید از جویبارِ معدلت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطّنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدتِ این طایفهٔ عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضاة و شعرا و سایرِ فضلا و موالي و اشراف و اهالي را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استسعاد بسعادتِ ابدي ست - و ارباب بیوتات و اصحاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند ●

جمعی صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالمیان است - و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلّق گرفت - و درین دو روز توجّه عالی با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلّق شد - و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّی مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلّق است بمشتری - و آن کوکب علما و سایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و سه‌شنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلّق بنیّر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت اوست - و سه‌شنبه تعلّق بمرّیخ دارد و مرّیخ مربّی سپاهی است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند [۲] - و دران دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیّت این دو روز آنکه در شنبه تعلّق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامور بیوتات مناسبتی خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند ۰

و از مخترعاتی (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکی آنکه (چون سریر خلافت مقرّ سلطنت میشد - و آنحضرت سریر آرای فرمان[illegible]گشته بزم دیوانی می آراستند) بآواز نقّاره طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان بر میخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیری نرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلّح بنزدیک بارگاه می ایستادند ۰

دیگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلّا (که کنایه است از سهم السّعادة و سهم الدّولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکی (از ارکان دولت و غیر آن) تعلّق میگرفت مهمّات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت - و مقرّر آنکه مادام که صاحب هریک ازان سهام در تمشیت اموریکه متعلّق بآن سهم است بر وجهی کوشش نماید (که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد) منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضی [illegible] دولتخواهی پوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند ۰

همت بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میر خواند (۲) میرمورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من مهم السعادة من حیث المتقال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس (۳) و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدولة بعمدهٔ السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت •

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و انکچیان (۴) صاحب منصب تیر هفتم بسایر انکچیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبدالملک (۵) قرار یافته بود و مهمات شربتخانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات اشترخانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکی بمعنی سردار پرشته - و در [بعضی نسخه] ایچکیان و در [بعضی] ایچکیان (۵) در [چند نسخه] عبد الملک

سرکارِ هوائي مي‌ناميدند - و زمامِ اختيارِ آن سرکار بخواجهٔ لطف‌الله داده بودند - و سامانِ شربتخانه و شوچبخانه (۲) و جریانِ انهار و مهمّاتے که بآب منسوب باشد سرکارِ آبي ميخواندند - و بوزارتِ آن سرکار خواجه حسن تعين يافته‌بود - و مهماتِ زراعات و عمارات و ضبطِ خالصات و بعضے از بيوتات بسرکارِ خاکي موسوم‌گردانيده بودند - و وزارتِ اين‌سرکار بخواجه جلال‌الدّين ميرزا بيگ منصوب بود و در هر يکے از سرکارهای مذکوره يکے از اُمرا را دخل داده بودند - مثلاً اميرِ (۳) ناصر قلي ميرِ سرکارِ آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشيد ●

و از جملهٔ اختراعاتے (که دران زمان ترتيب يافت) يکي آن بود (۴) که استادانِ نجّار چهار کشتيِ بزرگ درميانِ آبِ جون مرتّب ساخته در هر يکے ازان کشتيها چهار طاقِ مشتمل بر دو طبقه در غايتِ خوبي مرتفع گردانيدند - و آن کشتيها را بنوعے بيکديگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذیِ يکديگر وقوع يافت - و درميانِ هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقے ديگر از حيّزِ قوّت بفعل آمد چنانچه درميانِ کشتيها حوضِ مثمّن نمودار شد ●

و از اختراعاتِ شريفه ترتيبِ دکانها و آرايشِ بازار در کشتيها شده بود - که حيرت افزایِ عقلِ نادره‌کاران بود - و درسالِ (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فيروزآبادِ دهلي با اکثرِ اُمرا و ارکانِ دولت و تماميِ ايلچيان و اعيان در کشتيها نشسته از راهِ دريا متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنين بازارے آراسته بر روی آبِ جون روان بود - هرکسے هر متاعے که ميخواست دران بازار مي‌يافت - و بربن قياس باغبانانِ پادشاهي بموجبِ فرمان باغے بر روی آب ترتيب داده‌بودند و از مخترعاتِ آنحضرت جسرے روان بود ●

از جملهٔ بدائعِ مخترعهٔ آنحضرت قصرِ روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشيده بودند - و استادانِ نجّار اجزای آنرا بر وجهے بريکديگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تماميِ او يکپاره است - و حال آنکه هرگاه ميخواستند آنرا از هم ميگشادند - و بهر کشورے که ميخواستند نقل ميکردند - و نردبانِ طبقهٔ اعلای آنرا بنوعے تراشيده بودند که هرگاه قصد ميکردند منبسط ميشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض ميگشت ●

و از جملهٔ مخترعاتِ عاليهٔ آن قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدِّ اعتدال حاشيه (که برگردِ تاج ميگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمايان - هر فرجه بصورتِ رقمِ هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقم در هفت هفتاد و هفت‌است) موافقِ لفظِ عز آنرا تاجِ عزّت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضے نسخه] سوچهاخانه (۳) در [بعضے نسخه] مير (۴) نسخهٔ [ج] يکے آنکه استادان ●

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون بدار الخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند ٭

و از جملهٔ مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاه بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود ٭

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساط مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایرهٔ اوّل (که منسوب بود بفلک اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلّق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیّر اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل ناهید است) سبز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیراکه مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتری - و مردمی (که در دوائر می‌نشستند) بانداختن قرعهٔ (که در هرجانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دست هرکس هرصورت که برمی‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می‌برآمد می ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد ٭

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مربّی او ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیّر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس ٭

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول طلوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے ٭

آثار طبع مخترع این خدیو قدسي نشان بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین‌قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه‌ساخته بشرح[۲] مقصود در آید ٭

پرتو انداختن سفر عالم تقدس برمرآت باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت‌گزین پوشیده نماند که دران‌نزدیکي (که حضرت شاهنشاهي نونهال چمن آگاهي بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثراوقات برزبان اقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني ذکر سفر ملک مقدس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این‌معني را (که منافي عالم انتظام‌است) مکروه داشته مذکور مجلس عالي نمیشد] درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود ٭ ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني میفرمودند - که حضرت فردوس مکاني در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در مي‌آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلي و مزارات آنرا مشاهده میکنیم‌سخن او بیاد مي‌آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکي (که متوجه ملک بقا میشوند) ببعضی از معتمدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات سحري غیبي[۳] دست داده بود - و ملهم غیبي این رباعي بر زبان داد ٭ ٭ رباعي ٭

یا رب بکمال لطف خاصم گردان ٭ واقف بحقائق خواصم گردان

از عقل جفا کار دل افگار شدم ٭ دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانیِ نورانیِ آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکي (که دهلي مخیم سرادقات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعني حضرت شاهنشاهي شبی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشگین مقدس

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضی نسخه] غیبتي ٭

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدۀ ادهم خان درميان مي‌آرند.(۲) ايشان جمعي از معبّران کاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - و چون از حضرت جهانباني ميپرسند جواب ميدهند که بلائی از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيّۀ ناگزير خود خبر دادۀ تسلّي ميدهند - و همواره دران ايّام سخنان ميفرمودند که بوی انتقال ازين عالم فاني (که همه را گذاشتني ست) بمشام دوربينان آستانۀ عزّت ميرسيد - و جان مخلصان ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله در طاق رواقی (که آنحضرت ميبودند) بخطّ خويش اين مطلع شيخ آذري را نوشته بودند ٭

٭ شعر ٭

٭ شنيده‌ام که برين طارم زراندود است ٭ خطی که عاقبت کار جمله محمود است ٭

و در قرب انتقال افيون کم ميکردند - تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنيم تا بچند روز ديگر چنان شود که بدو سه حب رسد - خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذے پيچيده بهبندهای خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت که افيون خوردن ما همين است ٭

و در روزے (که اوّل منزل سفر ملک تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود که طلبداشته بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه(۳) و بيگ ملوک و جمعی ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چغتي خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميکردند - و پهلوان دوست ميربر و مولانا اسد با عرائض منعم خان از کابل رسيده بودند - آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه (که درين نزديکي ترتيب يافته بود) برآمده مردم را (که درمسجد جامع مجتمع بودند) بسعادت کورنش مشرّف ساختند - و تا خيلی وقت از احوال مکّۀ معظّمه و گجرات و کابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعی از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنّۀ طلوع زهره بود - ميخواستند که ملاحظه فرمايند - و نيّت حق طويّت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت محمود گردد مجلس عالي داشته جمعی را بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند که بسعادت فرود آيند - چون بزينۀ دوم رسيده‌اند مقري مسکين نام اذان بےهنگام بنيادکرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظيم اذان همان‌جا ارادۀ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهای لغزنده داشت در حين نشستن پای مبارک در دامن پوستين پيچيد - و عصای اشرف لغزيد - و از پای درآمده بسرآمدند و شقيقۀ يميني آزردگی تمام يافت - چنانچه قطرۀ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا که

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اکثرنسخه] علم شاه ٭

ضمیر غیبدان داشتند بجهت تسلي و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولي بهش آن نور پرورد اقبال فرستادند •

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد - و همانا که ازین جهان درگذرد - و دولتخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجا نشستن مسند خلافت و جمع ساختن آمرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بوفور عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبران عتبهٔ خلافت خضر خواجه خان و علي قلي خان و لطیف میرزا (۲) و خضر خان هزاره و قوندوق خان و تنبر علي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقش امیرالامرائي بر لوح خاطر مي نگاشت) و سایر آمرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامي و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم (۳) شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند - هم کار فرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامروا شدند و هم کار گذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند •

• بیت •

اگر نو روز عالم رفت بر باد • گل صد برگ سوري را بقا باد

۱۰۴ ۹۵۳

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثاني را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گل را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمي نماید - و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسي (۴) را لباس آن غفران تباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطرابی و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیان (۵) دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنگشي را (۵) در [بعضی نسخه] اولیای دولت •

بوطن کمر سعي بر میان همت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبر این انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهي خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال (که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقل دوربین مي‌گنجید (۲) که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقت آن رسید (۳) (که جهان آمرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را جهان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرون سابقه (۴) نبوده) لاجرم قصد اظهار کامل‌عیاري بزرگ نهادے (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیهٔ ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بینان دست‌آویز سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود - چه از وجود باجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقل والای این خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسباب فرمانروائي این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولت عُظمی بنام این خداوند جهان آمد) باوجود ابوالآبائي معنوي چون طراز فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویتي در قید حیات صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّت (۵) اشرف (که در آئین خردمندي لازم است) هرآئینه این بزرگ زمانه را تبعیّت این نور پرورد فرض عین بودے - و (چون خلعت پدري خلعتیست گرامي از ایزد بیچون که تابعیّت ابنا را شایسته نیست - و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهت جمعیّت دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقام خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادوات سلطنت و دارائي مصحوب غلام علي شش‌انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادي بدرگاه جهان‌پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت •

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [ح ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [ج ح و ط] بیعت •

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملی از احوالِ دولت اشتمالِ حضرتِ شاهنشاهي از زمانِ رخصت بصوبِ پنجاب تا زمانِ جلوسِ اشرف آنست که چون رایتِ اقبال بصوبِ پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه‌خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ دولت از حصارِ فیروزه آمده شرفِ رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت - و چون موکبِ اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمانِ پادشاهي (که بکمکِ شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثلِ محمّد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدّین محمود - و فرحت(۲) خان - و خواجه طاهر‌محمّد ولدِ میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبتِ بدمستانهٔ ناهموارِ این جوانِ بی‌اعتدال به‌تنگ آمده بودند نویدِ مقدمِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي را شنیده خود را بی‌رخصت رسانیدند - و بسعادتِ ملازمت شتافته کامیابِ عنایت گشتند - پیش از نزولِ عساکرِ منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائیِ موکبِ شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میرِ بدمست (که از لاهور بجهتِ دفعِ او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرتِ شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجهِ این ممالک اند) بی‌اختیار با جمعیّتِ خود در کنارِ آبِ سلطان‌پور رسیده ادراکِ ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتنِ الطافِ حضرتِ جهانباني در مجلسِ عالیِ خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمولِ انواعِ مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میرِ تنک‌شراب مستِ جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزلِ خود رفت) پیغام فرستاد که نسبتِ من بحضرتِ جهانباني معلومِ همگنان‌است - علی‌الخصوص بخاطرِ گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرتِ جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نهد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدنِ دانش و مروت بودند) به بیخردیِ او تبسّم فرموده بحاجي‌محمّد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانونِ عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرتِ جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیانِ

---

(۲) نسخهٔ [ه] فرهاد خان ٭

این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید - صبر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر (که در مانکوت به آنحدود می بود) نمایند ۰

چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدے تیز رو رسید - و بیرام خان را از قضیهٔ افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزے چند دران خطهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازم عالم محبت و درستداریست) ازانحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد - و بیرام خان و اتگه خان و ماهم انگه بمقدمات دلاویز تسلی میدادند (۲) - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد - و آن برگزیدهٔ معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دلنگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کسی (که رابطهٔ از اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد) چگونه متاسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب خرمندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چندین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد - و اگر نه این معنی بودے در وسعت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساندے - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بدامن صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران مآب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست ۰ (۳) ۰ اشعار ۰

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنیست ۰ صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنیست
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد ۰ میدان یقین که شربت مرگت چشیدنیست
این نام زندگی که نهادند مر ترا ۰ نام ترا بطرف عدمت کشیدنیست
غره مشو باین گل و بستان زندگی ۰ باد خزان درین گل و بستان وزیدنیست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدادند از فرط محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار در هیچ نسخه سوای نسخهٔ [ر] یافته نشد ۰

[illegible] رسیدنی ست

و مهر عبد اللهی این تاریخ یافت • مصرعه • (۲) • ای وای پادشاه [illegible] از بام اوفتاد •

و مولانا [illegible] این را در سلک نظم آورده • ع • واصل حق شد همیون پادشاه •

امّا برسم خطی که نام اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشیده • ع • همایون پادشاه از بام افتاد •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات (۳) و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • ع • وارثِ ملک جلال الدین باد •

کمالاتِ صوری و معنوی و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود - و همواره بارباب حکمت صحبت میداشتند - و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستن رصد مصمم بود - و بسیارے از آلات رصدی ترتیب داده بودند - و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند - و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و ازانجا (که طبع موزون از خصائص فطرت سلیم است) در خلال اوقات واردات قدسی را (چه از حقیقت و چه از مجاز) در سلک نظم میکشیدند - و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانهٔ عالی موجود است - و این چند رباعی ازان دیباجهٔ کرامت مرقوم میگردد • رباعی •

• ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب • حال دل خود مگوی با هیچ طبیب •

• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امر عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضور یار فیروزی کن • در خدمت او بصدق دلسوزی کن •

• هر شب بخیال دوست خوّم بنشین • هر روز بوصل یار نوروزی کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •

• هر غم که رسد از ستم چرخ بدل • ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است •

الحمد لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ صلوات تائید الٰهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر این سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی - و سر دیگر بطلوع نیّر وجود شاهنشاهی)

---

(۲) در همگی نسخ چنین است • پس ونیزیکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات •

بآئینِ تنقیح و طرزِ اختصار بعباراتِ تازه (که خامهٔ آلودِ بصحیح‌بانِ(۲) قالبِ انشا نشده) انتظام یافت. و بنگارشِ این فهرستِ رفعت و عنوانِ دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بعضی از رموز و نکاتِ حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرارِ حقیقت از اصلِ سوانح متمیّز سازند کتابی گردد انتخابی لبالب از مغزِ دانش •

شعر جامِ میی ساختم از خونِ خویش • نی خمِ سرکه که کند سینه ریش •

• هست بهر نکته دقائق بسی • تاش(۳) نسنجد نشناسد کسی •

اگرچه [نظر بمخاطبانِ رسمی آنچه (تا حال از سرگذشتِ بزرگان گذارش یافت) طفیلی دانانده سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسانِ انجمنِ تقدّس نیکو دانند که درین صحیفت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم(۴) مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیانِ پردهٔ چند (که نقابِ جمالِ مقدّسِ شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیئی وجهِ همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حسن است که چندین تنوّعِ ظهور دارد - و باطنِ یکتا همّت درگردِ(۵) آن حسنِ جهان افروز روشنی‌پذیر است • • شعر •

• داند ازانجا که سخندانی ست • کین چه(۶) نمودارِ سخن‌رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بکونین گراید - تا بتالیفِ تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطرانِ هرجائی را قیاس مکن که این بیدلانِ خاک سرشت را دلِ کجاست تا قیاس را سزد - لیکن حسنِ محبّت بین را از فراخیِ حوصله در مظهرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملکِ اسباب را بکمندِ ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدءانِ قضا (که ابوابِ سعادت را از نیکذاتیِ اینکس سرانجام میدادند) جمالِ جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهرِ این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشقِ حقیقیِ آن یگانهٔ درگاهِ الٰهی بنگاشتنِ این داستانِ دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوری گرم شد - و هم گلشنِ نکته پیرائی شاداب گشت - و هم قدوری در یکتادلیِ این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتبِ جمالِ معشوقِ حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارجِ فنونِ عشق کمالِ عروج یافت •

اکنون آنچه آنرا مجازیانِ رسمی استطرادی میدانستند مجری شد - و نوبتِ سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چی بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضی نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن •

(هر دو طایفه مقصودِ حقیقي شناسند) در رسید - امید که درین کارِ شگرف کامیابِ آرزو گردم •

• نظم •

• کلکم که سرش زبانِ غیب است • گنجینه گشای کانِ غیب است •

• زانکس که نکته کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تحسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که (۲) اینچنین باد •

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• قمري •	• شمسي •
۱۲۹۴ ه	۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع
اتم الجزء بخير	اتمت بفضله جل اعطاءه - والختتمت
• دیگر •	• دیگر •
۱۲۹۴ ه	۱۸۷۷ع
• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)	• ع • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع
• دیگر ظاهرًا و باطنًا •	• دیگر ظاهرًا و باطنًا •
۱۲۹۴ ه	۱۸۷۷ع
در جمادي الاول سنه یکهزار و دوصد ونود و چار هجري	بماه مي یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1878.